



۱۲

زن نگار، نشریه پژوهش گران و کنش گران مطالعات زنان
اردیبهشت ماه ۱۳۹۲، می ۲۰۱۳



جغرافیای اخلاقی
باب روز

جنسیت‌سازی
و شهرسازی

پرسه‌زنی‌های
قرن نوزدهمی

بیرونی و اندرونی

سکولاریسم و جغرافیای سیاسی روسری

زنان در فضا های شهری

ZANNEGAAR

•

NET

LIKE US

 /ZANNEGAAR



زن نگار، نشریه پژوهش‌گران و کنش‌گران مطالعات زنان

سال تاسیس ۱۳۹۰-۲۰۱۱

صاحب امتیاز | Institute for War and Peace Reporting

مدیر مسئول | رزا افتخاری

مدیر هماهنگی | لویا زند

مشاور مطبوعاتی | علی‌رضا اشراقی

گروه مشاورین علمی زن نگار

دکتر نانسی فریزر: استاد دانشکده علوم سیاسی و اجتماعی دانشگاه نیو اسکول، نیویورک، ایالات متحده آمریکا

دکتر ساندرا هیل: استاد دانشکده مردم‌شناسی و مطالعات جنسیتی دانشگاه کالیفرنیا در لوس آنجلس، ایالات متحده آمریکا

دکتر هما هودفر: استاد دانشکده مردم‌شناسی دانشگاه کونکوردیا

دکتر دنیز کاندیوتی: استاد دانشکده مطالعات توسعه در دانشگاه لندن، بریتانیا

دکتر زیبا میرحسینی: محقق مرکز قوانین اسلامی و خاورمیانه در دانشگاه لندن، بریتانیا

دکتر آرزو اصانلو: استاد دانشگاه سیاتل در ایالت واشنگتن در مرکز قانون، جوامع و عدالت، ایالات متحده آمریکا

کاترین سامه: دانشجوی دکتری در مرکز تحقیقات زنان در دانشگاه برنارد در نیویورک، ایالات متحده آمریکا

دکتر نیره توحیدی: استاد دانشکده مطالعات زنان و جنسیت در دانشگاه ایالتی کالیفرنیا در شهر نورتریج، ایالات متحده آمریکا

دکتر فرزانه میلانی: استاد ادبیات و فرهنگ خاورمیانه و جنوب آسیا در دانشگاه مریلند، ایالات متحده آمریکا

زن نگار نشریه پژوهشی آنلاین با محور مطالعات زنان و جنسیت است که درصدد است برای اولین بار دانشنامه‌ای جامع از تحقیقات، یافته‌ها، و تحلیل‌های مطرح در این حوزه را به زبان فارسی در اختیار پژوهش‌گران و کنش‌گران ایرانی و علاقمند قرار دهد. زن نگار به صورت ماهانه منتشر می‌شود و هر ماه به یک مضمون اختصاص دارد. مشاوران زن نگار که شامل گروهی از محققان و اندیشمندان برجسته مطالعات زنان هستند، به گروه تحریریه زن نگار در انتخاب مطالب مضمونی هر شماره کمک می‌کنند. پیشنهادها و انتقادهای شما در بهبود محتوای زن نگار بسیار موثر خواهد بود. اگر درباره مطالب منتشرشده در نشریه نظری دارید یا مایلید درباره مضمونی خاص در حوزه مطالعات زنان بیشتر بدانید؛ حتماً به صفحه ارتباط با ما بروید و نظر خود را با ما در میان بگذارید.

مشاور مهمان در انتخاب مطالب این شماره | نازنین شاه‌رکنی

عکس روی جلد: Rodolfo Novak

زنی در مترو تورنتو

WWW.ZANNEGAAR.NET

ZANNEGAAR@IWPR.NET

استفاده از مطالب سایت زن نگار با ذکر منبع بلامانع است. مطالب درج شده در سایت لزوماً بیانگر نظرات گروه تحریریه زن نگار نیست. مقالات ترجمه و منتشر شده اغلب گزیده‌ای از مطلب اصلی‌اند.

Designed by



SIFANI DESIGN
GRAPHIC DESIGN STUDIO

T. +1 (647) 247 5747

W. www.SIFANIDESIGN.com

E. Contact@SIFANIDESIGN.com

مقدمه

تفکر فمینیستی چگونه درک ما را از فضاهای شهری به چالش می‌کشد و آن را بازسازی می‌کند؟ چه نوعی از سیاست‌گذاری‌های جنسیتی در ایجاد فضاهای عمومی در نظر گرفته می‌شوند؟ چگونه شهر، به عنوان محیطی اجتماعی، زندگی روزانه زنان را شکل داده و آن را تحت‌تاثیر قرار می‌دهد؟ چگونه جنسیت، به‌عنوان جزء تشکیل‌دهنده‌ای از روابط اجتماعی، بافت شهری را تغییر می‌دهد؟ زنان چگونه می‌توانند هنجارها و انتظاراتی که حاکم بر حضور آنها در فضاهای عمومی هستند را هدایت کرده، با آنها رابطه برقرار کنند یا آنها را به چالش بکشند؟

مدت‌هاست که جغرافی‌دانان فمینیست و جامعه‌شناسان شهرنشینی، به مسئله نقش جنسیت در زندگی شهری می‌پردازند؛ مسئله‌ای که آنچنان بدیهی شده که دیگر حتی به آن فکر هم نمی‌کنیم. مقالات این شماره زن‌نگار به رابطه ظریف میان جنسیت و فضاهای عمومی در محیط‌های شهری می‌پردازد. مقالات این شماره که توسط نازنین شاه‌رکنی، دانشجوی دکترای جامعه‌شناسی در دانشگاه برکلی گردهم آورده شده، مجموعه‌ای از تجربیات زنان از ملیت‌های گوناگون را شامل می‌شود و از بازارهای محلی در قاهره تا مراکز خرید در استانبول، از قدم زدن در خیابان‌های دوران ملکه ویکتوریا در کلان‌شهرهای امروزی تا تجربه زندگی شهری زنی پاکستانی را دربرمی‌گیرد. زن‌نگار این شماره قصد دارد که جایگاه زنان در فضاهای عمومی شهرها را از نظر تاریخی با دیدگاهی بین‌فرهنگی مقایسه کند.

فهرست مطالب

۵	راهنمای مسافرت زنان به پاکستان
۸	جداسازی جنسیتی در فضای شهری
۱۸	فروشگاه‌های بزرگ؛ فضاهای رهایی‌بخش
۲۲	جغرافیای اخلاقی باب روز
۲۷	جنسیت‌سازی و شهرسازی
۳۱	بازسازی محله با مطالبات زنانه
۳۴	پرسه‌زنی‌های قرن نوزدهمی
۳۷	بیرونی و اندرونی
۴۰	سکولاریسم و جغرافیای سیاسی روسری
۴۶	«ما با دیگران طراحی می‌کنیم، نه برای دیگران»
۵۱	شهرهایی بدون خشونت برای زنان



کاترین بیسیو
مترجم: کلاره خوش‌گذران

لینک مطلب

راهنمای مسافرت زنان به پاکستان

جنسیت مسافر چه نقشی در شکل‌دادن به تجربیات سفر دارد؟ خیلی از زنانی که به کشورهای دیگر سفر می‌کنند می‌بایست خود را با هنجارها، راه و روش‌ها و گونه‌های مختلف سبزه عمومی کشور مقصد وفق دهند. نویسنده این مقاله با محور قرار دادن تن و بدن زن مسافر، به این امر می‌پردازد که چگونه کتاب‌های راهنمای سفر به پاکستان، رفتارها و اعمال ویژه‌ای را برای زنان مسافر توصیه می‌کند و چگونه برخی از زنان به این نسخه‌پیچی واکنش نشان می‌دهند. به عقیده نویسنده، کتاب‌های راهنمای مسافرت به پاکستان و توصیه‌های آنان به زنان مسافر اندیشه‌های پسااستعماری، و شرق‌شناسانه را به چالش می‌کشند و هم آن را به شکل جدید و قدرتمندتری از گذشته دوباره به صحنه می‌آورند.

کاترین بیسیو استادیار رشته جغرافیا در دانشگاه هاوایی در هیلو است. مدرک کارشناسی او در هنرهای تجسمی، از دانشگاه کالیفرنیا در سن دی یگو و مدرک کارشناسی ارشد و دکترای وی در رشته جغرافیا از دانشگاه هاوایی در مونا است.

رسوم دینداری اسلامی در میان مسلمانان کشورهای اسلامی و همچنین در پاکستان وجود دارد و دو موردی که به مسافران عازم پاکستان توصیه می‌شود، یکی بر تن کردن لباس‌های گشاد پاکستانی و دیگری استفاده از مکان‌های ویژه زنان در اماکن عمومی است. با پذیرفتن هنجارهایی که برای مسافرت زنان در جامعه پاکستان رایج است، مسافران زن جهانشهری عازم این کشور، نوعی از رفتار زنانه را تجربه می‌کنند که ممکن است به کلی با آنچه در کشور خود، یعنی در جوامع سکولار و مدرن تجربه کرده‌اند متفاوت باشد. به اعتقاد من، زیربنای رفتار زنانه «مدرن» جهانشهری را لاقبل به طور ضمنی - اگر نگوئیم عینی - ارزش‌های سکولاری تشکیل می‌دهند که شاید در نگاهی موشکافانه‌تر غیر سکولار باشند.

مسافران زن جهانشهری با قبول پوشش محلی و آداب تفکیک فضاهای عمومی برای زن و مرد، ممکن است خود را قادر سازند که راحت‌تر در فضاهای عمومی پاکستان رفت و آمد کنند و طرفه آن که به این ترتیب، بر هویت خود به عنوان سوژه‌هایی سیار و مدرن هم، مهر تاییدی دوباره می‌زنند. برای آن دسته از زنانی که بخواهند با پوشیدن لباس‌های اندازه بدنشان و وفاداری به هنجارهای اجتماعی - فرهنگی مربوط به رفتارهای جسمی و تعامل با فضای عمومی که به آن عادت دارند، هویت مدرن خود را حفظ کنند، ممکن است مسافرت در پاکستان به چالشی جدی تبدیل شود.

مسافران زن جهانشهری با پوشاندن سرهایشان و جدا کردن خود از مردها در اماکن عمومی، تنها به طور نمادین می‌توانند خود را جای زنان پاکستانی بگذارند. با این وجود به نظر می‌رسد بعضی از مسافران زن جهانشهری،

زنانی که به کشورهای خارجی سفر می‌کنند هنگام دیدار از مکان‌های مذهبی مانند کلیساهای جامع و مساجد، با دقت به چشم‌اندازهای مذهبی نگاه می‌کنند. البته کار آنها تنها به «نگاه کردن» به مکان‌های مذهبی محدود نمی‌شود؛ آنها در عین حال غذا می‌خورند، می‌خوانند و همه کارهای روزانه دیگر را، همراه با باقی مسافران در مکان‌های مختلف^۱ انجام می‌دهند. برای تحلیل سفر و گردشگری^۲ با محور قرار دادن تن و بدن انسان، می‌توانیم به تجربه مسافران زن در جاهایی مانند پاکستان بیاندیشیم؛ کشوری که در آن آداب مذهبی، در فعالیت‌های روزانه‌ای مثل این که زنان چگونه و در کجای اتوبوس بنشینند هم تعیین‌کننده است. رفت‌وآمدهای روزانه برای زنانی که از پاکستان دیدن می‌کنند، فرصت‌های متعددی را فراهم می‌کند تا با پوشیدن لباس‌های «ساده» و تقلید هنجارهای جسمی و آداب مکانی که در آن هستند، رفتار خود را با زنان و مردان پاکستانی تطبیق دهند و به این ترتیب، نوعی درک بدنی یا جسمی را از این کشور تجربه کنند.

زنان مسافر به پاکستان معمولاً از مناطق شهری اروپا، آمریکای شمالی، ژاپن و استرالیا می‌آیند و هر کدام از پیشینه، دانش و تجربیات سفر متفاوتی برخوردارند.^۳ من اصطلاح «مسافران جهانشهری زن»^۴ را برای توصیف این سوژه‌های سیار و متحرک انتخاب کرده‌ام و امیدوارم موفق شده باشم دست کم تا حدودی، مشکل دائمی نامگذاری بر این گروه بسیار متنوع از زنان «غربی» را حل کنم.

بسیاری از این زنان جهانشهری، در یافتن راهی برای هماهنگ کردن خود با جامعه پاکستان، دچار سرگیجه می‌شوند. تنوع بسیاری در آداب و

زنان جهانشهری که آدابی همچون حجاب سر کردن و نشستن در فضاهای تفکیک‌شده جنسیتی را پذیرا می‌شوند، ممکن است به این نتیجه برسند که سفر کردن، آنها را با زنانی مرتبط می‌کند که در غیر این صورت، تحت هیچ شرایطی تقریباً امکان ملاقات در فضاهای معمول گردشگری را با آنها نداشتند

برای این که نگاه دقیق‌تری داشته باشیم به این که چگونه کتاب‌های راهنمای پسااستعماری، هم اورینتالیسم را به چالش می‌کشند و هم آن را به شکل جدید و قدرتمندتری از گذشته دوباره به صحنه می‌آورند، از داده‌های یک تحقیق مشارکتی در شمال پاکستان و برداشت‌های خودم به عنوان یک گردشگر و پژوهشگر زن و همین‌طور کسی که توصیه‌های این کتاب را به کار برده است، استفاده می‌کنم.

کتاب‌های راهنما درباره اهمیت و تاثیر طرز لباس پوشیدن در پاکستان، توصیه‌های روشنی دارند. اما مشکل این است که شاید برای بسیاری از مسافران غربی، نشان دادن احترام برای اسلام، کار دشواری باشد. مدرن بودن یعنی سکولار بودن و برای مسافران زن جهانشهری تمکین به آداب اسلامی می‌تواند در تناقض با هویت مدرن، سیار و غیر مذهبی آنها باشد. شرایط من البته از دیگر مسافران متفاوت بود، به خاطر این که من به عنوان یک محقق، دلایل استراتژیکی زیادی برای کسب احترام داشتم. تحقیق من در گرو آن بود.

متأسفانه کنجکاوی درباره زندگی دیگران، لزوماً موجب تحمل و احترام برای شیوه پوشش آنها نمی‌شود. من متوجه شدم این امر به ویژه در زمانی صدق می‌کند که ارزش‌های «دیگران»، در مقابل قدرت تحرک و درک زنان مسافر جهانشهری از برابری، می‌ایستد. این مسئله همچنین از هراس‌های آنها از جنسیت مرد پاکستانی هم ناشی می‌شود. من فعلاً مسئله هراس را کنار می‌گذارم و برابری و قدرت تحرک را در ارتباط با به طور مشخص، یک نوع پوشش که ظاهراً در بیشترین تضاد با تحرک زنان جهانشهری است، یعنی حجاب یا چادر یا دوپتا مطرح می‌کنم.

تفکرات مسافران زن جهانشهری نسبت به «حجاب به عنوان نماد ستم»، در بی‌میلی آنها به پوشاندن سر خودشان نمود می‌یابد.

روایت‌های «پوشش سنتی» و «مکان‌های محافظه‌کار» که مسافران از کتاب‌های راهنما و منابع دیگر ذره ذره گردآوری می‌کنند، در شکل دادن به شیوه‌ای که آنها لباس می‌پوشند و در نتیجه هویت‌های «مدرن» خود را شکل می‌دهند، از بیشترین اهمیت برخوردار است. برای مسافران غربی، پرده^{۱۱} مانع تحرک و در تضاد با لباس‌ها و رفتارهای آنها در فضای عمومی است. در نمونه آماری کوهنوردانی که من مطالعه کردم، ۵۷ درصد به من

از تجربه سفرشان در پاکستان، به درک جدیدی از برتری فرهنگی خود می‌رسند که هویت‌های جنسیتی‌شان را در مقابل آن چه به نظرشان ریشه در مذهب دارد و هویت‌های اسلامی و غیر مدرن به شمار می‌آید، ارزش بیشتری می‌بخشد.^۵

[در این مقاله] من به این می‌پردازم که چگونه کتاب‌های راهنمای سفر، رفتارها و اعمال ویژه‌ای را برای زنان مسافر توصیه می‌کنند و چگونه برخی از زنان به این نسخه‌پیچی واکنش نشان می‌دهند.

در کتاب‌های راهنمای معاصر، زن مسافر و بی‌باک غربی، در کنار تصویر «خانم‌صاحب»^۶ ترسوی استعمارگر، یک جا به تصویر کشیده می‌شود. خانم‌صاحب می‌تواند لقب افتخارآمیزی برای زنان باشد، هرچند زمانی که در مورد زنان سفیدپوست به کار می‌رود، دلالت ضمنی استعماری ویژه‌ای بر استیلا و فرادستی^۷ دارد. با این حال، اگرچه خانم‌صاحب، بخشی از دستگاه استعمار بوده است، اما به عنوان کسی شناخته می‌شده که از مردان «دیگر» می‌ترسد، ترسی که ریشه در تصویر اغراق‌شده از توان جنسی مرد غیر غربی دارد. بلانت^۸ به نقل از مارگارت استرایل^۹ می‌گوید زنان غربی‌ای مانند خانم‌صاحب‌های استعمارگر، موقعیت دوگانه متزلزلی داشتند چرا که به لحاظ نژادی، برتر بودند و همزمان به لحاظ جنسی آسیب‌پذیر. این نمود آسیب‌پذیری جنسی در لابه‌لای صفحات بخش زنان مسافر، در یک کتاب راهنمای مسافرت مشهور، به چشم می‌خورد:

«چون بسیاری از مردان [پاکستانی] از آن چه که در غرب، مرادوات عادی با زنان خارج از خانواده محسوب می‌شود به دور بوده‌اند، نگاه آنها به زنان «دیگر»، عمدتاً از فرهنگ عامه و رسانه‌ها شکل گرفته است. همچنین، ذهن مردان عادی در این جامعه، برانگیخته از فیلم‌های پر از اسلحه، خشونت و زنان خوش‌هیكل است.»^{۱۰}

متأسفانه کابوس خانم‌صاحب استعمارگر هراسان، در توصیه‌های کتاب راهنما ادامه می‌یابد، چون در باطن خود باور دارد که امنیت زن جهانشهری، با هوشیاری در نپوشیدن لباس‌های تحریک‌آمیز و دوری از مردان پاکستانی حاصل می‌شود.

تفکیک شده جنسیتی مبهم‌تر است. در این فضاهای عمومی، ایستگاه‌های اتوبوس، فرودگاه‌ها، رستوران‌ها و هتل‌ها بود که من سخاوت و مهمان‌نوازی مردهای راننده‌های اتوبوس، خانواده‌های صاحب فرزند و مسافران دیگر را در رفت‌وآمدهایم در بزرگراه قراقرم^{۱۶} تجربه کردم. هر زمان که تنهایی سفر می‌کردم، من را به اتاق‌های خانوادگی هدایت می‌کردند و معمولاً پول غذا یا چایی‌ام را علی‌رغم مخالفت‌م می‌پرداختند. نمی‌دانم به خاطر این که شلوار قمیص به پا داشتم و حجاب بر سر، یا این که چون یک زن تنها بودم با من به خوبی رفتار می‌شد. اما می‌دانم که اگر لازم می‌شد، من را به عنوان مهمان می‌پذیرفتند و واقعا از من پذیرایی می‌شد.

زنان جهان‌شهری که آدابی همچون حجاب سر کردن و نشستن در فضاهای تفکیک‌شده جنسیتی را پذیرا می‌شوند، ممکن است به این نتیجه برسند که سفر کردن، آنها را با زنانی مرتبط می‌کند که در غیر این صورت، تحت هیچ شرایطی تقریباً امکان ملاقات در فضاهای معمول گردشگری را با آنها نداشتند. این تعامل‌ها ممکن است غالباً سطحی و به دلیل تفاوت‌های زبانی، ایجاد ارتباط دشوار باشد. با این وجود، زنان پاکستانی به دلیل شریک شدن در فضاهایی مانند اتاق‌های خانوادگی، برای مسافران قابل رویت‌تر می‌شوند و به این ترتیب، برداشت آنها از فضاهای عمومی به عنوان جاهایی که خالی از زنان هستند و این تصور که زنان پاکستانی قابلیت تحرک ندارند یا ناپیدا هستند به چالش گرفته می‌شود. آنها نامرئی نیستند، بل که در فضاها و مکان‌های روزمره‌شان به شیوه‌ای متفاوت از مسافران زن جهان‌شهری، رفت‌وآمد می‌کنند. نمونه‌های کوهنوردان باحجاب و راه رفتن تنهایی در کنار جاده‌های عمومی، نشانه‌هایی از نادانی قابل درک مسافران است. با این حال، زنان مسافر جهان‌شهری با دنبال کردن توصیه‌های کتاب‌های راهنما در پوشیدن دوتای «مخوف»، آگاهی بیش‌تر از استفاده از فضاهای مختص زنان و استفاده از فضاهای عمومی مانند زنان محلی، خود را سیارتر از آن چیزی می‌بینند که اگر در شناخت فضا به حال خود رها می‌شدند، ممکن بود ببینند.

پانویس

1. Urry, 2002
2. Veijola and Jokinen 1994
3. Apostopoulos, Somnez and Timothy 20001; Kinnaird and Hall 1994; and Swian and Momsen 2002
4. after Breckenridge et al, 2004
5. Cook, 2003; Cook, 2006
6. memsahib
7. Besio, 2003; see also Ortner 1999
8. Blunt, 1994, 38
9. Margaret Strobel
10. Lonely Planet, King and Mayhew, 1998, 87
11. purdah
12. Angreezi
13. shalwar kameez
14. Lonely Planet
15. King and Mayhew 1998, 87
16. Karakoram

گفتند که «لباس‌های گشاد غربی و لباس‌های ورزشی» می‌پوشند و ۲۰ درصدشان از ترکیبی از لباس‌های ورزشی و گشاد غربی و شلوار قمیص استفاده می‌کنند. تقریباً هیچ پاکستانی انتظار ندارد یک زن انگریزی ۱۲ زمانی که روی یخچال‌ها، صخره نوردی یا کوهنوردی می‌کند، حجاب بر سر کند یا شلوار قمیص ۱۳ بپوشد. راهنمای صخره‌نوردی کتاب «سیاره تنها» ۱۴ هم این پوشش را توصیه نمی‌کند. سربرهنه شدن آنها هنگام صخره‌نوردی قطعاً قابل درک است و پوشیدن چادر، راه رفتن بر روی یخ را دشوار می‌کند. یافته‌های مطالعه من نشان می‌دهد که عده کمی از صخره‌نوردان، لباس‌های محلی به تن می‌کنند و در عوض به سلیقه خودشان یک لباس ساده را انتخاب می‌کنند.

< در صندلی بانوان: مکان‌مندی

در این بخش من خوانشم را پیچیده‌تر می‌کنم و به بررسی شیوه‌هایی می‌پردازم که به مسافران زن جهان‌شهری توصیه می‌شود با استفاده از «مکان‌های خانوادگی» و نشستن در «صندلی بانوان»، از مردان پاکستانی دوری کنند، و به این ترتیب فضاهای عمومی جدا از دیگران را اشغال کنند. مسافران زنی که هنجارهای به اصطلاح غیر مدرن و معیارهای اسلامی تفکیک جنسیتی در فضای عمومی را رعایت می‌کنند، ممکن است به این نتیجه برسند که پوشیدن لباس‌های محلی و رعایت حجاب، در کنار استفاده از فضاهای مختص زنان، موجب تحرک بیشتر آنها می‌شود و از قضا بر هویت آنها به عنوان شهروندان مدرن، صحنه می‌گذارد.

من هم مثل بسیاری زنان دیگر که تنهایی سفر می‌کنند، درباره تنهایی در مسیر، ملاحظات خودم را داشتم و ابتدا نسبت به تنها سفر کردن در پاکستان خیلی نگران بودم. راهنمای سفر «سیاره تنها» ۱۵ می‌نویسد «زنان مسافر باید به یاد داشته باشند که خطر [در پاکستان] از اکثر کشورهای دیگر کمتر است و با دوری از دیگران، نمی‌توانید کشوری که به آن سفر می‌کنید را بشناسید!» همان‌طور که کتاب راهنما می‌گوید، پیش خودم فکر کردم اگر من در هر جای دیگری هم به عنوان یک زن تنها، سفر می‌کردم، خیلی چیزهایی که به نظرم خطر محسوب می‌شوند در انتظارم بود. با این وجود این امر من را از انتقال نگرانی‌های خاصی که داشتم به یکی از محققان همکارم باز نداشت؛ او بلافاصله من را به خاطر هراس‌های پنهان اورینتالیستی‌ام سرزنش کرد. من تقریباً در تمام مدتی که در پاکستان بودم شلوار قمیص بر تن و حجاب بر سر داشتم، به ویژه زمانی که در روستا کار می‌کردم. وقتی که به آن عادت کردم تنهایی سفر کردن برایم عادی‌تر شد، هرچند نمی‌توانم بگویم آسان شد. هر فرصتی که گیرم می‌آمد، در صندلی بانوان می‌نشستم و در اتاق خانوادگی غذا می‌خوردم.

وقتی یاد گرفتم صندلی بانوان را تقاضا کنم تنهایی سفر کردن برایم راحت‌تر شد. متوجه شدم تنهایی سفر کردن به معنای واقعی کلمه، در را به روی فضاهای صرفاً زنانه و جاهایی که در غیر این صورت من هرگز از وجودشان با خبر نمی‌شدم، به رویم باز می‌کرد، به خصوص به این دلیل که بخش عمده تحقیق من در روستا بود، جایی که در آن فضاهای



ال مک‌داول
مترجم: پرتو فرهودی
لینک مطلب

جداسازی جنسیتی در فضای شهری

آیا می‌توان روابط اجتماعی یک جامعه را بدون در نظر گرفتن فضای جغرافیایی که آن روابط در آن شکل گرفته بررسی کرد؟ گروهی از متفکران فمینیست عقیده دارند که ماهیت روابط مشترک و در حال تغییر بین تولید و بازتولید قدرت در یک فضای شهری باید به‌عنوان محور اصلی مطالعات فمینیستی در تحلیل روابط اجتماعی در نظر گرفته شود. نویسنده عقیده دارد با آن که بررسی موقعیت زنان در حوزه مطالعات شهری اندکی پیش‌رفت کرده، اما بخش بزرگی از مطالعاتی که درباره زنان و محیط‌های شهری صورت گرفته است تنها به توصیف و تحلیل رفتار زنان می‌پردازد. در این مقاله وی به تحلیل ساخت و ساز مسکن دولتی در بریتانیا، از دید جنسیتی می‌پردازد.

لیندا مک‌داول، نویسنده این مقاله، در دانشگاه آکسفورد استاد جغرافیای انسانی و محیط است. تحقیقات وی در زمینه درک ارتباط میان بازسازی اقتصادی، دگرگونی بازار کار و تقسیمات جنسیت و طبقه اجتماعی در بریتانیا است. اینجا ترجمه گزیده‌ای از این مقاله را می‌خوانید.

قلمرو مطالعات شهری رایج شده است، شواهد بسیاری در حوزه‌های مختلف پژوهش دانشگاهی در دست است که نشان می‌دهد زنان و مردان، فضای زندگی خود را به شکلی متفاوت از یکدیگر درک و تجربه می‌کنند و به کار می‌برند. روان‌شناسان کودک تفاوت‌هایی را که در توانایی‌های مکانی نوزادان پسر و دختر وجود دارد مستند کرده‌اند.^۱ که ظاهراً بعدها در انتخاب رشته و توانایی تحصیلی افراد بازتاب می‌یابد. همچنین به نظر می‌رسد که آگاهی عمومی درباره تفاوت واکنش‌های زنان و مردان به ساختار مکانی بیشتر شده است. به‌عنوان مثال، موریس^۲ که بعد از چهل سال مرد بودن، زن شد در خودزندگی‌نامه‌اش با عنوان «چیستان» نوشت که دیگر توجهی به چشم‌اندازهای عمومی شهری ندارد و «فضای داخل خانه‌ها... درکوبه‌های جلا داده شده، طرح و نقش سرستون‌ها و پلاک خانه‌ها» برایش جالب‌تر است. او ادامه می‌دهد «حالا نگاهم به مکان صمیمانه‌تر است. شاید به این دلیل که بالاخره خود را پاره‌ای از حیات شهر می‌بینم... من و شهر به هم پیوسته‌ایم و همدردی مشتاقانه با چیزهای ساده و خودمانی مرا به آن پیوند می‌دهد...»^۳

این موضوع رفته‌رفته در حال جافتادن است که غفلت از توجه به جداسازی جنسیتی در مطالعات شهری، باعث نادیده گرفته شدن یک عنصر ساختاری مهم در فضاهای شهری و روند شهرنشینی شده است. اما درک اهمیت جداسازی جنسیتی هم نباید منجر به پافشاری بر تحلیلی شود که صرفاً بر زنان و رفتار زنان تأکید دارد. پس هدف مطالعات فمینیستی نباید فقط زنان باشد بلکه باید ساختار روابط اجتماعی‌ای را نشانه برود که به سرکوب زنان یاری می‌رساند و این کار مستلزم رویارویی با مسائل نظری است که در تحلیل مردسالاری مطرح می‌شود (در این جا، این اصطلاح برای اشاره به روابط مشخص میان زنان و مردان، از بعد زمان و مکان به کار می‌رود و نه به معنای سرکوب زنان در تمام جوامع). با آن که در وارد کردن زندگی زنان در حوزه مطالعات شهری پیشرفت‌هایی به دست آمده، بخش بزرگی از مطالعاتی که درباره زنان و محیط‌های شهری صورت گرفته است رضایت بخش نیست. اغلب آنها از توصیف و تحلیل رفتار زنان فراتر نمی‌روند. با این حال کارکرد واقعی آنها را در اولویت بخشی به تفاوت‌های جنسیتی در عرصه پژوهش نباید ناچیز پنداشت.

< زنان و فضا

بسیاری از زنان نه تنها از محدود بودن به «چیزهای خودمانی» لذت نمی‌برند بلکه از آن بیزارند.^۴ با این حال فشار زیادی بر زنان اعمال می‌شود تا خود را به موضوع‌های خانوادگی در شهرها و جامعه شهری محدود کنند. این فشارها

با آن که پرداختن به زنان به‌عنوان موجوداتی متمایز از مردان به تازگی در

«در نهایت، اگر این نظام، همچنان کارآیی دارد به دلیل آن است که زنان حاضرند بدون اجر و مزد، چرخ نقل و انتقالات را بچرخانند... آنان خانه‌های خود را تعمیر می‌کنند، در نبود سفره‌خانه‌ها آشپزی می‌کنند، وقت بیشتری را صرف مقایسه قیمت‌ها و خرید مقرون به صرفه می‌کنند، در نبود مهدهای کودک، مراقبت از فرزندان دیگران را به عهده می‌گیرند و در خلاء اجتماعی و نبود خلاقیت فرهنگی، نیروهای مولد جامعه را با سرگرمی‌های مجانی، مشغول می‌کنند. اگر این زنان که به قولی «کاری انجام نمی‌دهند» واقعا دست به هیچ «کاری» نزنند، کل ساختاری که ما به‌عنوان شهر می‌شناسیم، کاملاً از کار خواهد افتاد و قادر به ادامه ایفای نقش نخواهد بود»^۹.

با این همه کاستلز با توصیف حوزه «شهری» به‌عنوان «قلمروی مصرف گروهی»، اهمیت کار خانگی را نادیده می‌گیرد. تاکید او بر مصرف گروهی و نه خصوصی شده، یا به عبارتی کلی‌تر، بر روابط اجتماعی بازتولید نیروی کار، به گونه‌ای است که خود شهر را عامل بازتولید قلمداد می‌کند. در نتیجه نقش خانواده و پدرسالاری نادیده گرفته می‌شود. درواقع بیشتر نظریه‌پردازان شهری، چنان از جنسیت غافلند که به نظر می‌رسد از اهمیت تغییراتی که در تعیین حد و مرز بین کالاها و خدماتی که به‌طور جمعی یا فردی ارائه می‌شود، ناآگاهند. به‌عنوان مثال، کاهش بودجه خدمات «رفاهی» که اکنون در بریتانیا و نقاط دیگر صورت می‌گیرد، هم بر رابطه زن و مرد در محیط خانواده تاثیر خواهد داشت و هم بر نحوه مشارکت زنان در بازار کار موثر خواهد بود. زنان علاوه بر ارائه خدمات به خانواده خود، اکثریت نیروی کار خدمات مصرفی که دولت فراهم می‌کند را نیز تشکیل می‌دهند.^{۱۰}

< زن‌ها و پژوهش شهری

بعضی نقدها بر مطالعات شهری رفته رفته اعتبار خود را از دست می‌دهند. غیبت طولانی زنان از فضای شهری، با هجوم گسترده آثار منتشر شده در حال جبران است؛ آثاری که جنبه‌های خاصی از زندگی و رفتار زنان را در شهرهای سرمایه‌داری غربی ثبت و ضبط می‌کنند.^{۱۱} به نظر می‌رسد این پژوهش که می‌شود با کمی اغماض آن را «شهری» به حساب آورد در یکی از چهار مقوله اصلی بگنجد. نخست این که شمار کتاب‌ها، مقاله‌ها و گزارش‌هایی که نشانگر نابرابری دسترسی زنان به کالاها و خدمات شهری هستند و از اعمال محدودیت‌ها بر رفتار محیطی آنان حکایت دارند، رو به افزایش است. اگرچه این مطالعه در چارچوب نظریه مشخصی ارائه نشده است، اما ماهیت آن، با سنت وبری نوین یا «جغرافیای رفاه»، سازگار است. به‌عنوان مثال در زمینه مسکن، داده‌های منتشر شده‌ای وجود دارد که نشانگر دسترسی نابرابر

طیف گسترده‌ای را دربر می‌گیرد که از شیوه‌های مختلف برای محدود کردن تحرک آنان (از جمله پوشیدن سینه‌بند و کفش پاشنه بلند و لطفه‌هایی درباره رانندگی زنان) تا باورهایی که زنان را تشویق می‌کند خود را شکننده بدانند، متفاوت است. این امر به معنای انکار مشکلات واقعی که از آسیب‌پذیری در برابر تجاوز ناشی می‌شود نیست. این آسیب‌پذیری بر نحوه استفاده زنان از مکان تاثیر می‌گذارد. به‌طور نمونه، زنان ساکن لندن، پایتخت انگلستان ناگزیر شدند برای «بازپس‌گیری خیابان‌ها» در جاهایی از این شهر دست به مبارزه بزنند. واقعیت این است که تفکر «جای زن در خانه است» چنان قوی و جاافتاده است که در یک مورد اخیر تجاوز که در دادگاه مطرح شد، قاضی تلویحاً گفت که اگر زن، شب هنگام بیرون از خانه و تنها باشد و به او تجاوز شود خود او مقصر است. این مورد خاص در ناحیه‌ای روستایی اتفاق افتاد که تردد وسایل نقلیه عمومی در آن محدود است.^{۱۲}

جداسازی جنسیتی مکان در بسیاری جوامع معمول است. اخیراً کمیته مطالعات زنان دانشگاه آکسفورد مجموعه مقاله‌ای منتشر کرد که در آن گروهی از انسان‌شناسان، نشان داده‌اند چگونه الگوسازی جنسیتی فضا و محدود کردن زنان به قلمروهای «خصوصی»، از ویژگی‌های جوامع روستایی و شهری، سرمایه‌داری و سوسیالیستی^{۱۳} است. البته تعریف حریم خصوصی در فرهنگ‌های مختلف، یکسان نیست.

نظریه شهری در شکل سنتی آن، مملو از تمایزهای معمول و کم و بیش نسنجیده است: بین بخش دولتی و بخش خصوصی، شهر و حومه شهر، کار و خانه، تولید و بازتولید. محیط‌های دوم در هر یک از این دوگانه‌ها که غالباً فرض می‌شود تنها به زنان تعلق دارند، به‌طور خاص با بی‌توجهی روبرو شده‌اند. اما فضاها و مکان‌های بخش اول این دوگانه‌ها که اغلب به اشتباه، فضاهای مردانه قلمداد می‌شوند، موضوع نظریه‌پردازی و تحلیل بوده‌اند. اگر هم در این مطالعات، احیاناً عنایتی به فعالیت‌های متمرکز در خانه یا تصمیم‌های خانوادگی شده باشد، بر اساس الگوی کلیشه‌ای از خانواده‌ای است که مردی شاغل، سرپرستی‌اش را برعهده دارد. در حالی که شمار خانواده‌هایی که با این الگو سازگارند، روز به روز کمتر می‌شود.^{۱۴} این نظریه‌پردازان، ساختار درونی و هرمی قدرت و نیز منافع غالباً متضاد اعضای خانواده را موضوع‌های مرتبط با مطالعات خود نمی‌دانند.

نظریه شهری «نوین»، البته تا اندازه‌ای غفلت از حوزه بازتولید را برطرف کرده است. به‌عنوان مثال در متن زیر، کاستلز^{۱۵} به روشنی، نقش حیاتی کار خانگی بی‌اجرت را در حفظ ساختار شهرهایی که اصول سرمایه‌داری بر آنها حاکم است، بیان کرده است:



طبقه کارگر» نام می‌برد در حالی که دیویدف^{۳۱} برای اشاره به پیوند میان آرمانی کردن زندگی روستایی و ترسیم خانه به‌عنوان مامن و پناهگاه که به ویژه در هنر طراحی بریتانیایی رواج یافت از عبارت «نمونه کامل» استفاده کرده است. مکنزی و رز^{۳۲} با استفاده از داده‌های تجربی ثبت شده در دو مطالعه تورنتو، کانادا^{۳۳} و لندن، انگلستان^{۳۴}، به کشف ارتباط‌های کلی بیشتری میان ساختارهای شهری و تغییراتی که در سازمان‌دهی اجتماعی بین تولید و بازتولید در قرن نوزدهم رخ داد دست یافته‌اند.

کارهای انجام شده در چارچوب این سنت از مطالعات شهری که بر جنبه‌های مختلف روابط بازتولید متمرکز است، کماکان متمایل به تاکید بر یکی از طرفین دوگانه خصوصی/ دولتی است. اما اقتصاددان‌های فمینیست با استفاده از یک چهارچوب مفهومی مشابه، برای تحلیل کار خانگی زنان و توضیح جایگاه آنان در بازار کار، شکل خاص جدایی جنسی نیروی کار را با توسعه سرمایه‌داری صنعتی مرتبط دانسته‌اند. بیچی^{۳۵} نشان داده است که چگونه سازمان‌دهی پدرسالارانه کار خانگی، تعیین‌کننده زمینه کار همراه با دستمزد زنان است.^{۳۶} به دلیل روابط اجتماعی تولید در خانه، زنان در بازار کار، کم و بیش قدرتی ندارند و در بخش‌های کم‌درآمد اقتصاد جای می‌گیرند. آثار زیادی هم در این مورد نوشته شده که کار خانگی، بخشی از روش تولید سرمایه‌داری است و از آن جدا نیست.^{۳۷}

با این همه رابطه میان کار خانگی زنان و کار با اجرت آنان، نه تغییرناپذیر است و نه بدون دردسر. این رابطه، سرچشمه تناقض‌های درونی برای سرمایه‌داری و عرصه کشمکش‌هایی واقعی و بالقوه است چرا که زنان هم به بازار کار جلب و هم از آن رانده می‌شوند. قدرت فزاینده آرمان زندگی زن در خانه در قرن نوزدهم، این واقعیت را پوشیده می‌دارد که از سال ۱۸۸۱ نزدیک به یک سوم زنان بریتانیا مشاغلی با حقوق داشته‌اند. این میزان تا سال ۱۹۵۱ (به جز سال‌های جنگ) کم و بیش تغییر نکرد و از آن به بعد افزایش یافت. به‌عنوان مثال تصویر آرمانی طبقه متوسط از زن متأهل مرفه، نمی‌توانسته بدون اتکا بر کار خواهران کارگر این زن به وجود بیاید. به علاوه برای تسهیل ورود زنان به بازار کار همیشه لازم بوده است که کار خانگی، به شکلی مورد پذیرش جامعه قرار گیرد یا به عبارتی، جامعه‌پذیر شود. از این رو فهم پدرسالاری و سازمان‌دهی کار خانگی، زمینه را برای طرح این سوال فراهم می‌کند که چرا و چه بخش‌هایی از بازتولید، جامعه‌پذیر شد و چه بخش‌هایی خصوصی ماند تا بعدها به اصلی‌ترین «پرسش شهری» تبدیل شود و تمرکز صرف بر مصرف گروهی، که توسط کاستلز^{۳۸} پیشنهاد شده بود را کنار زند. این مفهوم همچنین بر محوری تکیه دارد که از دوگانه‌های بیش از حد ساده «دولتی و خصوصی» و «کار و خانه» که در تحلیل‌های فمینیستی شهری رایج است، قانع‌کننده‌تر است. بنابراین به نظر من مطالعات شهری فمینیستی و مارکسیستی باید

زنان به مسکن دولتی و خصوصی در بریتانیا،^{۳۹} مشکلات زنان در گرفتن وام مسکن در آمریکا،^{۴۰} نیازهای برآورده نشده زیرمجموعه‌های خاصی از زنان از جمله والدین مجرد^{۴۱} و هزینه‌ها و مزایای جداسازی مکان^{۴۲} است. آثار دیگری به این موضوع‌ها پرداخته‌اند: استفاده زنان از تسهیلات حمل و نقل،^{۴۳} عادات خرید،^{۴۴} دسترسی به تسهیلات مراقبت از کودکان،^{۴۵} مطالعات کلی بیشتر در زمینه الگوهای فعالیت مکانی و زمانی^{۴۶} و نیز کمبود یا نبود هماهنگی میان نیازها و رفتار زنان از سویی و محیط خانه و محله از سوی دیگر، به ویژه در مناطق حومه شهر و جوامعی که با طرح و برنامه ایجاد شده‌اند.^{۴۷}

گروه دوم این آثار بر موضوع زنان و طراحی شهری تاکید داشته‌اند و از تاثیر شمار اندکی از زنان بانفوذ بر طراحی پارک‌های شهری^{۴۸} خبر داده‌اند. همچنین از طراحی داخلی خانه‌ها^{۴۹} و یا به شکلی کلی‌تر درباره حرفه معماری نوشته‌اند.^{۵۰} شاخه دوم این نوشته‌ها، به جای حضور زنان، درباره غیبت آنان در حرفه‌های طراحی^{۵۱} و نیز محیط‌های دانشگاهی است.^{۵۲} به نظر می‌رسد که بسیاری از این نویسندگان با نادیده گرفتن ساختارهای اجتماعی وسیع‌تری که در سرکوب زنان نقش دارد، معتقدند که میان نیازهای برآورده نشده زنان در محیط‌های ساخته شده و سلطه مردها بر حرفه‌های طراحی، رابطه مستقیمی وجود دارد. دسته سومی از منابع موجود هم به شیوه‌های تجویزی به مضمون گروه دوم پرداخته‌اند و درباره شکل یک شهر غیرجنسیتی، به گمانه‌زنی پرداخته‌اند.^{۵۳} اگر معنای واژه «شهری» را بسط بدهیم شاید آثار نویسندگانی چون لوگوین^{۵۴} و پی‌یرسی^{۵۵} هم در این مقوله جای گیرد. چند کار پژوهشی دیگر هم که به ثبت کوشش‌های زنان برای دگرگون کردن محیط خود پرداخته‌اند^{۵۶} به راحتی در این بخش طبقه‌بندی می‌شوند.

با وجود پراکندگی در فهرست منابعی که اشاره شد، این آثار از نظر رویکرد و موضوع‌هایی که پوشش داده‌اند با هم در پیوند هستند. یگانه استثنا در این میان، شاید مقالات مربوط به حمل و نقل باشد که بر حوزه «خصوصی» زندگی زنان تاکید دارند. در این مقالات، تفکیک نقش‌های مردانه و زنانه و انزوای زنان در خانواده، امری بدیهی پنداشته می‌شود و به جای آن‌که درباره‌شان توضیح داده شود، توصیف می‌شوند. اما گروه چهارم و پرشمار دیگری از بررسی‌ها هم وجود دارد که بیشتر از زاویه دید مارکسیستی و/ یا دیدگاه فمینیست‌های سوسیالیست مطرح می‌شود. این مجموعه آثار، مشغول تدوین تحلیلی تاریخی از خاستگاه‌های ستم موجود بر زنان و نحوه خصوصی شدن زندگی خانوادگی در دوران سرمایه‌داری صنعتی است. در بریتانیای قرن نوزدهم، روند جداسازی تولید و بازتولید و تخصیص نقش بر اساس جنسیت، عملاً تکمیل شده بود. تولید صنعتی به بخشی زیر سیطره مردان تبدیل شد و از اواخر قرن نوزدهم، این اعتقاد که خانه، کانون زندگی اجتماعی است و نه کار کردن رواج یافت. دلمار^{۵۷} از این دوران به‌عنوان «دوره اهلی کردن

روان‌شناسان کودک تفاوت‌هایی را که در توانایی‌های مکانی نوزادان پسر و دختر وجود دارد مستند کرده‌اند. که ظاهراً بعدها در انتخاب رشته و توانایی تحصیلی افراد بازتاب می‌یابد

< تولید، بازتولید و فضا

به‌عنوان بخشی از یک فرآیند واحد، بر مناسبات مشترک تولید و بازتولید تاکید ورزند.

زنان متاهل به فعالیت‌های داوطلبانه می‌پرداختند. علاوه بر این الگوی خانواده هسته‌ای مختل شد و با انتقال هزاران کودک از شهرها به روستاها در اولین سال‌های جنگ، نقش مرکزی مادر در نگهداری از کودک به چالش گرفته شد. در اولین سال‌های دهه ۱۹۴۰ بعضی از خدمات خانگی هم که پیش از آن هر خانواده‌ای خود مسوول آن بود، به صورت گروهی و مشترک ارائه می‌شد. گذشته از توسعه خدمات دولت در نگهداری از کودکان که بحثی آشناست و مستندات کافی در تایید آن وجود دارد، تاسیس رستوران‌ها و کافه تریاهایی که زیر نظر مسوولان محلی اداره می‌شد هم بعضی زنان را از انجام شماری از کارهای خانه معاف کرد. در دسامبر ۱۹۴۳ و دوران اوج فعالیت این مراکز، شمار آنها بالغ بر ۲۰۰۰ بود. همان‌طور که رابرتز^{۳۲} گفته است رستوران‌های بریتانیا بخشی از برنامه تغذیه همگانی این کشور بود که سرویس غذای مدارس، غذاخوری‌های مراکز صنعتی و پخت شیرینی «پای» برای کارگران کشاورزی را هم شامل می‌شد. این طرح «پیش‌فرض‌هایی را که در مورد نقش زنان در خانه و برتری خانواده به‌عنوان نهاد اصلی زندگی اجتماعی وجود داشت» به چالش کشید.^{۳۳} شاید انتظار می‌رفت که اجرای این طرح، باب مباحثه را درباره نقش زنان در جامعه پس از جنگ و پیامدهای آن برای خانه‌سازی و سیاست‌های دولت در برنامه‌ریزی‌های دیگر باز کند.

در بعضی اسناد به‌جا مانده از سال‌های جنگ و اولین سال‌های پس از آن، به این موضوع که شکل و محل خانه‌ها، محدودیت‌هایی را بر زندگی زنان تحمیل می‌کند تا حدی اذعان شده بود. به‌عنوان مثال در «گزارش کمیته ریث»^{۳۴} که پیش از تصویب «قانون شهرهای جدید» در ۱۹۴۶ منتشر شد، توصیه‌های بسیار دور از انتظار مطرح شد؛ مبنی بر لزوم وجود مراکز نگهداری از اطفال و رستوران‌های عمومی که در ساعات شب و روز در دسترس باشند. ریث می‌نویسد: «تجربه‌های دوران جنگ، انگیزه خلاصی از اجبار به پختن همه وعده‌های غذایی در هفته و شست و شوی پس از آن را تقویت کرده است.»^{۳۵} اما نباید تصور کرد که او دغدغه برابری برای تمام زنان را در سر داشته چون در ادامه آورده است: «بعید است که دیگر هیچ وقت مستخدم خانه به فراوانی گذشته در دسترس باشد و زنان هم طبیعتاً می‌خواهند تا جایی که می‌توانند بعد از کار در خانه، استراحت کنند»^{۳۶} به نظر می‌رسد که موضوع ستم کلی بر زنان، فقط به این دلیل مورد قبول واقع شد که زنان بدون مستخدم طبقه متوسط، از فشار کار خانه در عذاب بودند.

بوربج، اقتصاددانی که به‌عنوان پایه‌گذار طرح بیمه اجتماعی در بریتانیا شهره است نیز به ارتباط میان طرح تهیه مسکن و ظلم بر زنان اشاره کرده است. به همین دلیل در سندی که «گزارش بوربج»^{۳۷} خوانده شد بند زیر گنجانده شده است:

این موضوع که فضا و مکان، ساختاری اجتماعی دارد و با شکل و هویت خود روابط اجتماعی را تحت تاثیر قرار می‌دهد اکنون موضوعی عموماً مورد تایید است. همان‌طور که اوری^{۳۸} به تازگی استدلال کرده است روابط محیطی و مکانی «به سهم خود روابطی اجتماعی هستند، به‌طور اجتماعی تولید می‌شوند و بازتولید می‌شوند».^{۳۹} از این رو جداسازی فضای شهری هم انعکاسی از جداسازی جنسی نیروی کار است و هم بر آن تاثیر می‌گذارد. این پدیده همچنین بر نقش زنان در خانواده و جدایی زندگی خانه از کار که در دوره صنعتی شدن سرمایه‌داری پدید آمد، تاثیرگذار بوده است. سیاست‌های استفاده از زمین که به تفکیک کاربردهای «غیرمتعارف» می‌پردازد هم، جداسازی جنسیتی را قطعی‌تر و پابرجاتر می‌کند. با این حال شکل ویژه این جداسازی‌ها و پیامدهای آنها برای روابط اجتماعی زن و مرد، نه غیر قابل اجتنابند و نه دائمی. روابط میان تولید و بازتولید در طول زمان و در مکان دستخوش تغییر است، به همان صورت که ساخت اجتماعی جنسیت و سلطه پدرسالاری تغییر می‌کند. در ادامه این مقاله، نمونه‌هایی از روابط میان تولید، بازتولید و سیاست شهر و مسکن‌سازی بریتانیا تبیین می‌شود. نتایجی که عنوان می‌شود تا حدی ذهنی هستند چون با استناد به بررسی فعالان کامل شیوه قانون‌گذاری، گزارش‌های دولتی، گزارش‌های برنامه‌ریزی و مدارک دیگر مربوط به دوران پس از جنگ تهیه شده‌اند.

< مسکن دولتی پس از جنگ

درباره شروع ساخت مسکن دولتی در بریتانیا اگر هم تحلیل خاصی نوشته شده باشد -تحلیلی که شکل و مکان خانه‌سازی را با جداسازی جنسیتی کار و باورهای رایج درباره خانه و جامعه در ارتباط بداند- بسیار اندک بوده است؛ هر چند که درباره نحوه خانه‌سازی و اهمیت آن برای بازتولید نیروی کار و روابط اجتماعی، به‌طور کلی‌تر آگاهی وجود داشته است.^{۴۰} با این همه انگیزه برای مداخله گسترده در بازار مسکن در هر دو بار، از عواقب جنگ جهانی بود و هر بار هم این موضوع با تغییرات ریشه‌ای در مشارکت زنان در کار با دست‌مزد همراه بوده است. از این رو در طول دو جنگ جهانی، شمار فراوانی از زنان به نیروی کار پیوستند و حوزه‌هایی از اشتغال را که به‌طور سنتی در اختیار مردان بود تصاحب کردند و این تصور باطل که زن فقط در خانه نقش ایفا می‌کند را به چالش گرفتند. زنان مجرد برای شرکت در جنگ نام نویسی می‌شدند و

واقعیت این است که تفکر «جای زن در خانه است» چنان قوی و جاافتاده است که در یک مورد اخیر تجاوز که در دادگاه مطرح شد، قاضی تلویحا گفت که اگر زن، شب هنگام بیرون از خانه و تنها باشد و به او تجاوز شود خود او مقصر است

می‌کرد که تصور می‌شد به آن‌جا تعلق دارد. این گرایش به ویژه در دهه ۱۹۵۰ رشدی فزاینده داشت. نقشه‌های اصلی، گزارش‌های پژوهشی، یادداشت‌ها و ارزیابی‌های رسمی و پژوهش‌های دانشگاهی درباره شهرهای جدید، همه و همه پرسش‌های مربوط به تفاوت‌های جنسیتی، کار خانگی و اشتغال زنان را نادیده گرفتند مگر در مواردی معدود که به ضرورت ایجاد فرصت‌های شغلی محلی، برای آن دسته از زنان که «کمتر تحرک دارند» اشاره شده است. فضایل خانگی از قبیل «پاکیزگی و نظم» در طراحی و معماری این واحدها منعکس بود و نقشه‌کش‌ها خود را «خانه‌دارهای جامعه» تلقی می‌کردند.^{۵۳}

طراحی، مدیریت و واگذاری مسکن دولتی هم نشان‌گر پیش فرض‌های پدرسالارانه در سیاست دولت محلی است. در اولین سال‌های پس از جنگ، اصرار فراوانی بر تهیه و استفاده از وسایل خانگی بود که به صرفه‌جویی در نیروی کار منجر شود. دولت کارگری جدید و نیز متخصصان، به ویژه آشپزخانه‌های مجهز را بسیار مهم می‌دانستند. در گفت‌وگویی با مجله وومنز ایلوستریتد^{۵۴} مهندس معماری به نام دکتر جین درو گفت: «من فکر می‌کنم هر زنی با این سخن موافق است که در دوران بعد از جنگ باید با کار طاقت‌فرسای خانه‌داری کنار بیاید و به همین دلیل است که من طراحی آشپزخانه را محور کار خود قرار داده‌ام.»^{۵۴} او همچنین گفت: «اتفاقا... بعد از جنگ می‌شود به راحتی و با کمی تغییر، کارخانه‌های هواپیماسازی را به کارخانه‌هایی برای تولید وسایل آشپزخانه تبدیل کرد.» سیاست ساخت آشپزخانه مجهز در هر یک از واحدهای مسکونی دولتی، سرانجام به گزارش کمیسیون پارکر موریس^{۵۵} که مربوط به استانداردهای خانه‌سازی بود، راه یافت و مورد تأکید قرار گرفت.

در واگذاری خانه‌های دولتی همواره بر محاسنی چون رعایت استانداردهای خانه‌داری و نظافت تأکید فراوان می‌شود. بازسازی از طرف مسوولان خانه‌سازی، به مستاجران احتمالی مراجعه می‌کنند.^{۵۶} این بازدیدها ممکن است بدون اعلام قبلی باشد و خانواده‌ها بر حسب شایستگی‌شان برای دریافت انواع خاصی از ملک درجه‌بندی می‌شوند. غالبا فقیرانه‌ترین واحدهای مسکونی در نواحی فرودست‌نشین شهر، به گروه‌های اقلیت از جمله «خانواده‌های مشکل‌دار»، پدر و مادرهای مجرد، اقلیت‌های قومی که سرپرست بسیاری از آنها، زنان بی‌پشت و پناه هستند تعلق می‌گیرد.^{۵۷} در اولین سال‌های پس از جنگ، توصیه‌های صریحی در مورد معیارهایی که انتظار می‌رفت در مسکن جدید رعایت شود، داده می‌شد و هیچ شکی نیست که مخاطبان این توصیه‌ها زنان بودند، زنانی که عملا و بدون استثنا در قرارداد اجاره، طرف معامله نبودند و محلی از اعراب نداشتند. در دهه ۱۹۵۰ یک مدیر برنامه خانه‌سازی توصیه کرده بود: «خانه‌تان را تمیز و مرتب نگه دارید. سعی کنید روشی برای نظافت

در یک خانواده پرجمعیت، انجام کار کدبانوی خانه واقعا غیرممکن است و به همین منوال هم خواهد ماند مگر آن‌که بخشی از کارهایی که اکنون در هر خانه‌ای به‌طور مجزا انجام می‌شود -مانند شستن رخت‌ها، پختن نهار و شام، مراقبت از تک تک کودکان خانواده در تمام ساعاتی که بیرون از مدرسه هستند -به‌صورت اشتراکی در خارج از خانه صورت گیرد.»^{۴۷} و «هیچ چیز، جز یک انقلاب در خانه‌سازی، نمی‌تواند برای زن کدبانوی شاغل، چیزی معادل آن دو ساعت آسودگی اضافه‌ای را به ارمغان بیاورد که طی هفتاد سال گذشته، هر حقوق‌بگیری که پنج روز هفته را کار کرده از آن برخوردار بوده است.»^{۴۸}

اما گویا بوریج هم مانند ریث، برخلاف آن‌چه در ابتدا به نظر می‌رسد، چندان مدافع سرسخت تغییر در وظایف خانگی زنان نبود. در بخش دیگری از گزارش، او به ویژه به زنان متأهل هشدار می‌دهد: «نگاه زن خانه‌دار به مشاغل پردرآمد بیرون از خانه، مانند نگاه یک زن مجرد نیست و نباید باشد، زن خانه‌دار وظایف دیگری دارد...»^{۴۹}

واقعیت این است که طرح ارائه خدمات خانگی برای همگان در دهه ۱۹۴۰، ایده تازه‌ای نبود چرا که پایه‌گذاران شهرهای جدید، نمونه ارزشمندی نظیر آن را مطرح کرده بودند. ریچموند آونین در کتاب «هنر ساختن یک خانه»^{۵۰} که در ۱۹۰۱ منتشر شد، از احداث مسکن تعاونی دفاع کرد و گویا ایده او مورد توجه نویسندگانی دیگر، به نام اینزرهاوارد^{۵۱} هم قرار گرفت. در احداث باغ-شهرهای اولیه لچورث و ولوین،^{۵۲} خانه‌داری اشتراکی به آزمایش گذاشته شد. به‌عنوان مثال در سال ۱۹۰۹ در لچورث، سی و دو خانه بدون آشپزخانه، با یک تالار غذاخوری مشترک ساخته شد و در سالهای ۱۹۱۵ و ۱۹۲۴ هم واحدهای مشابه دیگری احداث شد. در ابتدا هر کدام از زنان مستاجر این واحدهای مسکونی، هر دو هفته یک‌بار به نوبت، یک وعده غذایی برای همه می‌پختند، اما بعد یک آشپز استخدام شد. این برنامه تا اواخر دهه ۱۹۴۰ ادامه داشت. در باغ-شهر ولوین هم برنامه منظم مشابهی اجرا می‌شد.

متأسفانه این تجربیات بر نسل‌های بعدی طراحان و معماران شهرهای جدید تأثیرگذار نبود. توجه به مشارکت جامعه و همه شهروندان رنگ باخت و تبدیل به نظم و تربیتی صرفا مادی شد با عنوان اصل همسایگی. محلات شهری به‌عنوان گروه‌هایی خودبسته، متشکل از چند صد منزل مسکونی همراه با تسهیلاتی محلی از قبیل مغازه‌ها، پارک‌ها، مدرسه‌ای ابتدایی و مرکز پزشکی طراحی شدند تا به تعبیر مردان معمار، هزینه و زمان رفت و آمد برای زنان و کودکان کاهش یابد. در حالی که در عمل، حق انتخاب و تحرک ساکنان کاهش یافت. خانه‌سازی‌ها به‌طور یک‌دست سنتی بود و از واحدهایی دو یا سه خوابه تشکیل می‌شد که کدبانوی هر خانه را قاطعانه، به فضایی محدود

آنچه بادی^{۷۳} و بسیاری از دیگر تحلیل‌گران بریتانیایی نادیده گرفته‌اند، پیش فرض‌های ایدئولوژیکی عیان در مورد نقش زنان و ساختار خانواده است که در سیاست مسکن و خواسته به اصطلاح طبیعی تملک خانه هم انعکاس یافته است. با این حال تحقیقی که رز^{۷۴} درباره مالکیت خانه انجام داد استثنایی افتخارآمیز است. او در مقاله‌ای که نخست در «کنفرانس اقتصاددانان سوسیالیست» ارائه شد گفت که درک مقوله مالکیت خانه به شکلی که هم از جنبه نظری آگاهانه و هم از جنبه تاریخی جامع باشد باید به تأثیر این مفهوم بر انقیاد زنان هم بپردازد. اما در عین حال معتقد است که از بعضی جهات، خانه «محیطی غیر کاپیتالیستی» است. او می‌گوید که خانه می‌تواند پناهگاهی واقعی در برابر سیطره محیط کار باشد و نظریه‌پردازان تندروی چپ‌گرا یا فمینیست نباید ارزش‌های مثبت آن را نادیده بگیرند.

در آمریکا هاروی^{۷۵} پیوندهای کلی را که میان خانه‌سازی و مکان از سویی و کارکردهای اقتصادی گسترده‌تر از سوی دیگر وجود دارد بیان کرده است. او می‌گوید حومه‌نشینی ممکن است با انباشت بیش از حد سرمایه و کاهش سود در اقتصاد آمریکا مقابله کند. واکر^{۷۶} به تازگی مقاله‌ای بلندپروازانه منتشر کرده تا نظریه‌ای درباره حومه‌نشینی را مطرح کند که می‌کوشد ارتباط میان تولید، مصرف و بازتولید نیروی کار را نشان دهد. با آن‌که او اهمیت «کیش دلبستگی به خانه» را تأیید می‌کند، تأکید خود را بر تأثیر این پدیده بر طبقات اجتماعی می‌گذارد و نه بر جداسازی جنسیتی و از پرداختن به بعضی تناقض‌های ناشی از حومه‌نشینی برای سرمایه و همین‌طور برای زنان چشم می‌پوشد.

◀ مصرف حاشیه شهری

ظهور سبک زندگی حاشیه شهری، مبتنی بر رشد فزاینده کالاهای مصرفی، باعث شکوفایی صنایعی کلان و تازه شده است. از جنگ دوم جهانی به این سو، ارزش‌های زندگی خانوادگی به گونه‌ای دست کاری شد تا زن و مرد، و به ویژه زنان، به مصرف هر چه بیشتر مجموعه‌ای جدید از محصولات تشویق شوند. شاید عدم تجانس بین واقعیت انزوای زندگی در حومه شهر، با تصویر آرمانی که از همسران و مادران به‌عنوان مدیران خانواده‌های مدرن ارائه می‌شد در آمریکای دهه ۱۹۵۰ از هر زمان دیگری محسوس‌تر بوده است. پیامدهای این موضوع در «رازگونی زنانه» نوشته فریدن^{۷۷} به روشنی نشان داده شده است: افزایش زادوولد در دهه ۱۹۵۰؛ کاهش نگران‌کننده تعداد دانشجویان دختر در کالج‌ها (از ۴۷ درصد در ۱۹۲۰ به ۳۵ درصد در ۱۹۵۸)؛ رشد بازار چند میلیون دلاری دوخت و دوز خانگی؛ آگاهی هر چه بیشتر آگهی‌دهندگان از این امر که با رها شدن از کارهای پرزحمت خانه به کمک لوازم خانگی جدید، زنان سالم، کم و بیش تحصیل کرده و مرفه، «آزادند» تا به خرید لباس، اتومبیل و فهرستی بی‌انتهای لوازم خانگی بپردازند. این ادعای فخرفروشانه که^{۷۸} درصد قدرت خرید آمریکا، در دست زنان است شوخی تلقی نمی‌شد. به دنبال این موضوع، بحث «کاردانی» و «تخصیصی شدن»

خانه در نظر بگیرد و به آن عمل کنید؛ تلاش نکنید که سراسر خانه را در یک روز نظافت کنید. ساعت خواب کودکان و بزرگسالان را تنظیم کنید و به استثنای مناسبت‌های خاص، آن را تغییر ندهید. پشت میز قوز نکنید و درست بنشینید. قابلمه و ماهی تابه را آویزان کنید یا آنها روی یک رف بچینید...»^{۷۹}

چنین توصیه‌های تحقیرآمیزی دیگر معمول نیست اما آن‌طور که تاکر^{۸۰} می‌گوید، مقام‌های محلی مسکن «بیش از هر چیز مستاجری را می‌پسندند که خوب (یعنی قادر به پرداخت اجاره، سر به راه، پاکیزه و بی‌سر و صدا) باشد و با او همان‌طور همراهی و همکاری می‌کنند که هر صاحب خانه خصوصی با مستاجر خوش. چون تصور می‌شود که چنین مستاجری خانه را خوب نگه می‌دارد معمولاً یکی از نوترین و بهترین خانه‌ها در اختیار او گذاشته می‌شود.»^{۸۱}

◀ بسط و توسعه تصرف مالک

بریتانیا در دهه‌های پس از جنگ، شاهد گسترش قابل توجه احداث خانه‌هایی بود که برای تصرف مالکان‌شان، ساخته می‌شدند. با این حال تازه در سال ۱۹۵۹ بود که تعداد خانه‌های ساخته شده به دست بسازوبفروش‌های خصوصی، از شمار خانه‌های ساخته شده توسط دولت بیشتر شد.^{۸۲} این فرض که کار خانگی، نقش اصلی یا یگانه نقشی است که زنان باید ایفا کنند در خانه‌سازی‌های سوداگرانه حتی نمود آشکارتری داشت تا در خانه‌سازی‌های دولتی. الگویی که ترجیح داده می‌شد، خانه‌های دو و سه خوابه برای خانواده «سنتی» در حاشیه شهر بود. ساخت این خانه‌ها فاصله خانه و «محل کار» را بیشتر می‌کرد و انزوای زن‌ها را شدت می‌بخشید.^{۸۳} حومه شهر به چشم جایی دیده می‌شد که می‌شود در آن سختی و مرارت کار دست‌مزددار را از تن به در کرد. به‌عنوان مثال ویلیامز^{۸۴} از حومه‌های شهر به‌عنوان «بخشی برای گردش و تفریح که واقعیت‌های تولید از آن رانده شده»^{۸۵} نام می‌برد.

اخیرا رشد تصرف مالک و حومه‌نشینی، موضوع بازنگری‌ها و تحلیل‌های انتقادی هیجان‌انگیزی بوده است. در بریتانیا عده‌ای از تحلیل‌گران از جمله باست و شورت،^{۸۶} بادی،^{۸۷} کمنی،^{۸۸} پاولی^{۸۹} و ویلیامز،^{۹۰} نگاه‌ها را به اهمیت تصرف مالک به‌عنوان الگویی محافظه‌کارانه و ثبات‌بخش معطوف کرده‌اند. برخی بر آن شده‌اند که سرمنشا ایدئولوژی که مالکیت خانه را به‌عنوان «خواسته‌ای اساسی و طبیعی» مطرح می‌کند پیدا کنند. به‌عنوان مثال بادی، گزارش منتشر شده در ۱۹۷۱ با عنوان «معامله منصفانه برای اسکان»^{۹۱} را معرف ایدئولوژی می‌داند و به نقل از آن می‌نویسد: «مالکیت، ارزشمندترین شکل تصرف خانه است و نیاز عمیق و طبیعی مرد مالک خانه را به داشتن اختیار منزلی که سرپناه او و خانواده‌اش است برآورده می‌کند. این تملک، احساس امنیت و اطمینان خاطر او را در قبال خطر از دست دادن خانه‌اش، به نهایت می‌رساند... اگر صاحب خانه، منزل خود را با دریافت وام بخرد با پس انداز دائمی، سرمایه‌ای برای خود و وابستگانش می‌اندوزد.»^{۹۲}

قدرت مستمر ایدئولوژی‌ای که خانه را محل امن می‌داند و نه محیط کار، اهمیت خانه به عنوان نماد و لخرجی متظاهرانه، و شاخصی برای موقعیت اجتماعی و نیز تامین محلی کالاها و خدمات انبوه، چشم‌انداز بروز جنبش‌های جنسیت‌محور مدنی و اجتماعی را کمرنگ می‌کند

را «خارج کردن زن کارگر از طبقه کارگری» خوانده است.^{۷۸} با این حال آن طور که اوکلی به شیوایی بیان کرده است^{۷۹} برای بیشتر زنان، چیزی از فشار کار خانگی کاسته نشده است.

< نقش‌های دوگانه: ادغام کار با دست‌مزد و کار خانگی

هزینه بالای دستیابی به الگوی ایده‌آل زندگی که توسط رسانه‌های همگانی در سطحی وسیع و تاثیرگذار ترسیم و تبلیغ می‌شود و عملاً در سیاست‌های مسکن هم تعبیه شده است، عاملی قوی در تشویق زنان یا حتی واداشتن آنها به ورود به بازار کار بوده است. بررسی‌های متعدد نشان داده است که وجود دست‌مزد دوم در یک خانواده متعلق به طبقه کارگر، چه نقش حیاتی در بالاتر نگه داشتن داشتن سطح زندگی آن خانواده از خط فقر دارد.^{۸۰} از دهه ۱۹۵۰ به بعد، حضور زنان در بازار کار با دست‌مزد در بریتانیا رو به افزایش بوده است اما چشمگیرترین تغییر در میزان حضور زنان متاهل دیده شده است. این میزان از ۲۱ درصد در ۱۹۵۱ تا نزدیک به ۶۰ درصد در ۱۹۸۰ افزایش یافته است.^{۸۱}

با بیشتر شدن تقاضا برای نیروی کار زنانه در فاصله دهه ۱۹۵۰ تا میانه دهه ۱۹۷۰ این نکته برای همه و مسلماً برای زنان آشکارتر شد که در سیاست‌های شهری، اقتصادی و رفاه اجتماعی، تناقض‌های اساسی وجود دارد که بر اساس پیش فرض «جای زن در خانه است» پدید آمده‌اند. زنان در پایتخت به منزله ارتشی ذخیره از نیروی کار بودند که به اقتضای شرایط، ممکن بود به کار گرفته شوند و یا از کار برکنار شوند. اکنون بسیاری از زنان در مشاغل که مزایا و امنیت شغلی بسیار کمی دارند به‌طور پاره‌وقت به کار مشغول می‌شوند تا بتوانند به امور خانواده‌شان از جمله خرید، آشپزی و مراقبت از کودکان بپردازند. این نقش دوگانه و سازمان‌دهی شبکه حمل و نقل به گونه‌ای که مسیرهای وسایل نقلیه عمومی و گنجایش آنها بر اساس مشاغل تمام‌وقت تنظیم شده است، باعث می‌شود که محدوده جغرافیایی کارایی برای بسیاری از زنان به پیرامون محل زندگی‌شان محدود شود. گذشته از این، تجربه شمار زیادی از زنان از بازار کار در واقع بازتابی است از کار در خانه، چرا که آنها در «گتوهای زنانه» و مکان‌هایی کار می‌کنند که معادل گروهی همان کالاها و خدماتی را ارائه می‌دهند که در گذشته در خانواده‌ها ارائه می‌شد مانند: رستوران‌ها، مدرسه‌ها، بیمارستان‌ها و خدمات اجتماعی.^{۸۲} در بخش

محصولات خانگی پیش آمد و آگهی دهندگان، زنان را به‌عنوان کارشناسانی به تصویر کشیدند که برای مدیریت هر چه بهتر خانه و زندگی، کالاهای مختلفی را ارزیابی و انتخاب می‌کنند.

در بریتانیا نیز همین روند تکرار شد: اشتیاق برای بازگشت به «فضای امن» خانه و بچه‌ها در اولین سال‌های پس از جنگ، افزایش زادوولد در آن دوران و یک بار دیگر در اواخر دهه ۱۹۵۰؛ تعطیلی مهدهای کودک روزانه؛ شیخ کودکانی که بعد از مدرسه به خانه‌ای خالی از حضور والدین برمی‌گشتند و نیز وفور نظریه‌های شبه‌علمی در مورد محرومیت از محبت مادر، رواج آگهی‌های تجاری تلویزیون و انواع دیگر آگهی‌های تبلیغاتی که صحنه‌هایی از زندگی خانوادگی را به تصویر می‌کشیدند؛ شکوفایی بی‌سابقه و رونق تجاری موسسات مالی خرید و فروش خانه که نیت خود را در پس ادعای کمک به خانواده‌ها و پس اندازکننده‌های خرد پنهان می‌کردند. «ابی نشنال»، دومین موسسه مالی بزرگ خانه‌سازی در بریتانیا، با دقت تمام این تصور را ترویج می‌کرد. لوگوی آنها که زن و مردی را بازو به بازوی هم، قدم زنان در زیر چتری شبیه به سقف خانه نشان می‌دهد، از جنگ جهانی دوم تا به امروز استفاده شده است.

در بریتانیا^{۸۳} درصد از خانه‌ها در اشغال صاحبان آنهاست و اگرچه اهمیت دادن به سکونت در خانه خود، هم‌چنان با عامل طبقه اجتماعی در ارتباط است، این پدیده دیگر محدود به اقلیتی ثروتمند نیست. توجه به ارزش و بهای خانه اکنون به بخشی جدایی‌ناپذیر از محاسبات اقتصادی بسیاری از خانواده‌ها تبدیل شده است. صدها هزار حومه‌نشین که مالک محل سکونت خود هستند، برای افزایش قدرت خرید خود به افزایش ارزش مادی خانه‌هایشان متکی هستند. اکنون مالکیت مسکن، به‌عنوان پشتوانه‌ای برای دریافت وام، جهت خرید کالاها و مصرفی گران‌قیمت تلقی می‌شود. از این رو تولیدکنندگان، واردکننده‌ها، فروشندگان اتومبیل، یخچال، ماشین رختشویی، تلویزیون‌های رنگی، دستگاه‌های صوتی، مبلمان، لوازم حیاط و باغچه و غیره به تقاضای بی‌وقفه مالکان و انگیزه مردم برای خرید خانه در حومه‌ها و تجهیز این خانه‌ها به لوازم زندگی متکی هستند. بنابراین آنها هم به سهم خود، خط مشی محافظه‌کارانه موسسات مالی خرید و فروش خانه را حمایت می‌کنند؛ خط مشی‌ای که باعث می‌شود بخش عمده وام مسکن به مردان جوان متاهل پرداخت شود. چنان که ادعا شده است رواج استفاده از این کالاها مصرفی، زنان را از انجام بسیاری از وظایف معمولشان رها کرد: مک‌کرا^{۸۴} این پدیده

جنسیت، به عنوان مبنایی برای مبارزات شهری مطرح شود. اگرچه تفاوت‌های مکانی در نوع و ساختار خانواده، کیفیت مسکن، تامین کالاها و خدمات در خانه و محل زندگی، این برداشت را بی‌اعتبار نمی‌کند که انقیاد زنان، ناشی از جور مضاعفی است که در جامعه سرمایه‌داری و روابط اجتماعی پدرسالارانه می‌بینند، باید آگاه بود که تفاوت‌های مکانی، لاجرم توان و استعداد زنان را برای متشکل و یکی شدن محدود می‌کند. اکثریت زنان شهری بر اساس روابطی که در یک منطقه جغرافیایی با مردان دارند شناخته و تعریف می‌شوند و نه بر اساس ارتباطشان با زنان دیگر در مناطق دیگر. قدرت مستمر ایدئولوژی‌ای که خانه را محل امن می‌داند و نه محیط کار، اهمیت خانه به عنوان نماد ولخرجی متظاهرانه، و شاخصی برای موقعیت اجتماعی و نیز تامین محلی کالاها و خدمات انبوه، چشم‌انداز بروز جنبش‌های جنسیت‌محورمدنی و اجتماعی را کم‌رنگ می‌کند. به نظر می‌رسد که افزایش بیکاری و محو شدن مرز میان خانه و کار برای مردان و زنان، شکاف طبقاتی در جامعه شهری را بازتر و عمیق‌تر کند تا هدفی تازه برای مبارزات شهری پیدا شود. با این همه نه طبقه اجتماعی و نه تفکیک جنسیتی هیچ کدام نباید نادیده گرفته شوند، بلکه باید هر دو را در تحلیلی مبتنی بر روابط متحول تولید و بازتولید گنجانند.

پانویس

1. Piaget J, Inhelder B, 1956 The Child's Conception of Space, Routledge and Kegan Paul, Henley-on- Thames, Oxon
2. Morris J, 1974 Conundrum, Harcourt Brace Jovanovich, New York
3. Morris J, 1974 Conundrum, Harcourt Brace Jovanovich, New York, page:157-158
4. Tivers J, 1977, "Constraints on spatial activity patterns: women with young children" OP-6, Department of Geography, Kings College, University of London, London
5. New Society, 1982, "Woman's place" editorial in New Society, 13 January issue, 4
6. Ardener S (Ed.), 1981 Women and Space, Croom Helm, London
7. Stapleton C, 1980, "Reformulation of the family life-cycle concept: implications for residential mobility" Environment and Planning A 12 1103-1118
8. Castells M, 1978 City, Class and Power, Macmillan, London
9. Castells M, 1978 City, Class and Power (Macmillan, London) pages 177-178
10. Cockburn C, 1977 The Local State (Pluto Press, London), Lentell H, 1982, "Gender and class" Social Sciences: A Foundation Course (D102). Unit 12 Open, University Press, Milton Keynes, Wilson E, 1977 Women and the Welfare State, Tavistock Publications, Andover, Hantsa
11. اگرچه درباره زنان در جوامع دیگر هم بررسی‌های جامعی انجام می‌شود. این مطالعات در مقاله حاضر لحاظ نشده‌اند.
12. Austerberry H, Watson H, 1981, "A woman's place: a feminist approach to housing in Britain", Feminist Review 8 49-62, Brion M, Tinker A, 1980 Women in Housing Housing Centre Trust, London
13. Shalala D, McGeorge J, 1981, "The women and mortgage credit project: a government response to the housing problems of women" in Building for Women Ed. S Keller (Lexington Books, Lexington, MA) pp 39-46
14. Anderson-Khleif S, 1981, "The housing needs of single-parent mothers" in Building for Women Ed. S Keller (Lexington Books, Lexington,

تولید هم اشتغال زن‌ها به مشاغل کم درآمد و شمار معدودی از صنایع محدود می‌شود. به‌طور نمونه در اواخر دهه ۱۹۷۰ در بریتانیا، بیش از نیمی از زنان شاغل در عرصه تولید، در چهار صنعت کار می‌کردند: تولید خوراک، نوشیدنی و دخانیات؛ مهندسی برق؛ نساجی و پوشاک و کفش (گزارش کمیسیون فرصت‌های برابر^{۸۲}).

برای روشن کردن ارتباط میان مکان واحدهای مسکونی و نقش زنان به‌عنوان لشکری ذخیره از نیروی کار، هنوز کارهای جالبی باقی مانده که باید انجام شود. به‌طور حتم این موضوع صرفاً اتفاقی نبوده است که برنامه‌های مفصل برای احداث خانه‌های مستقل دولتی و خصوصی در حومه شهرها، با خروج زنان از بازار کار در سال‌های پس از جنگ در ارتباط است. با این حال، هم‌زمان با شکوفایی اقتصاد، جمعیت کثیر زنان متاهل در این املاک برون شهری، به منبعی پرچاذبه و انعطاف‌پذیر از نیروی کار برای صنایع مونتاژ سبک تبدیل شد، آن هم در زمانی که این صنایع درصدد بودند از شهرها خارج شده و در حومه‌ها مستقر شوند. در سطح منطقه‌ای هم روشن است که نیروی کار ذخیره زنان به عاملی تعیین کننده در بازسازی صنایع تبدیل می‌شود.^{۸۴} با آن که مطالعات و نوشته‌های کافی درباره تمرکززدایی جغرافیایی مشاغل «برای زنان» در دست است، هنوز جا دارد که درباره پیامدهای پیوند میان طبقه اجتماعی و جنسیت در کار و خانواده در مناطق خاص و دوره‌های مختلف بررسی و مطالعه صورت بگیرد.

< نتیجه‌گیری

به‌رغم تردیدهایی که درباره نتایج مطرح شده از سوی پال^{۸۵} وجود دارد، این احتمال هست که روندهای موجود در بریتانیا و دیگر اقتصادهای پیشرفته صنعتی - از جمله بیکاری، رشد اقتصاد سیاه، ساختار متحول بازار کار و رشد شهرهای کوچک به جای حاشیه‌نشینی دور شهرهای بزرگ - آغازگر تغییری در ساختار روابط مکانی و اجتماعی میان خانه و محل کار باشند. آنچه سخت مورد نیاز است مطالعات موردی محلی است تا اثر این دگرگونی‌ها بر تفکیک‌های جنسیتی و ستم بر زنان در طول زمان و در مکان‌های مختلف سنجیده شود.

نکته دیگر این است که حتی پیش از آن‌که بیکاری، تاثیر نامتوازن خود را در بعد مکان به جا بگذارد، در میزان مشارکت زنان در کار دست‌مزدی و در کار خانگی آنها، نوسان‌های شدیدی هم در درون شهرها و هم در بیرون از آنها وجود داشته است. پیامدهای این تفاوت‌ها هنوز بررسی نشده است. باید با مطالعات جامع تاریخی، ماهیت مشخص روابط متقابل تولید و بازتولید و سلطه زنان در دوره‌های پیشین را آشکار کرد. مقایسه ساختار روابط قدرت در خانواده‌های کارگری که سابقه کار زنان به ازای دست‌مزد در آن‌ها طولانی است (نمونه‌ای از این دست، شهرهای پنبه خیز شمال غرب انگلستان است)، با خانواده‌هایی که زنان‌شان در بازار کار حضور نداشته‌اند می‌تواند مفید باشد. خطاست که تصور کنیم دوگانگی میان خانه و محیط کار و زندگی مردان و زنان، رابطه‌ای ثابت و از نظر مکانی نامعین است.

و نکته آخر این است که باید موضوع بحث‌انگیز تقابل طبقه اجتماعی با

26. Hayden D, 1980b, "What would a non-sexist city be like?" Signs 5 supplement to issue 3, special issue on 'Women and the American city', 170-187
27. Le Guin U, 1971 *Gty of Illusions*, Victor Gollancz, London
28. Piercy M, 1978 *Women on the Edge of Time*, Women's Press, London
29. Mayo, 1977; *Movimento di Lotta Femminile*, 1972; Rose, 1978
30. Delmar R, 1976, "Looking again at Engels' origins of the family" in *The Rights and Wrongs of Women* Eds J Mitchell, A Oakley (Penguin Books, Harmondsworth, Middx) pp 271-287
31. Davidoff L, L'Esperance J, Newby H, 1976, "Landscape with figures: home and community in English society" in *The Rights and Wrongs of Women* Eds J Mitchell, A Oakley (Penguin Books, Harmondsworth, Middx) pp 139-175
32. Mackenzie S, Rose D, 1983, "Industrial change, the domestic economy and home life" in *Relict Spaces? Social Change and Industrial Decline in Cities and Regions* Eds J Anderson, S Duncan, R Hudson (Academic Press, London) forthcoming
33. Mackenzie S, Rose D, 1983, "Industrial change, the domestic economy and home life" in *Relict Spaces? Social Change and Industrial Decline in Cities and Regions* Eds J Anderson, S Duncan, R Hudson (Academic Press, London) forthcoming
34. Rose D, 1981, "Accumulation versus reproduction in the inner city: the recurrent crisis of London revisited" in *Urbanization and Urban Planning in a Capitalist Society* Eds M Dear, A Scott (Methuen, Andover, Hants) pp 339-381
35. Beechey V, 1977, "Some notes on female wage labour in capitalist production" *Capital and Gass 3* autumn issue, 45-66
36. مفهوم پدرسالاری که در نوشته‌های فمینیستی شکل گرفته، مفهومی واحد و ساده نیست بلکه معانی مختلفی دارد. در کلی‌ترین حالت، این واژه به روابط قدرت اشاره دارد که بر اساس آن مردان بر زنان مسلط هستند. فمینیست‌های مارکسیست این واژه را به شکلی تعریف کرده‌اند که انقیاد زنان را با سازمان‌دهی روش‌های مختلف تولید در ارتباط بدانند. در اینجا نیازی به ذکر جزئیات این کاربردها و تفاوت‌های آنها (بیچی ۱۹۷۹) نیست. اما این نکته باید روشن باشد که من آن را برای اشاره به روابط میان زن و مرد در زمان و مکان مشخص، به کار می‌برم و نه به معنای ستم بر همه زنان در همه اشکال جامعه. به اعتقاد من انقیاد زنان را نمی‌توان از دیگر اشکال ستم در جوامع سرمایه‌داری جدا پنداشت.
37. Gardiner J, 1976, "Political economy of domestic labour in capitalist society" in *Dependence and Exploitation in Work and Marriage* Eds D Barker, S Allen (Longman, Harlow, Essex) pp 109-120, Harrison J, 1973, "The political economy of housework" *Bulletin of the Conference of Socialist Economists*, London; copy available in mimeograph form from B Fine, Department of Economics, Birkbeck College, London, Himmelweit S, Mohun S, 1977, "Domestic labour and capital" *Cambridge Journal of Economics* 115-31, Delphy C, 1980, "A materialist feminism is possible?" *Feminist Review* 4 79-105
38. Castells M, 1977 *The Urban Question*, Edward Arnold, London
39. Urry J, 1981, "Localities, regions and social class" *International Journal of Urban and Regional Research* 5(4) 455-473
40. Urry J, 1981, "Localities, regions and social class" *International Journal of Urban and Regional Research*, page 458
41. Merrett S, 1979 *State Housing in Britain* (Routledge and Kegan Paul, Henley-on-Thames, Oxon) Pickvance C (Ed.), 1976 *Urban Sociology: Critical Essays*, Tavistock Publications, Andover, Hants
42. a. b. c. Roberts M, 1981, "British restaurants (1940-1946): from MA) pp 21-38
15. Ettore E M, 1978, "Women, urban social movements and the lesbian ghetto" *International Journal of Urban and Regional Research* 2 (3) 499-520
16. Coutras J, Fagnani J, 1978, "Femmes et transports en milieu urbain" *International Journal of Urban and Regional Research* 2(3) 432-439, Pickup L, 1982, "Combining family and work roles—a time-geographic perspective on women's job chances" paper prepared for the IBG 1982 Annual Conference Session on the Institutionalisation of Gender Differences, available from S Bowlby, Department of Geography, University of Reading, Reading, England
17. Bowlby S, 1981, "Shopping policy and women as consumers" in *Perspectives on Feminism and Geography* proceedings of the IBG Women and Geography Study Group Meeting held September 1981, University College London, pp 24-27; proceedings available in mimeograph form from Department of Geography, University of Reading, Reading, England
18. Fodor R, 1978, "Day care policy in France and its consequences for women" *International Journal of Urban and Regional Research* 2 (3) 463-481
19. Hanson S, Hanson P, 1980, "Gender and urban activity patterns in Uppsala, Sweden" *Geographical Review* 70(3) 291-299, Palm R, Pred A, 1978, "The status of women: a time-geographic view" in *An Invitation to Geography* Eds D A Lanegran, R Palm (McGraw-Hill, New York) pp 99-109
20. Duncan J S (Ed.), 1981 *Housing and Identity: Cross Cultural Perspectives* (Croom Helm, London), Fava S, 1980, "Women's place in the new suburbia" in *New Space for Women* Eds G Wekerle, R Peterson, D Morley (Westview, Boulder, CO) pp 129-149, Kaplan I, 1981, "Family life cycle and women's evaluations of community facilities" in *Building for Women* Ed. S Keller (Lexington Books, Lexington, MA) pp 77-92, Keller S, 1981, "Women and children in a planned community" in *Building for Women* Ed. S Keller (Lexington Books, Lexington, MA) pp 67-76, Rothblatt D, Garr D, Sprague J, 1979 *The Suburban Environment and Women* (Holt, Rinehart and Winston, New York)
21. Cranz G, 1981, "Women and urban parks" in *Building for Women* Ed. S Keller (Lexington Books, Lexington, MA) pp 151-171
22. Harvey D, 1978, "The urban process under capitalism: a framework for analysis" *International Journal of Urban and Regional Studies* 2 101-131
- Hayden D, 1978, "Melusina Fay Peirce and cooperative housekeeping" *International Journal of Urban and Regional Studies* 2 404-420
- Hayden D, 1980a, "Redesigning the domestic workplace" in *New Space for Women* Eds G Wekerle, R Peterson, D Morley (Westview, Boulder, CO) pp 101-121
- Hayden D, 1980b, "What would a non-sexist city be like?" Signs 5 supplement to issue 3, special issue on 'Women and the American city', 170-187
- Hayden D, 1981, "Two Utopian feminists and their campaigns for kitchenless houses" in *Building for Women* Ed. S Keller (Lexington Books, Lexington, MA) pp 3-20
23. Torre S (Ed.), 1977 *Women and American Architecture: A Historic and Contemporary Perspective*, Whitney, New York
24. Leavitt J, 1980, "There's more to affirmative action than gaining access: the case of female planners" in *New Space for Women* Eds G Wekerle, R Peterson, D Morley (Westview, Boulder, CO) pp 219-234
25. Zelinsky W, 1973a, "The strange case of the missing female geographer" *The Professional Geographer* 25(2)101-105, McDowell L, 1979, "Women in British geography" *Area* 11 (2) 151-154, Momsen J, 1980, "Women in Canadian geography" *The Canadian Geographer* 24(2) 177-182

of home ownership in Britain" in *Housing, Construction and the State* proceedings of the Political Economy of Housing Workshop at the Conference of Socialist Economists, pp 71 -76; copy available from The Convenor, The Political Economy of Housing Workshop, 55 Mount Pleasant, London WC1X 0EA

74. Harvey D, 1974, "Class monopoly rent, finance capital and the urban revolution" *Regional Studies* 8 239-255 Harvey D, 1975, "Class structure in capitalist society and the theory of residential differentiation" in *Processes in Physical and Human Geography: Bristol Essays* Eds R Peel, P Haggett, M Chisholm (Heinemann Educational Books, London) pp 354-372 Harvey D, 1977, "Government policies, financial institutions and neighbourhood change in United States cities" in *Captive Cities* Ed. M Harloe (John Wiley, Chichester, Sussex) pp 123-140, Harvey D, 1978, "The urban process under capitalism: a framework for analysis" *International Journal of Urban and Regional Studies* 2 101-131

75. Walker R, 1981, "A theory of suburbanization" in *Urbanization and Planning in a Capitalist Society* Eds M Dear, A Scott (Methuen, Andover, Hants) pp 340-381

76. Friedan B, 1963 *The Feminine Mystique*, Victor Gollancz, London

77. McCrae N, 1963 *Sunshades in October*, George Allen and Unwin, Hemel Hempstead, Herts

78. McCrae N, 1963 *Sunshades in October*, George Allen and Unwin, Hemel Hempstead, Herts, page 993

79. Oakley A, 1974 *The Sociology of Housework*, Martin Robertson, Oxford

80. Hamill L, 1978, "Wives as sole and joint breadwinners" *Government Economic Service Working Papers* 13, copy available from Economic Advisors' Office, Department of Health and Social, Security, London
Piachaud D, 1982, "Family incomes since the war" report of the Study Commission on the Family, 3 Park Road, London NW3, Young M, 1975 *The Poverty Report* (Maurice Temple Smith, London)

81. Oakley A, 1981 *Subject Women*, Martin Robertson, Oxford, Statistics Unit, 1982, "The fact about women is ..." information sheet, Statistics Unit, Equal Opportunities Commission, Overseas House, Quay Street, Manchester, England

82. Wilson E, 1977 *Women and the Welfare State* (Tavistock Publications, Andover, Hants)

83. EOC, 1950 *Minimum Wages for Women Equal Opportunities Commission*, Manchester, England

84. Hudson R, 1980, "Regional development-policies and female employment" *Area* 12(3) 229-234 Kaplan I, 1981, "Family life cycle and women's evaluations of community facilities" in *Building for Women* Ed. S Keller (Lexington Books, Lexington, MA) pp 77-92 Lewis J, 1981, "The sexual division of labour and its relation to industrial restructuring and regional development" in *Perspectives on Feminism and Geography* proceedings of the IBG Women and Geography Study Group Meeting held September 1981, University College London, pp 16-20; proceedings available in mimeograph form from Department of Geography, University of Reading, Reading, England, Massey D, 1982, "Industrial restructuring as class restructuring" available as a mimeograph, Department of Geography, London School of Economics, London

85. Pahl R, 1981, "Employment, work and the domestic division of labour" in *City, Class and Capital* Eds M Harloe, E Lebas (Edward Arnold, London) pp 142-163

collectivism to consumerism" paper presented at conference on women and housing policy, University of Kent, Canterbury, Kent, May 1981; copy available as a mimeograph from the author, 41 Roden Street, London N7

43. The Rieth Committee Report, 1946

44. The Rieth Committee Report, 1946, page 42

45. The Rieth Committee Report, 1946, page 42

46. Beveridge Report, 1942 Report on the Social Insurance and Allied Services Cmnd 6404 HMSO, London

47. Beveridge Report, 1942 Report on the Social Insurance and Allied Services Cmnd 6404 HMSO, London page 264

48. Beveridge Report, 1942 Report on the Social Insurance and Allied Services Cmnd 6404 HMSO, London page 275

49. Beveridge Report, 1942 Report on the Social Insurance and Allied Services Cmnd 6404 HMSO, London, page 52

50. *The art of Building a Home*

51. Ebenezer Howard

52. Letchworth & Welwyn

53. Hall P, Gracey H, Drewett R, Thorns R, 1973 *The Containment of Urban England*, George Allen and Unwin, Hemel Hempstead, Herts

54. *Women's Illustrated*

55. Parker Morris Committee Report, 1961 *Homes for Today and Tomorrow* Ministry of Housing and Local Government, HMSO, London

56. Ungerson C, 1971 *Moving Home*, Bell and Hyman, London

57. Skellington D, 1981, "How blacks lose out in council housing" *New Society* 29 January issue, 187-189

58. Ward C, 1974 *Tenants Take Over*, Architectural Press, London, page 12

59. Tucker, 1966

60. Tucker J, 1966 *Honorable Estates*, Victor Gollancz, London, page 11

61. Merrett S, 1979 *State Housing in Britain* (Routledge and Kegan Paul, Henley-on-Thames, Oxon); page 247

62. Rothblatt D, Garr D, Sprague J, 1979 *The Suburban Environment and Women* (Holt, Rinehart and Winston, New York)

63. Williams R, 1960, "Conversation" (with R Hoggart) *New Left Review* 1 6

64. Williams R, 1960, "Conversation" (with R Hoggart) *New Left Review* 1 6, page 6

65. Bassett K, Short J, 1980 *Housing and Residential Structure: Alternative Approaches*, Routledge and Kegan Paul, Henley-on-Thames, Oxon

66. Boddy M, 1980 *The Building Societies*, Macmillan, London

67. Kemeny J, 1981 *The Myth of Home Ownership* (Routledge and Kegan Paul, Henley-on-Thames, Oxon)

68. Pawley M, 1978 *Home Ownership*, Architectural Press, London

69. Williams P, 1976, "The role of financial institutions and estate agents in the private housing market" WP-39, Centre for Urban and Regional Studies, University of Birmingham, Birmingham, England

70. DoE, 1971 *Fair Deal for Housing* Department of the Environment, Cmnd 4728, HMSO, London

71. DoE, 1971 *Fair Deal for Housing* Department of the Environment, Cmnd 4728, HMSO, London, page 4

72. Boddy, 1980

73. Rose D, 1980, "Towards a re-evaluation of the political significance



ویلیام ر. لیچ
مترجم: مهرداد میردامادی

اینک مطلب

فروشگاه‌های بزرگ؛ فضاهای رهایی‌بخش

ورود گسترده زنان به بازار کار و تجربه آنها به عنوان گروه مصرف کننده باعث شده تا تعاریف جنسیتی پیچیده سنتی از قبیل اینکه زنان موجوداتی وابسته و نیازمند به مردان هستند به چالش کشیده شود. در این روند مراکز خرید و فروشگاه‌های بزرگ، هر چیز هوس‌انگیز را به شکلی که در هیچ نهاد معاصر دیگری سابقه نداشت، در معرض دید قرار می‌دادند. زنان چه نقشی در رونق این فروشگاه‌ها داشتند؟ مراکز خرید چگونه از قدرت اقتصادی زنان استفاده کردند؟ ویلیام آر. لیچ استاد دانشگاه در فرهنگ مدرن آمریکا، به بررسی روابط دو طرفه این مراکز خرید، آزادسازی و آنچه که وی بردگی مجدد زنان (توسط فرهنگ مصرف‌گرا) می‌نامد، می‌پردازد. ترجمه گزیده‌ای از این مقاله را اینجا می‌خوانید.

عیش و رویاهای لذت‌بخش بود. این فرهنگ هر چند ذهنیت پیشین در مورد سرکوب تمایل‌ها، سودگرایی عملی، کمبود و خویشتن‌داری را در عمل از بین نبرد، اما آن را تخریب کرد. فرهنگ مصرف به تدریج ارائه خدمات و راحتی را به عنوان هدف‌های مطلوب خود برگزید، رقابت و مشارکت را با یکدیگر درآمیخت و مرز بین کار و فراغت را کم‌رنگ کرد.^۲

فرهنگ مصرف تأثیری دگرگون‌کننده بر زنان داشت. بسیاری از زنان در آن شرایط بی‌ثبات و غیرشفاف در عالم خیال، درکی نو از خود به دست دادند. این بازاندیشی مبتنی بر خیال - که موضوع این مقاله هم است - از یک فرهنگ سرمایه‌داری سر بر آورد که هم از توان دست‌کاری در واقعی‌ها برخوردار بود و هم رنگ و بوی آرمان‌گرایانه داشت. این فرهنگ از سوی زنانی که برداشت خاص خود از آن را داشتند، آزادانه برگزیده شد. در این‌جا توجه ما به اثر رهایی‌بخش فرهنگ مصرف بر دو گروه از زنان خواهد بود: زنان شاغلی که در درون نهاد‌های مصرف، صاحب قدرت بودند و همچنین زنان بیشترمتعلق به طبقه متوسط که در نهاد‌هایی این چنین خرید کرده و زمان صرف می‌کردند. این توجه به اثرگذاری فرهنگ مصرف، البته به معنای انکار مؤلفه‌های بی‌رحم و خشن فرهنگ مصرفی نیست. مؤلفه‌هایی مانند زیاده‌روی در مادیات صرف، چیرگی مردان در تولید تخیل و سلسله مراتب مدیریت، مقیاس ناعادلانه حقوق و دستمزد برای زنان و استثمار آنها در صنایع مصرفی، شی‌انگاری زنان

مطالعات تاریخی اخیر در مورد زنان نشان می‌دهد طبقه متوسط آمریکا در قرن نوزدهم، زن را فردی تحت تکفل، احساسی، کاملاً مذهبی و از دید جنسی، پاکدامن می‌دید که بنا بود به امور خانه و آشپزخانه برسد، بچه بیاورد و به تربیت فرزندان بپردازد. مرد اما در مقابل به عنوان شهروند، مولد مصمم و نان‌آور خانواده دیده می‌شد. در باور عمومی، آنها انسان‌هایی معقول و منطقی بودند که رضایت‌مندی خود را در زندگی اجتماعی و مالکیت شخصی می‌جویدند. فضای عمومی، مردانه بود و فردگرایی، میراثی مردانه به‌شمار می‌رفت که تنها شمار کمی از زنان جسارت می‌یافتند از آن سهمی بخواهند. تا سال ۱۹۱۵، با تغییر و تحول در تعریف و شرایط کار، الگوهای قبلی به شدت تضعیف شده بود. مردان در کارخانه‌ها یا در مؤسسه‌های اداری و شرکت‌های بزرگ، حقوق و دستمزد می‌گرفتند و این در حالی بود که بسیاری از زنان، وارد نیروی کار شده و برخی در صنایع جدید مصرفی و خدماتی شاغل شدند.^۱

به موازات تغییراتی که در تعریف و شرایط کار به‌وجود آمد، یک فرهنگ کلان مصرف هم پدیدار شد. تجار در همراهی با سیاست‌مداران مشتاق، اصلاح‌گران، آموزگاران و هنرمندان به این فرهنگ شکل دادند. این فرهنگ سرمایه‌داری تقریباً تمامی فرهنگ‌های مشابه را تحت‌الشعاع خود قرار داد. تبلیغات به این فرهنگ شکل داد و فراوانی کالاها، بنیان آن را تحکیم بخشید. فرهنگ مصرف با صفت شهری و دنیوی، رنگارنگ و پرشکوه، و همراه با

فروشگاه‌های بزرگ در زمره نخستین مؤسسه‌هایی بودند که فناوری جدید در رنگ، شیشه و نور را اشاعه دادند. استفاده از این فناوری‌ها برای به نمایش گذاشتن کالاها، فضای جشن‌مانند فروشگاه‌ها را افزایش داد و از اساس، جهان مصرف را از جهان تولید جدا کرد

از فضا و فراوانی خلق و ایرادهای معماری فروشگاه‌ها را «پنهان» کند و «مزیت» هر کالایی را نشان دهد. برخی آینه‌ها تصویر خریداران و کالاها را تا بی‌نهایت تکثیر می‌کردند.

با این همه، فروشگاه‌های بزرگ تنها «کالا» نمی‌فروختند: آنها با قدرت تبلیغات وارد می‌شدند تا هیچ‌آن‌چه یک کالا ممکن بود به دست دهد را تقویت کنند. آنها تلاش می‌کردند تا خاصیت دگرگون‌کننده به کالا منتسب کنند و ویژگی‌هایی برای آن قایل شوند که به‌واقع وجود نداشت. این امر را برای مثال در تبلیغات ۱۹۱۲ مارشال فیلد^۱ می‌شد دید که می‌گفت «این فروشگاه با پروراندن ایده‌ها و طرح‌ها، گنجینه‌ای از امکانات را در اختیار مشتری قرار می‌دهد.» از این رو، خرید شال در «باغ ژاپنی»، تنها به خریداری یک کالا اختصاص پیدا نمی‌کرد بلکه به دلیل محل فروش، یک حس کم‌نظیری هم منتقل می‌کرد.

وجهی از زندگی مصرف‌کننده هم به نحو شهوت‌انگیز و اغواکننده‌ای به کار گرفته شد. فروشگاه‌های بزرگ، نه تنها برای جلوگیری از عبور مشتری از مرزهای احساسی یا مهار آن، کاری انجام نمی‌دهند بلکه با وجود مقاومت گروه‌های تنزه‌طلب، مصرف‌کننده‌ها را تشویق به این کار هم می‌کنند. دبیران سال‌نامه «درای گودز اکونومیست»، ۵ ارگان اصلی فروشگاه‌های بزرگ اعلام کرد که «برخی سازمان‌های زنان مدعی‌اند که این فروشگاه‌ها... با در معرض دید قرار دادن کراست و تن‌پوش، اخلاق جوانان مملکت را فاسد می‌کنند» و «این‌که نباید اجازه داد زنان بی‌حیا، جذابیت‌های مومی خود را در معرض دید عموم بگذارند. این خانم‌های محترم چه نوع ذهنیتی دارند؟ آیا گمان می‌کنند که جوانان کشور ما هم مانند آنها افکار شهوانی دارند؟» با آغاز قرن بیستم، ویتترین فروشگاه‌های بزرگ همه چیز، از مبلمان اتاق خواب تا فتجان‌های چای، از لباس‌های زیر تا لباس‌های شب زنانه را که به روشنی نمایان‌گر خطوط بدن بود و «درزی بدن‌نما در کنار داشتند تا زحمت هیچ خیال‌پردازی را به تماشاگر ندهند»، به نمایش می‌گذاشتند.

به‌عنوان چیزهای خواستنی در تبلیغات، و غم و درد بسیاری از زنان فقیری که از کنار ویتترین فروشگاه‌های بزرگ شهرها گذشتند و در برابر دنیای دست‌نیافتنی کالاهای لوکس قرار گرفتند. برای دست‌یابی به یک ارزیابی کامل تاریخی و دیالکتیکی از مصرف، باید این جنبه‌های زندگی مصرفی را هم در کنار دیگر ابعاد آن در نظر گرفت.

در دهه ۱۸۹۰ میلادی، مشاغل مصرفی مانند رستوران‌ها، هتل‌ها، نمایش‌خانه‌ها و فروشگاه‌های منسوجات و البسه، هر کدام در چارچوب هویت خود، به محیط‌های پرزرق و برق جشن‌مانند تبدیل شدند. بسیاری از تجار، مانند معماران هر اثری فرهنگی بزرگ دیگری، با میدان دادن بی حد و حصر به قوه تخیل، برای خلق جهانی تازه دست به خطر زدند.

فروشگاه‌های بزرگ، هر چیز هوس‌انگیز را به‌شکلی که در هیچ نهاد معاصر دیگری سابقه نداشت، در معرض دید قرار می‌دادند. تقاضای بازار به دلیل تجمع و تمرکز انبوه انسان و سرمایه، موجب شد نخستین فروشگاه‌های بزرگ در دهه ۱۸۷۰ آغاز به کار کنند و به لطف گسترش سیستم حمل و نقل تا دهه ۱۸۹۰، این فروشگاه‌ها در هزاران شهر تأسیس و به غول باعظمت زندگی شهری برای عرضه اجناس مصرفی تبدیل شدند.

فروشگاه‌های بزرگ در زمره نخستین مؤسسه‌هایی بودند که فناوری جدید در رنگ، شیشه و نور را اشاعه دادند. استفاده از این فناوری‌ها برای به نمایش گذاشتن کالاها، فضای جشن‌مانند فروشگاه‌ها را افزایش داد و از اساس، جهان مصرف را از جهان تولید جدا کرد. در طول دهه ۱۸۹۰ و پس از آن، سوداگران و تجار با استفاده از شیشه راست و خمیده برای ساخت در، قفسه و پیشخوان، به خلق فضای جدیدی از شیشه دست زدند به‌شکلی که در ۱۹۰۵، ۴۱ نوع ویتترین شیشه‌ای به‌وجود آمد. در تحولی عمده که هنوز جا دارد تا معنای اجتماعی آن مطالعه شود، شیشه به شکلی جدید واسطه بین انسان و کالا شد. اجازه داد تا همه چیز در معرض دید قرار گیرد و در عین حال دست‌نیافتنی باشد. آینه در انواع و اقسام آن به کار گرفته شد تا «توهمی»



**نباید اجازه داد زنان بی‌حیا، جذابیت‌های مومی خود را
در معرض دید عموم بگذارند. این خانم‌های محترم چه نوع
ذهنیتی دارند؟ آیا گمان می‌کنند که جوانان کشور ما هم مانند
آنها افکار شهوانی دارند؟**

طبقه متوسط انجام می‌شد، کار چندان مهمی به حساب نمی‌آمد. افزون بر این، همان‌گونه که از یادداشت‌های روزانه این زنان برمی‌آید، خرید خانه هرگز بر فعالیت‌های عمومی مانند رفتن به کلیسا، پرداختن به امور خیریه یا کارهای مربوط به امور تربیت اخلاقی، ارجحیت داده نمی‌شد. برای نمونه، در یادداشت‌های روزانه «مری لستر هریس»، همسر یک عمده‌فروش منسوجات و لباس، هرگز حرفی از خرید به میان نمی‌آید، بلکه موضوع مورد علاقه وی خانواده و به‌ویژه امور مذهبی است.

با شروع قرن بیستم، خرید به کاری دنیوی و عمومی و تقریباً تمام وقت تبدیل شد. خرید کردن ماجرای بود مملو از معانی جدید. در شرایط جدید، خرید کردن مخاطرات زیادی را متوجه زنان طبقه متوسط می‌کرد که وابسته به درآمد مردان بودند. تجار با استفاده از وسایل نمایشی که در اختیارشان بود زنان را «تشویق» می‌کردند تا «کام دل برآورند» و بدون فکر و تأمل خرید کنند.^۷

بسیاری از زنانی که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم رهبری جنبش زنان را برعهده داشتند، در رویارویی با فرهنگ جدید، ناراحت و ناراضی بودند. آنها با پیامدهای اخلاقی و اجتماعی این فرهنگ مبارزه و مخالفت می‌کردند؛ از جمله کنار رفتن سنت‌های ریشه‌دار و تثبیت شده و خطر ریشه‌کن شدن زنان از محیط‌های سنتی خانوادگی که آنها را در حوزه جدید و ناشناخته اجتماعی در برابر استثمار و بهره‌کشی آسیب‌پذیرتر می‌کرد.^۸ در میانه انقلاب فروشگاه‌های بزرگ در امر خرده‌فروشی، زنان بسیاری در چارچوب جنبش زنان، از دیدگاه‌های مختلف برای محو روسپی‌گری، محو تصویر غلطی که از زنان در رسانه‌ها نشان داده می‌شد، حفاظت از زنان و کودکان در برابر مخاطرات شهری و به طرفداری از قانون‌گذاری در برابر زیاده‌روی و افراط‌کاری مبارزه می‌کردند. در همان حال، مدافعان حق رأی زنان و اصلاح‌طلبان اجتماعی، افزون بر «فمینیست‌های جدید» اوایل قرن بیستم، تقریباً این توانایی را نداشتند که از تأثیرات فرهنگ مصرف‌گرا بمانند؛ امری که با توجه به ابعاد تغییراتی که در حال وقوع بود، جای تعجبی باقی نمی‌گذاشت. فرهنگ

ترکیبی از مؤلفه‌های زندگی مصرف‌کننده - رویاهای او در درون و بیرون خانه، هیجانات ایجاد شده به واسطه کالاها، مد و ارائه خدمات - ترکیب پویایی را به‌وجود آورد که می‌توانست بر هویت افراد و رفتارهای جنسیت‌محورش تأثیر گذاشته، حتی در آنها تغییر ایجاد کند. زنان سفیدپوست طبقه متوسط نخستین کسانی بودند که این جهان را از نزدیک تجربه کردند و به قدرت دگرگون‌کننده آن پی بردند. تأثیر این جهان تأثیری بغرنج و پیچیده بود.

از یک سو، کسب و کارهایی مانند فروشگاه‌های بزرگ، تمایزات جنسیتی را پررنگ و تقویت می‌کردند؛ طراحان داخلی این فروشگاه‌ها، آگاهانه و به زور کلیشه‌ها، تصویرهایی را که ممکن بود به‌شکلی ناقص در ذهن برخی زنان و مردان شکل گرفته باشد، در آنها نهادینه کردند. از سوی دیگر، در همان زمانی که زندگی مصرفی تفاوت‌های جنسی را تقویت می‌کرد، این تفاوت‌ها را به چالش هم می‌گرفت. آشکارترین تغییر برای زنان، هر چند تا حدی محدود، در چارچوب کار خود را نشان داد. در این مفهوم جدید، تقسیم بندی جنسیتی کار که پیش از این معمول بود و زنان را با تولید کالاهای خانگی مرتبط می‌ساخت، کارکردی متفاوت یافت و به نفع استقلال زنان بیرون از خانه شد.

زنان طبقه متوسط به‌عنوان پزشک، فروشگاه، دستیار مدیر بازاریابی، مسوول خرید و مدل‌های سیار کار پیدا می‌کردند. در بسیاری از فروشگاه‌ها نقش غالب زنان، مدیر تبلیغات یا مدیر آموزش‌های رفاهی-اجتماعی بود. شماری از زنان هم به‌عنوان نمایندگی فروش به سرتاسر جهان سفر می‌کردند، کاری که تا آن زمان بسیار غیرمعمول بود.

در دهه‌های ۱۸۴۰ و ۱۸۵۰، به‌ویژه در مراکز شهری، خرید کردن به کاری زنانه تبدیل شده بود که بازتابی از تمایز جنسیتی به‌شمار می‌رفت و خود نتیجه جدایی محل کار و خانه بود و با افزایش شمار نیروی کار مردانه حقوق‌بگیر، تقویت می‌شد.

خرید کردن، در مقایسه با کارهای دیگر منزل که از سوی بیشتر زنان

پانوش

1. Kessler-Harris, *Out to Work: A History of Wage-Earning Women in The Unites States* (New York, 1982), 75-217; Nick Salvatore, Eugene V. Debs: *Citizen and Socialist* (Urban, 1982), 23-177

2. David M. Potter, *People of Plenty: Economic Abundance and the American Character* (Chicago, 1954), 78-195; Joyce Appleby, "The Social Origins of American Revolutionary Ideology," *Journal of American History*, 64 (March 1978), 935-58; Daniel J. Boorstin, *The Americans: The Democratic Experience* (New York, 1973), 97-225; Ann Douglas, *The Feminization of American Culture* (New York, 1977), 3-13, 200-256; Karen Halttunen, *Confidence Men and Painted Women: A Study of Middle-Class Culture in America, 1830-1870* (New Haven, 1982), 1-91, 191-210; Altina L. Waller, *Reverend Beecher and Mrs. Tilton: Sex and Class in Victorian America* (Amherst, Mass., 1982), 1-53, 64-81; John Higham, "The Reorientation of American Culture in the 1890s," in John Higham, *Writing American History: Essays on Modern Scholarship* (Bloomington, Ind., 1970), 73-102; John F. Kasson, *Amusing the Million: Coney Island at the Turn of the Century* (New York, 1978); T. J. Jackson Lears, *No Place of Grace: Antimodernism and the Transformation of American Culture, 1880-1920* (New York, 1981), 4-47; Warren I. Susman, "'Personality' and the Making of Twentieth-Century Culture," in *New Directions in American Intellectual History*, ed. John Higham and Paul Conkin (Baltimore, 1979), 212-26

3. *Dry Goods Economists*, Sept. 24 1898, p. 9; *ibid*, April 14, 1900. p. 14

4. *Marshal Field*

5. *Dry Goods Economists*

6. *Mary Lester Harris*

7. *Dry Goods Economist*, Sept. 15, 1894, p. 25

8. Linda Gordon, *Woman's Body, Woman's Right: A Social History of Birth Control in America* (New York, 1976), 236-40; David Nasaw, "Children of the Street," typescript, Sept. 26, 1982, pp. 1-24 in *Leach's possession*

مصرف در اغلب موارد با باورهای پیشین به تعادل، تناسب، کنترل عقلانی و وفاداری به کار سازنده و خلاق در رقابت بود و زنان از راه‌های مختلف و متفاوت این امر را درک می‌کردند. با این همه، می‌توان مشاهده کرد که این تجربه جدید بر عملکرد سیاسی و اخلاق اجتماعی بسیاری از زنان فمینیست و مدافع حقوق زنان اثرگذار بوده است.

فمینیست‌های آمریکایی نیز مانند فعالان سیاسی لیبرال و چپ‌گرا در دیگر کشورها برای پیشبرد اهداف خود به سیاست زیبایی‌نمایش عمومی متکی بودند؛ همان شیوه‌ای که طبقه تجار شهری آن را به‌وجود آوردند. طرفداران حق رأی زنان، از فضای تبلیغاتی ترامواها برای نمایش «پلاکاردهایی به رنگ‌های زرد، سیاه و سفید» استفاده می‌کردند. با رضایت خاطر فروشگاه‌های بزرگ، ویتترین فروشگاه‌ها با رنگ‌های نماد حزب طرفدار حق رأی زنان، تزئین می‌شد. فروشگاه‌ها در همه‌جا، داوطلبانه ویتترین‌ها و فضاهای داخلی خود را به تبلیغات طرفداران حق رأی زنان اختصاص دادند.

در آن روزهای نخستین، روزهای تقریباً سرخوشی آغاز سرمایه‌داری مصرفی، که نقش فروشگاه‌های بزرگ در آن برجسته بود، زنان بسیاری بر این باور بودند که زندگی هیجان‌انگیزتر و خوشایندتری را یافته‌اند؛ آزادی در چارچوب مصرف‌بازسازی شده بود. زنان با مشارکت در تجربه مصرف، مجموعه‌ای از ویژگی‌هایی را که به‌شکل سنتی به‌عنوان ویژگی‌های زنانه شناخته می‌شدند - مانند وابستگی، انفعال، پرهیزگاری مذهبی، معنویت خانگی، پاکدامنی جنسی و تربیت مادرانه - به چالش گرفتند و آنها را واژگون کردند. فرهنگ مصرف‌توده‌ای، تعریفی جدید از جنسیت در اختیار زنان گذاشت و فضایی برای ابراز وجود فردی مانند فضایی که مردان در اختیار دارند خلق کرد و این چیزی بود که در تعارض با تعریف قدیمی بود که از مادرها و مادر بزرگ‌ها به آنها رسیده بود. تقدیر این بود که این تنش که در آن لحظه دگرگون‌کننده تاریخی به وقوع پیوست، به مرور زمان شکل خود را عوض کند اما همچنان در حکم جزیی بنیادین و ثابت در تجربه زنان، تا ده‌ها سال دیگر باقی بماند.



مونا دوموشی
مترجم: ثریا بهبود
اینک مطلب

جغرافیای اخلاقی باب روز

چشم‌انداز ما از شهر نیویورک در اواسط قرن ۱۹ بر اساس تصاویری از فضاهای مصرف و فضاهای تفریح در این شهر شکل گرفته است. به عقیده مونا دوموشی عمده ترس‌ها و اضطراب‌هایی که نتیجه پیدایش تصاویر ما از این مصرف‌گرایی در حال شکل‌گرفتن بود در یک «مدل» اجتماعی متمرکز می‌شد و آن مدل، زن نیویورکی بود. در ادبیات آن زمان زن نیویورک به‌نظر برآزنده و محترم می‌آمد اما ممکن بود نه قابل معاشرت باشد و نه محترم؛ زن نیویورکی منشأ تمام رذالت‌های شهر بود! او می‌گوید که در قرن نوزدهم در نیویورک گونه‌ای از «جغرافیای اخلاقی باب روز» وجود داشت که زنان را مصرف‌گرا و تسلیم در برابر «بوالهوسی» قلمداد می‌کرد. به عقیده دوموشی پیوند زنانگی با مصرف افراطی، امروز چنان فرض متعارفی است که حتی درباره آن چون و چرا هم نمی‌شود. مونا دوموشی مدارک کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکترای خود را از دانشگاه کلارک در ایالت ماساچوست آمریکا دریافت کرد. او هم‌اکنون استاد جغرافیا و مطالعات زنان و مطالعات جنسیت در کالج دارموت در ایالت نیوهمپشایر آمریکا است. ترجمه گزیده‌ای از این مقاله را اینجا می‌خوانید.

حرف می‌زد. این گونه جدید، در واقع، همه چیز بود مگر آن‌چه گمان می‌رفت که یک بانوی نیویورکی باید باشد.

نیویورک تایمز در شناسایی این «گونه جدید» تنها نبود؛ سنتری مگزین^۱ نیز شامل خلاصه‌ای مشابه از این سنخ شخصیت بود و دو کتابی که در دهه ۱۸۶۰ منتشر شدند توصیف‌های مفصلی از این «گونه» ارائه دادند. اولی به قلم «ماری لوییس هانکینز»^۲ در سال ۱۸۶۱ با عنوان «زنان نیویورک» و دومی به نام «زنان نیویورک یا جهان زیرزمینی شهر»، نوشته «جرج الینگتون»^۳ بود و در سال ۱۸۶۹ منتشر شد.^۴ هردو کتاب در نقدی اخلاقی و اجتماعی از گروه‌های مشخصی از زنان به یکدیگر شباهت دارند، گرچه کتاب هانکینز آشکارا هزل‌آمیزتر است و کتاب الینگتون حکایت از راهنمایی واقع‌گرایانه‌تر به شهر دارد. بنابر نظر «ماری رایان» مورخ، این کتاب‌ها بخشی از نوعی کتاب‌های مدنی را تشکیل می‌دهند که عبارت‌اند از «تردد در گیرودار اتهامات آشکار بر ضد شهر». در تمایز با دیدگاه منصفانه و مثبت درباره شهر که نویسندگان کتاب‌های راهنما یا مفسران شهرنشینی در دهه ۱۸۵۰ ارائه کردند، این نوع جدید از افشاگری‌های شهرنشینی دهه ۱۸۶۰ هجویات‌گزنده و تفسیرهای شورانگیز و وحشت‌آور درباره خطرات خیابانی شهر فراهم کردند. همان‌گونه که «رایان» می‌گوید، وجه مشترک همه این تفسیرها تأکید بر خطرهایی بود که حضور برخی زنان در خیابان‌ها ایجاد می‌کرد: زنان ولگرد،

چشم‌انداز شهر نیویورک در میانه قرن نوزدهم با جیب‌های مصرف‌کنندگان و فضاهای اوقات فراغت شکل‌گرفته بود. استدلال من این است که بسیاری از ترس‌ها و نگرانی‌هایی که این شکوفایی بصری مصرف ایجاد کرد بر آن‌چه به «گونه» ساخته اجتماع تبدیل شد، متمرکز بود: «زن نیویورکی». پیوند قانون‌شکنی اخلاقی - که در خطرهای مصرف‌گرایی موجود بود - با فضاهایی که زن نیویورکی در آن اقامت داشت، آفریننده آن چیزی بود که من آن را «جغرافیای اخلاقی باب روز» نامیده‌ام. گمان من این است که این رمزگذاری اخلاقی این شهر قرن نوزدهمی در بحث شهرهای معاصر قرن بیستمی طنین‌انداز است.

یک «گونه متمایز را که یک دانشجوی پزشکی زنان به‌آسانی تشخیص داد» در آمریکای پس از جنگ شناخته شد و آن کسی نبود جز: «زن نیویورکی».^۱ ویژگی‌های متمایز او عبارت بود از: ظاهر نامرتب، صدایی که طنین شایسته‌ای نداشت و این واقعیت که او را در همه‌جا می‌شد دید - در وسایل حمل و نقل، در قطارهای هوایی، در تئاتر، در اپرا و ... به جز «در اتاق پذیرایی خصوصی» - و توانایی برای لذت بردن از آن‌چه هست؛ آزادی‌اش، فردیتش و قدرتش برای انجام بسیاری کارها که دوست داشت. او جذاب بود اما زیاد لباس به تن داشت. شوخ بود اما حيله‌گر شمرده می‌شد و جسور بود. ولی خودخواه به نظر می‌آمد. گم کردن او در میان جمعیت دشوار بود از بس که بلند بلند و زیاد

بسیاری از محققان وجود جنس مؤنث «اجتماع ساخته» و از دید اخلاقی «معنی‌دار» دیگری را هم مشخص و تحلیل کرده‌اند. «روسپی» و رابطه او با نظم‌های اخلاقی و جغرافی‌های شهر

متوسط نمی‌توانستند از پایگاه اقتصادی-اجتماعی کسانی که هرروز آنها را می‌دیدند و با آنها ملاقات می‌کردند اطمینان داشته باشند. در چنین اوضاع و احوالی، این بیم دائمی وجود داشت که «خود آنها و اطرافیان‌شان چیزی را به دیگران منتقل کنند که آن نیستند». بنابراین، «زن بزک‌کرده» و «مرد حقه‌باز»، «سنخ‌های مقابل»^۸ رفتار شایسته قلمداد می‌شدند. یعنی آنها در نقطه مقابل آن صداقت و اصالتی بودند که به معنای هدایت کردن رفتار بود. همان‌طور که «کتی پیس»^۹ در تحلیل تاریخی خود از صنعت لوازم آرایش سخن به میان می‌آورد، این «زنان بزک‌کرده» اغلب از آن رو که به شکلی خاص شیوه‌ای از رفتار توانمندانه و آشکارا متفاوت از زنان طبقه متوسط را به نمایش می‌گذاشتند، در معرض حمله‌های پی در پی و نفرت‌آمیز قرار می‌گرفتند. به نظر من، زن نیویورکی شکل خاص و افراطی زن بزک‌کرده بود. او از نظر فضا و مکان محدود و از نظر درجه نفاق بسیار بالا و بنابراین تجسم بی‌اخلاقی بود.

«تامار گرب»، مورخ هنر،^{۱۰} در بحث خود از پارسی‌ها، شخصیتی مشابه را تصویر کرده است؛ سخی از زن در دهه‌های ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰ پاریس که نماینده «شکل مدرن و خاص زنانگی فرانسوی» است و ویژگی او «حضور و سوسه‌انگیز و دلربایی مرموز اوست» که «مرتبط با افسون و خطرهای بالقوه کلان‌شهر مدرن» بود. «مری کاولینگ»^{۱۱} معتقد است که این تعیین سنخ شخصیت‌های شهری از روی ظاهر بیرونی آنها در فرهنگ ویکتوریایی رایج بود. برای آنهايي که در خواندن قیافه این سنخ‌ها تجربه داشتند، گشت و گذار در شهر به تمرینی در مردم‌شناسی شهری تبدیل شده بود؛ یعنی شناسایی و مقوله‌بندی شخصیت‌های مدرن از روی ظاهر بیرونی آنها. چنین تمرینی برای فهم کلان‌شهر صنعتی جدید و شخصیت‌هایی که در آن می‌زیستند هم فال بود و هم تماشا. بنابر نظر کاولینگ، «قیافه‌شناسی، یعنی دانش خواندن شخصیت اخلاقی از روی سنخ‌های چهره و بدن» برای بیشتر مردمان عصر ویکتوریا، به یمن مجاز بودن پرداختن طبقه‌های متوسط و پایین به قضاوت‌های اجتماعی و اقتصادی درباره افراد و گروه‌ها به صرف تماشای صحنه شهر، به آسانی قابل درک بود. بنابراین، آموختن چگونگی تشخیص این سنخ‌ها برای کسانی لازم بود که می‌خواستند تعیین مسیر درست در شهر را برعهده بگیرند. زنان پاریسی یکی از این گونه سنخ‌ها بودند که می‌شد آنها را از روی هیکل بت‌واره

مادران لابلالی، زنان مست. یعنی زنانی که مطابق با اوامر و نواهی محترم بودن بورژوازی رفتار نمی‌کردند. بنابراین، هانکینز و الینگتون با تمرکز صرف بر زنان نیویورک، به نگاه به نسبت مشترک نقد شهرنشینی از دهه ۱۸۶۰ صدایی بخشیدند و خطرهای شهرنشینی را از پشت عدسی‌های جنسیتی ارائه کردند. روی هم رفته، کتاب‌های هانکینز و الینگتون و بسیاری از مقاله‌های روزنامه‌ها و مجله‌ها که در مورد مسائلی مشابه بحث می‌کنند،^۵ گویای آن هستند که سخی خاص از زنان، کانون توجه اجتماعی را از میانه قرن نوزدهم تا اواخر آن اشغال کرده بود. همان‌طور که بسیاری از نگرانی‌های اجتماعی معاصر بر شخصیتی به نام «مادر مرفه»^۶ تأکید دارند. به نظر می‌رسد که دل‌مشغولی‌های اخلاقی و اجتماعی دهه‌های ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ آمریکایی‌ها نیز بر مقوله خاصی از زنان تمرکز یافته بود و این زنان «زنان نیویورک» بودند.

بسیاری از محققان وجود جنس مؤنث «اجتماع ساخته» و از دید اخلاقی «معنی‌دار» دیگری را هم مشخص و تحلیل کرده‌اند. «روسپی» و رابطه او با نظم‌های اخلاقی و جغرافی‌های شهر.^۷ با این حال، این زن جدید نیویورکی از سنخ دیگری بود، آفریده از مجموعه‌ای مرتبط اما متمایز از نگرانی‌های اجتماعی و در نتیجه همبسته با جغرافیای اخلاقی متفاوتی از شهر. من مدلل می‌سازم که این مجموعه متمایز نگرانی‌ها در واکنش به ظهور فرهنگ مصرف توده‌ای به وجود آمد و جغرافیای اخلاقی که از آن بحث خواهیم کرد، پیرامون نخستین فضاهای اوقات فراغت مصرف‌محور شکل گرفت.

«زن نیویورکی کیست و جغرافیای اخلاقی باب روز چیست؟»

زن نیویورکی شکل ویژه‌ای است از آن‌چه کارن هالتون «زن بزک‌کرده» می‌نامد؛^۸ شخصیتی که به همراه «مرد حقه‌باز»، تبلور نفاقی بود که برای جامعه میانه قرن نوزدهم آمریکای شمالی تهدیدی بزرگ به شمار می‌آمد. بنابر نظر هالتون، نگرانی‌های اجتماعی که این اشخاص ایجاد می‌کردند «برخاسته از بحران هویت اجتماعی بود که این زنان و مردانی که هم تحرک اجتماعی داشتند و هم تحرک جغرافیایی با آن روبه‌رو بودند».^۹ در جهان روزافزون شهرنشینی و از نظر اجتماعی سیال میانه قرن نوزدهم، طبقه‌های

**زن نیویورک «زن بزرگ کرده» بود یعنی به نظر برآورنده و محترم
می‌آمد اما ممکن بود نه قابل معاشرت باشد و نه محترم...**

است.» به عبارت دیگر، زن نیویورک «زن بزرگ کرده» بود یعنی به نظر برآورنده و محترم می‌آمد اما ممکن بود نه قابل معاشرت باشد و نه محترم...

« زن نیویورکی و فرهنگ مصرف

به نظر می‌رسد که بوالهوسی‌های زنان منبع بدترین ردیلت‌های شهر به شمار می‌رود. چرا چنین است؟ پژوهشگران فمینیست پیوند تاریخی مردانگی را با جهان تولید، و زنانگی را با جهان مصرف کاویده‌اند.^{۱۵} جامعه صنعتی مدرن برای موفقیت خود هم به تولید انبوه نیاز داشت و هم به مصرف انبوه. اما هریک از این دو جهان نظام‌های ارزشی متفاوتی را در برداشتند. تولید نیاز به باور به ارزش‌های فایده‌گرایانه، پشتکار و سخت‌کوشی دارد، در حالی که مصرف‌کننده باید آسان‌گیر، بازیگوش و دارای فراغت باشد.^{۱۶} این دو نظام ارزشی متضاد و در عین حال لازم و ملزوم یکدیگر را به کمک همسو کردن مردان با جهان تولید و زنان با جهان مصرف می‌توان حفظ کرد. همان‌گونه که الی زارتسکی^{۱۷} مدلل می‌کند، تفکیک جنسیتی که در «کانون فرهنگ قرن نوزدهم» نهفته است، ارزش‌های «خویش‌داری، تسلط یا تعقل» را با مردان و «انفعال، وابستگی و عاطفی بودن» را با زنان تداعی می‌کند. مردان سخت کار می‌کنند و به امیال خود لگام می‌زنند تا از زنانی حمایت کنند که مصرف می‌کنند و برده‌ها و هوس خود هستند و چون در قرن نوزدهم فرض بر این بود که زنان به‌طور طبیعی سرشت اخلاقی‌تر از مردان دارند، پس آنان مستعد اسراف در مصرف نبودند.

اما، چه می‌شد اگر زنان به‌طور طبیعی اخلاقی‌تر نبودند. چه می‌شد اگر استهزای آنها به مصرف مهارناپذیر بود؟ در این صورت، مصرف بر تولید پیشی می‌گرفت. یعنی میل عنان از کف خویش‌داری می‌ربود و نتایج چنین رفتار لگام گسیخته‌ای، فلاکت بار بود. خویش‌داری که در کانون نظام ارزشی تولید نهفته است در این‌جا به شکل اداره حسابداری، یعنی اداره‌ای که باید با موشکافانه‌ترین روش‌های نظارت بر آن مراقبت شود، تصویر شده است. اما وقتی که چنین زنان زیاده‌خواهی متصدی آن هستند، اداره حسابداری به شکل محل برگزاری میهمانی‌هایی برای گپ و گفت و نسخه پیچیدن برای مُد در می‌آید. در این تصویر، دفترهای حسابداری بر کف زمین پخش و پلا شده‌اند و زن‌ها مشغول بحث‌های اجتماعی‌اند و برخی هم روی میزهای کار

شده و باب روزشان تشخیص داد.^{۱۸} از عشوگری و رفتارشان، از روی مصرف کالاها و هم‌زمان «کالا شدن‌شان» به دست مردان^{۱۹} و نیز از حضورشان در فضاهای عمومی شهری مانند بلوارها، گردشگاه‌ها، میهمانی‌های بالماسکه، مغازه‌ها، نمایش‌خانه‌ها و تالارهایی که شهرت پاریس مدیون آنها بود. در این‌جا می‌خواهم مدلل کنم که زن نیویورکی هم سخی بسیار مشابه زن پاریسی داشت، گرچه خیلی زودتر از پاریسی‌ها شناخته شده بود و زائیده دل‌نگرانی‌هایی بود که گرچه مختص نیویورک نبود اما نخستین بار در آن‌جا شرح و بسط داده شد: بیم از بوالهوسی‌های مصرفی زنان. همان‌گونه که گرب نتیجه می‌گیرد، این بیم «ترس از زنانی است که در آفرینش زن به منزلهٔ سخی سهم دارند.»

« شرح مفصل

زن نیویورک با شیک‌پوشی‌اش شناخته می‌شد. بنابراین، دارای ظاهر جذابی بود و همهٔ رموز زیبایی زمانه را در خود جمع داشت. این رموز عبارت بودند از روش‌های پرزحمت و گران (و البته خطرناک) مانند لعاب‌کاری یا استفاده از سفیداب^{۲۰} و نواریچی پاهای^{۲۱} روشی که ادعا می‌شد پا را کوچک‌تر می‌کند. تصویری را مجسم کنید که در آن زنی از طبقهٔ بالا نشان داده شده که در خانهٔ خودش روی مبل لم داده و مردی که در این کار تخصص دارد در حال نواریچ کردن پاهای اوست. توجه او به خودآرایی در ظاهر مزاحمتی برای استراحتش ایجاد نکرده است و این یکی دیگر از ویژگی‌های زن نیویورکی است. اما هانکینز و الینگتون^{۲۲} سخن گفتن از زیبایی این زنان را مسکوت می‌گذارند زیرا جذابیت این زنان مرهون مهارت آنها در تغییر شکل ظاهر خود به کمک آرایش یا لباس‌های شیک باب روز بود:

«با این حال، ناچاریم بپذیریم که جذابیت اصلی برخی از این بانوان نیویورکی مرهون لباس‌هایی است که به تن دارند. وقتی که نه زیبایی در کار باشد، نه هوشمندی و نه هنری، زن ناچار است برای تسلائی خاطر فقط به ظاهرش بچسبند.»^{۲۳}

در نیویورک تایمز آمده است: «چنین زنی ممکن است از لحاظ ظاهری واقعاً خوب باشد، سر و وضع مرتب و آراسته داشته باشد اما از درون ساختگی

< نتیجه‌گیری

این جغرافیای اخلاقی باب روز بسیار زیرکانه‌تر از آنی بود که آفریده نگرانی‌های مربوط به روسپی‌گری یا طبقه کارگر باشد. هیچ قانون خاصی بر ضد و یا مهار این فضاها، یعنی زنان نیویورک وضع یا تصویب نشد. به تلاش‌های مستقیم برای اصلاح شرایط غیراخلاقی از راه بازسازی محیط هم هیچ اشاره‌ای نمی‌توانیم بکنیم. هیچ یک از این فعالیت‌ها از دید سیاسی یا اقتصادی شدنی نبود: جامعه نیویورک تحمل نمی‌کرد که زنان اشرافی بازداشت یا مهار شوند. قشر نخبه اقتصادی این جامعه هم هرگز با محدود کردن فعالیت‌های مصرف‌کننده یا فضاها، مصرفی، تیشه به ریشه خود نمی‌زد. انجام هر یک از این کارها زدن تیر خلاص به قلب نظام اقتصادی موجود بود، نظامی که به مصرف انبوه نیاز داشت و در نتیجه آن را تشویق می‌کرد.

اما این به آن معنا نیست که وقتی این مفسران شهرنشینی همان چیزی را که من آن را «جغرافیای اخلاقی باب روز» می‌نامم بنیان می‌نهند، اثرگذار نیست: بی‌اعتمادی به مصرف و ولنگاری شکل‌دهنده خطوط آغازین اندیشه در نقدهای فرهنگ توده‌ای اواخر قرن‌های نوزدهم و بیستم.^{۲۰} همان‌گونه که «آندریاس حسین»^{۲۱} به ما یادآور می‌شود، به فرهنگ توده‌ای، اگر نه همیشه، بیشتر وقت‌ها خصلت زنانه نسبت داده‌اند. بنابراین، وقتی که بسیاری از منتقدان فضاها، مصرفی پسامردن معاصر ما از «ژان بودریار»^{۲۲} گرفته تا «م. کریستین بویر»^{۲۳} از ساختگی بودن این فضاها، باورنکردنی بودنشان و انکار گفتمان‌های عقلایی دموکراسی همگانی سخن می‌گویند، مجموعه نگرانی‌هایی را منعکس می‌کنند که مربوط به از هم‌گسیختن بالقوه جامعه است. این از هم‌گسیختگی ممکن است «بر مداری خارج از نظارت» نیروهای مصرف توده‌ای باشد که دست‌کم به قرن نوزدهم بازمی‌گردد. پیوند زنانگی با مصرف افراطی، پیوندی که پیش‌تر در دهه ۱۸۶۰ برقرار شده بود، امروز چنان فرض متعارفی است که حتی درباره آن چون و چرا هم نمی‌شود. یعنی به فرضی «طبیعی‌شده» تبدیل شده است و این پیوند طبیعی‌انگاشته شده (میان زنانگی و افراط در مصرف) با ساخت استدلالی فضاها، مصرفی پسامردن و نقد این فضاها گره خورده است. بی‌اعتمادی دیوید هاروی^{۲۴} به «معماری

خم شده‌اند (زنانی که در مرکز گروه سمت راست قرار گرفته‌اند)، یک نفر روی صندلی لم داده و مشغول خواندن بروشور بازار هارپر است و دیگری روی یک صندلی ایستاده و به نظر می‌رسد در حال واژگون کردن مجموعه کتاب‌ها و مقاله‌های تجویز شده بر روی زمین است. بی‌نظمی زنان فقط در زیر سطح ظاهری نهفته است. کافی است چند دقیقه از آنها چشم بردارید تا بوالهوسی‌شان نظم محل کار را از بین ببرد.

به قول زارتسکی،^{۲۵} تضاد آشکار نظم جنسیتی اجتماعی در این واقعیت نهفته است که گرچه «هرنوع درهم شکستن خویشتن‌داری رسمی زنانه به شمار می‌آید»، خود زنان هنوز به همان «شرایط لازم برای خویشتن‌داری و تسلط بر نفس پایبندند». زنان تسلیم در برابر اشتیاق خود به مصرف، در تهدید آشکار شدن این تناقض دارند؛ جامعه به زنان در نقش مصرف‌کننده و برآورنده هوس‌های خود نیاز دارد، در همین حال از زنان می‌خواهد که «عاقلانه» و با خویشتن‌داری مصرف کنند. این ایدئولوژی که زنان را اخلاقی و در نتیجه توانا به مقاومت در برابر هوس می‌داند، از ضرورت‌های چنین نظامی است. به این ترتیب، نظم جامعه قرن نوزدهم وابسته به اخلاقیات فطری در زنان بود. به گمان من، علت ابراز این همه نگرانی درباره موضوع تسلیم شدن زنان در برابر «بوالهوسی‌ها» همین است. تن دادن به چنین کاری ایدئولوژی جنسیتی را مختل می‌کند و تعادل شکننده میان تولید و مصرف، میان خویشتن‌داری و ولنگاری را برهم می‌زند.

اوج شدت این شکنندگی در حیطة‌های جدید مصرفی زمان‌های فراغت شهری احساس و مشاهده می‌شود؛ در فروشگاه‌های بزرگ و بوتیک‌ها، تماشاخانه‌ها و تالارهای اپرا، رستوران‌ها و هتل‌ها. در پرهیزگاری زنانی که در خانه می‌مانند کمتر تردید وجود داشت، در حالی که زنان طبقه کارگر که به تن‌فروشی در زاغه‌های شهر وادار می‌شدند حق انتخابی اندک بر سر ردآیل‌شان داشتند. اما زنانی که جهان زیرزمینی جهان بیرونی را اشغال کرده بودند - زنان مستقل آلامد خیابان‌ها و تماشاخانه‌ها و مغازه‌های شهر - زنان نیویورک بودند که تفاخر، گستاخی، خودبینی، بطالت، خودنمایی و بی‌بهرگی از تمام هدف‌های نجابت‌آمیز و زنانه‌شان لکه ننگی بود بر دامن شهری که آنها را پدید آورده بود.^{۱۹} این زنان دیگر بیشتر از مردان پابند اخلاق نبودند و امیال‌شان اساس جامعه بورژوازی قرن نوزدهم را تهدید می‌کرد.



زن نیویورکی شکل ویژه‌ای است از آن‌چه کارن هالتونن «زن بزرگ‌کرده» می‌نامد؛ شخصیتی که به همراه «مرد حقه‌باز» تبلور نفاقی بود که برای جامعه میانه قرن نوزدهم آمریکای شمالی تهدیدی بزرگ به شمار می‌آمد

Press, New Haven, CT

9. Peiss K, 1996, "Making up and making over: cosmetics, consumer culture, and women's identity", in *The Sex of Things: Gender and Consumption in Historical Perspective* Ed.V de Grazia (University of California Press, Berkeley, CA) pp 311 ^ 336
10. Garb T, 1998 *Bodies of Modernity: Figure and Flesh in Fin-de-siecle France* (Thames and Hudson, London)
11. Cowling M, 1989 *The Artist as Anthropologist*. Cambridge University Press, Cambridge
12. a. b. Garb T, 1998 *Bodies of Modernity: Figure and Flesh in Fin-de-siecle France*. Thames and Hudson, London
13. به بیانی، چسباندن قشر نازکی از لعاب یا سفیداب بر پوست تا سفیدتر و صاف‌تر به نظر آید.
زن‌ان اهل مد پاهای‌شان را باندپیچی می‌کردند تا آنها را کوچک کنند. ۱۴.
15. Kowaleski-Wallace E, 1997 *Consuming Subjects: Women, Shopping, and Business in the Eighteenth Century* (Columbia University Press, New York) Shuttleworth S, 1990, "Female circulation: medical discourse and popular advertising in the mid-victorian era", in *Body/Politics: Women and the Discourses of Science* Eds M Jacobus, E F Keller, S Shuttleworth (Routledge, New York) pp 47 ^ 68
16. Nicholson L, 1986 *Gender and History*. Columbia University Press, New York
17. Zaretsky E, 1997, "Bisexuality, capitalism and the ambivalent legacy of psychoanalysis" *New Left Review* number 223, 69 ^ 89
18. Zaretsky E, 1997, "Bisexuality, capitalism and the ambivalent legacy of psychoanalysis" *New Left Review* number 223, 74
19. *Century Magazine* 1872, page 762
20. Lasch C, 1978 *The Culture of Narcissism*. W W Norton, New York
21. Huyssen A, 1986 *After the Great Divide: Modernism, Mass Culture and Postmodernism*. Macmillan, London
22. Baudrillard J, 1988 *America*. Verso, London
23. Boyer M C, 1994 *The City of Collective Memory: Its Historical Imagery and Architectural Entertainments*. MIT Press, Cambridge, MA
24. Harvey D, 1989 *The Condition of Postmodernity*. Basil Blackwell, Oxford

مناظر باشکوه با حس درخشش سطحی و لذت مشارکتی گذرایشان از نمایش و سپنجی بودن «چرخشی مدرن در نقدی دیرپا ایجاد می‌کند که با شکوفایی فرهنگ مصرفی در نیمه قرن نوزدهم صدا و شکلی کامل بدان بخشیده شد. به این ترتیب، پرده‌برداری از آن‌چه در جغرافیای اخلاقی باب روز میانه قرن نوزدهم نمود می‌یافت زمینه لازم برای درک برخی از نگرانی‌های کنونی ماست.

پانویس

1. a. b. *The New York Times* 1879
2. *Century Magazine* 1872, "The New York Woman" *The Century: Illustrated Monthly Magazine* page 762
3. Hankins M L, 1861 *Women of New York*. Marie Louise Hankins & Co, New York
4. a. b. c. Ellington G, 1869 *The Women of New York or the Under-world of the Great City*. The New York Book Company, New York
5. *Century Magazine* 1872, "The New York Woman" *The Century: Illustrated Monthly Magazine*
6. Daniels J, 1997 *White Lies: Race, Class, Gender, and Sexuality in White Supremacist Discourse*; Routledge, New York
7. Gilfoyle T, 1992 *City of Eros: New York City, Prostitution, and the Commercialization of Sex, 1790 ^ 1920* (W W Norton, New York.) Hill M W, 1993 *Their Sisters' Keepers: Prostitution in New York City, 1830 ^ 1870* (University of California Press, Berkeley, CA.) Hubbard P, 1998, "Sexuality, immorality and the city: red-light districts and the marginalisation of female street prostitutes" *Gender, Place and Culture* 5 55 ^ 76. Ogborn M, 1993, "Law and discipline in nineteenth century English state formation: the Contagious Diseases Acts of 1864, 1866 and 1869" *Journal of Historical Sociology* 6 28 ^ 54. Stansell C, 1987 *City of Women: Sex and Class in New York, 1789 ^ 1860* (University of Illinois Press, Champaign, IL.) Stansell C, 1987 *City of Women: Sex and Class in New York, 1789 ^ 1860*; University of Illinois Press, Champaign, IL
8. a. b. c. Halttunen K, 1982 *Confidence Men and Painted Women: A Study of Middle-class Culture in America, 1830 ^ 1870*. Yale University



لیز بوندی و داماریس رز
مترجم: سپهر رودکی

لینک مطلب

جنسیت‌سازی و شهرسازی

در این مقاله ما به صورت هدف‌مند و ناگزیر بدون رعایت بی‌طرفی، شرحی از جغرافیای شهری فمینیستی را که به‌خصوص در دهه گذشته دستخوش تغییر بوده است، ارائه می‌دهیم. در این کار، تاکید خاصی روی مطالب منتشر شده در نشریه جنسیت، مکان و فرهنگ خواهیم داشت. چون بنا داریم تمرکز خود را به بخش‌هایی از این گرایش معطوف کنیم که خود را در آن مسلط تر احساس می‌کنیم، یعنی پژوهش‌هایی که به زبان انگلیسی منتشر شده و به‌خصوص آنهایی که در محیط‌های انگلیسی-آمریکایی صورت گرفته است، لذا مقاله ما در چارچوب مرزهای بحث‌برانگیزی باقی می‌ماند که ویژگی اغلب آثاری است که به آنها خواهیم پرداخت.

پژوهش‌های دانشگاهی فمینیستی در زمینه شهرها، خطر تداوم بخشیدن به جریانی ضد شهرنشینی را افزایش می‌دهد؛ جریانی که همان موقع در بخش عمده «جریان غالب» نظریه و عمل شهری قابل مشاهده بود.

ویلسن، که مطالعات شهری درباره زنان را مانند تهیه فهرستی می‌دانست درباره این که شهرها چگونه زنان را محدود، محروم و سرکوب می‌کنند، توجه خود را به جنبه‌های رهایی‌بخش شهرها برای زنان معطوف کرد. مثل قادر ساختن آنها (ما) به رهایی از تنگناهای توقعات هنجاری، و همین‌طور از طریق گسترش دادن افق‌هاشان (مان). او همین اواخر در روایتی بازنگری شده از مقاله «راه‌گشای خود، «پرسه‌زن نامرئی»، یک شکاف تحلیلی را در مطالعات شهری فمینیستی شناسایی کرد. در یک سو، کسانی هستند که برای آنها «فضای شهری چنان از بنیاد بر پایه تفاوت جنسیتی بنا شده است که زنان، صرفاً محروم نیستند بل که به‌طور تمثیلی هم حذف و حتی نابود شده‌اند»؛ در سوی دیگر آنهایی قرار دارند که «شهر را مکانی پر تناقض و متغیر می‌بینند چندان که زنان قادرند آن را صاحب شوند».^۴ با توجه به این که مسائل مربوط به هراس زنان، محور اصلی پژوهش فمینیستی درباره تجربه‌های عاطفی از فضای شهری بوده است، ممکن است انتظار رود که نقد ویلسن به‌طور مستقیم در انطباق با دو مضمونی باشد که ما برای بررسی دقیق‌تر انتخاب کرده‌ایم، حال آن که به نظر می‌رسد پژوهش درباره

در بخش بعدی، ادعای خود را درباره محوریت محیط شهری در شکل دادن به جغرافیای فمینیستی در زبان انگلیسی، اندکی شرح می‌دهیم. در این زمینه، به تلاش ادامه‌داری اشاره خواهیم کرد که صرف انجام پژوهش در موضوعات مورد اختلاف می‌شود. در غیاب این تلاش، اختلاف‌ها می‌توانست وجوه حیاتی بنیاد مشترک جنسیت و محیط شهری را معشوش و مبهم کند. پس از آن به این می‌پردازیم که این تلاش‌ها، در مطالعات اخیر درباره جغرافیای شهری فمینیست، تا چه حد و به چه شکل‌هایی ادامه یافته است.

قصد داریم، به جای این که در پی دستیابی به جامعیت در مجال محدود باشیم، این مسئله را از طریق بررسی جزئیات دو مضمون دنبال کنیم: نخست، مباحث مربوط به تجربه‌های عاطفی ناشی از فضای شهری و دیگری ساخت فضاهای عمومی شهری. در میان صفحات جنسیت، مکان و فرهنگ، و جاهای دیگر، تاثیر عمیق این مضامین بر تخیل شهرنشینان فمینیست دیده می‌شود که تحت تاثیر به اصطلاح «چرخش فرهنگی» بوده‌اند؛ چرخشی که سایه‌اش روی علوم اجتماعی و از جمله مطالعات شهری سنگینی می‌کند.^۱ با این حال ما بحث خود را بر مبنای نقدی از مطالعات شهری فمینیستی آغاز می‌کنیم که الیزابت ویلسن^۲ آن را پایه نهاد.

بیش از یک دهه پیش، الیزابت ویلسن^۳ این بحث را مطرح کرد که



ساخت فضای عمومی شهری، بیشتر روی امکانات زنان برای اعتراض و تصاحب فضای شهری متمرکز است. با این وجود، ما خوانشی متفاوت را مطرح می‌کنیم، و دنبال پاسخ برای این سؤال هستیم که چگونه شکاف تحلیلی که ویلسن شناسایی کرد، در ارتباط با محدود کردن امکانات زنان، با اطمینان بیشتری به چالش کشیده شده است تا در ارتباط با صاحب شهر شدن آنان. ما همچنین می‌کوشیم با جلب توجه ویژه خوانندگان به خطر ایجاد انشعاب بین نحله‌های فکری که تمرکزشان روی مقوله‌هایی است که نانسی فریزر^۵، «سیاست توزیع مجدد» و «سیاست شناسایی» (که بسیاری دیگر آن را «سیاست تفاوت» می‌نامند) توصیف کرده است، جابه‌جایی این شکاف تحلیلی در جغرافیای شهری فمینیستی را دنبال کنیم. با وجود ندهای مهمی که به این صورت‌بندی فریزر ایراد شده است^۶، از جمله دربارهٔ اتکای آن به مقولات دو ارزشی، به نظر ما استفاده حساب شده از این تمایز در مطالعه تحولات اخیر در جغرافیای شهری فمینیستی، می‌تواند سودمند باشد.

< جنسیت دادن به محیط شهری و مکان‌مند کردن جنسیت

نادیده انگاشته شدن زنان در پژوهش‌های جغرافیای انسانی و تداوم کلیشه‌سازی‌های نادرست دربارهٔ زنان و مردان در این پژوهش‌ها، توجه جغرافی‌دانان فمینیست را از اواسط تا اواخر دهه ۱۹۷۰ به خود جلب کرد.^۷ پرداختن به مورد اول، نیازمند آن بود که زنان محور پژوهش قرار گیرند، حال آن که دومی، فرضیات جنسیتی را درباره جهان‌هایی که ما در آنها زندگی و پژوهش می‌کنیم، به چالش می‌کشید؛ فرضیاتی که جغرافی‌دانان، آنها را بدیهی می‌انگاشتند. محیط شهری، بی‌درنگ هم به منزلهٔ یک مقیاس فضایی کلیدی شناخته شد که جنسیت از طریق آن، تجربه و تثبیت می‌شود، و هم چارچوبی مفهومی که در آن جنبه‌های اجتماعی و اقتصادی زندگی بشر را می‌توان تحلیل کرد.^۸ با شروع از این فرض که ویژگی شکل موجود شهرهای مدرن غربی، تفکیک جنسیتی سپهرهای «تولیدی» و «بازتولیدی» است، بخش اعظم کاری که انجام شد - و یک مقاله عمده و جامع با طعنه به آن برچسب «تجربه‌گرایی فمینیستی» زد^۹ - روی «محیط شهری» به مفهوم شرایط مکانی زندگی روزمرهٔ زنان، متمرکز بود.^{۱۰} ادبیات تولید شده درباره «زنان و محیط‌های زیست» شروع کرد به این که زنان را به منزلهٔ بازیگران شهری، مرئی یا قابل رؤیت سازد و تبعیض جنسی تنیده شده در ذات شهر سرمایه‌داری را محکوم کند. موانعی که شیوه‌های رایج استفاده از زمین در شهرها و سیستم حمل و نقل شهری برای زنان صاحب فرزند خردسال ایجاد می‌کرد و نقش آن در تقویت بی‌عدالتی جنسیتی در اشتغال که در مجموع به تثبیت نقش‌های سنتی جنسیتی یاری می‌رساند، از مواردی بود که تاکید فراوانی بر آن می‌رفت.

اقتباس نگاه سوسیالیستی-فمینیستی، که سوزان مکزی از پیشگامان آن بود،^{۱۱} نشان داد که جنسیت، از اجزاء ضروری تناقض‌هایی است که شهرنشینی

همراه با سرمایه‌داری، بین تولید و بازتولید ایجاد کرده است و به این ترتیب به این رشته پژوهش‌ها دربارهٔ مکان‌مند بودن پدرسالاری سرمایه‌دارانه، پس‌زمینه‌ای تاریخی و قدرتی مفهومی بخشید. در ادامه این مسیر، سوزان مکزی و داماریس رز^{۱۲} در مقاله‌ای - که لیندا مک داول^{۱۳} آن را «مقاله‌ای احتمالاً ماندگار به قلم جغرافی‌دانان که در آن به خاستگاه تفکیک مکانی بین سپهرهای عمومی و خصوصی پرداخته شده» نامید - نشان دادند که چگونه مجموعه‌ای از عوامل، از جمله دغدغه‌های بنگاه‌های دولتی و مصلحان اجتماعی دربارهٔ بازتولید نیروی کار توأم با حفظ «اخلاقیات»، مبارزات اتحادیه‌های کارگری تحت سلطهٔ مردان برای «دستمزدی که کفاف اداره یک خانواده را بدهد»، و تمایلات زنان طبقهٔ متوسط و طبقهٔ کارگر برای بهتر کردن شرایط انجام کار خانگی، همراه شد با اجماع عمومی پیرامون مطلوبیت «راه حل زندگی در حومهٔ شهرها» که حافظ ارزش‌های زندگی خانوادگی هسته‌ای هم بود. به این ترتیب، تناقض‌های پاسداشت مکان در چارچوب مکتب فوردیسم^{۱۴} با شدتی فزاینده از میانهٔ قرن بیستم به بعد، در حالی خود را نشان داد که مدام تعداد بیشتری از زنان خانواده‌های هسته‌ای ساکن حومه شهر، باید به دنبال کاری با دستمزد می‌گشتند تا بتوانند استانداردهای معمولی زندگی را حفظ کنند. به عبارتی، بخش عمده بار این تناقض‌ها بر دوش زنان افتاد.

این نگاه (چنان که ری و رز^{۱۵} مطرح کردند)، البته چند نقص عمده داشت. دربارهٔ گستره تجربی جدایی دو سپهر عمومی و خصوصی مبالغه می‌کرد و احتمالاً میزان انزوای اجتماعی زنان حومه‌نشین و به تبع آن، یک‌نواختی زندگی در نواحی شهرها را بیش از آنچه بود ارزیابی می‌کرد. در عوض، این روایت بر آن بود که امکان مقاومت زنان را در برابر هنجارهای مسلط، ناچیز انگارد و از این نظر، استدلال ویلسن را دربارهٔ ضد شهرنشینی بودن پنهان مطالعات شهری فمینیستی، تقویت می‌کرد. اما شاید مهم‌تر از آن، پژوهش مورد بحث ما به دلیل متکی بودن فمینیسم سوسیالیستی به مفهوم بازتولید نیروی کار، تنها می‌توانست از تجربه‌های زنان در خانواده هسته‌ای دگرجنس‌گرا سخن بگوید. بنابراین، در حالی که مکزی و رز^{۱۶} روی فصل مشترک‌ها بین جنسیت، طبقه و شکل شهری تاکید داشتند، چارچوب مفهومی آنها موفق نشد موضوعات مرتبط با تمایلات جنسی را تبدیل به مسئله کند. مطالعات دربارهٔ تاثیر گروه‌های مردان همجنس‌گرا به عنوان کارگزاران تغییر محیط شهری و دربارهٔ زندگی روزمرهٔ زنان همجنس‌گرا^{۱۷} نیاز به روایت‌هایی با جامعیت بیشتر را مطرح می‌کرد. لاری ناپ^{۱۸} کوشید با ربط دادن تمایلات جنسی به سازوکار مکانی سرمایه‌داری و با این استدلال که شکل‌های شهری امروزی در غرب، در آن واحد هم سرکوب‌کنندهٔ مناسبات جنسی کمتر رایج‌اند و هم برای این مناسبات، امکانات رهایی‌بخش فراهم می‌آورند، تحلیل سوسیالیستی-فمینیستی موجود از محیط شهری را گسترش دهد. طبق نظر ناپ^{۱۸} «هویت‌ها و رفتارهای جنسی به شدت متنوع‌اند، چرا که این رفتارها متأثر از منشورهای جنسیت، نژاد و طبقه هستند که هر کدام به نوبه خود و کاملاً متمایز از دیگری در خلال زمان و مکان ایجاد شده‌اند». (تاکید از من است). به این ترتیب او، علاوه بر اصرار بر این امر که تمایلات جنسی،

**نادیده انگاشته شدن زنان در پژوهش‌های جغرافیای انسانی و
تداوم کلیشه‌سازی‌های نادرست درباره زنان و مردان در این
پژوهش‌ها، توجه جغرافی‌دانان فمینیست را از اواسط تا اواخر
دهه ۱۹۷۰ به خود جلب کرد**

بنابراین، به مدد آثار مختلف از این قبیل که دو سه دهه گذشته را در بر می‌گیرد، پژوهش فمینیستی در مطالعات شهری، کانونی بودن جنسیت در تحلیل شهرها و زندگی شهری را بی‌چون و چرا، مسلم کرده است. این کار، تحت تاثیر شاخه‌های فکری مختلف فمینیستی، راه‌های متمایز اندیشیدن درباره جغرافیای شهری را باعث شده است.

همچنین، این پژوهش‌های فمینیستی با نشان دادن این که چگونه فضا و مکان، به عنوان سازه‌های اجتماعی برخوردار از بنیان مستحکم، به شیوه‌های تظاهر، تقویت یا تعدیل هویت‌ها و روابط جنسیتی شکل می‌دهند، بر مطالعات زنان تاثیر نهاده‌اند. به این ترتیب، شکل و فرایند شهری و تفاوت‌های مکانی در شهرها، جنسیت و سایر روابط اجتماعی را فعالانه شکل می‌دهند. «شهرها صرفاً صحنه بروز جنسیت نیستند»^{۳۳} برای مثال، مطالعات جغرافیای شهری فمینیستی بارها و بارها نشان داده است که تفاوت‌ها در ساختار محلی اشتغال و محله‌های زندگی اشخاص، برای درک چگونگی تعیین و تغییر هویت‌های جنسیتی، کنش‌های جنسیتی و روابط جنسیتی در سپهر محلی اهمیت وافر دارد.

علاوه بر آن، سعی جغرافیای شهری فمینیستی بر این بوده است که هم به سیاست توزیع مجدد بپردازد و هم به سیاست شناسایی. این کار تا حدی با تلاش برای پژوهش در هر دو سوی شکاف تحلیلی انجام گرفته است (بدون این که لزوماً این شکاف را از بین ببرد). به نظر ما، این هدف در عین حال در اثر شوق روزافزون جغرافی‌دانان شهری فمینیست برای رفتن به فراسوی دوگانگی‌های روش‌شناختی و اتخاذ رویکردی تکثرگرا و عمل‌گرایانه به روش‌شناسی، حاصل شده است. از این منظر، روش‌های کیفی و روش‌های کمی - گاه حتی در یک پروژه پژوهشی واحد - بسته به سؤالی که مطرح شده است کاربرد دارند، به گونه‌ای که هر کدام از این روش‌ها، «داده‌های» پس‌زمینه‌ای را برای دیگری فراهم می‌کند. سنت قدرت‌مند پژوهش کمی در جغرافیای شهری فمینیستی، که هر چه می‌گذرد به «بازاندیشی‌های خلاقانه» در سیستم‌های اطلاعات جغرافیایی^{۳۴} وابسته‌تر می‌شود،^{۳۵} توانسته با استفاده از زبانی قابل فهم برای کارگزاران دانش و ارائه «شواهد» به سیاست‌گذاران،

جنسیت، طبقه و نژاد متقابلاً به یکدیگر شکل می‌دهند، با اشاره به آن چه که بعدها به یک ترجیح‌بند در مطالعات شهری فمینیستی تبدیل شد، به شکل عمومی‌تری هم توجه به این تفاوت‌ها را جلب کرد.

این مضمون تفاوت، که پیوند تنگاتنگ با واکنش‌های فمینیستی به اندیشهٔ پسااستارگرا و بسط و گسترش این اندیشه دارد، از همه لحاظ به دستور کار(ها) و مسیر(های) مطالعات شهری فمینیستی غنا و پیچیدگی بخشید. در مفهومی بسیار گسترده، پرسش‌ها دربارهٔ هویت‌ها، ذهنیت‌ها و کنش‌ها که ممکن است جنسیتی باشند اما در ضمن از بسیاری تفاوت‌های دیگر هم تاثیر پذیرفته‌اند، نوع توجه به مناسبات جنسیتی و نابرابری‌های جنسیتی شده را دگرگون کرده‌اند. در جغرافیای فمینیستی، موضوع‌های مورد بحث، کماکان غالباً در ارتباط با مضامین کاملاً شهری تدوین شده‌اند. در سرمقاله نخستین شمارهٔ جنسیت، مکان و فرهنگ، به این موضوع با تاکید اشاره شده است. در این مقاله جرالدين پرات و سوزن هانسن^{۳۶} استدلال می‌کنند که تفاوت‌ها، همواره ناشی از اسکان در یک جغرافیای مشخص است. این یعنی که محورهای هویت، همانند محورهای نژاد، طبقه، تمایلات جنسی، سن و جنسیت هرگز به طور غیر مکان‌مند عمل نمی‌کنند، بل که به طرز جدایی‌ناپذیر، با فضاها و مکان‌های خاصی پیوند دارند که مردم در آنها، و در رابطه با آنها، زندگی می‌کنند. با سنجش کیفی اعمال نظریه‌های فمینیستی در شهرها به مثابه فضاهای سیالیت و حرکت، پرات و هانسن نشان دادند که چگونه بسیاری از زندگی‌های شهری، همچنان در سطح محلی زیسته می‌شوند، هرچند این لزوماً شامل تمامی گروه‌های زنان نمی‌شود.^{۳۷} اهمیت پژوهش روی تفاوت‌های تحلیلی - از جمله روی آنها که ویلسن^{۳۸} تاکید داشت - در این موقعیت هم تکرار شده است. برای مثال، جین جاکوبز و روث فینچر^{۳۹} اصرار ورزیده‌اند که «جدی گرفتن تفاوت، تنها به معنای شادمانه میدان دادن به تنوع شهری نیست». آنها در عوض تاکید دارند که «توان‌مندسازی، سرکوب و طرد از طریق رژیم‌های تفاوت، عمل می‌کنند»، به گونه‌ای که «توجه به یک سیاست تفاوت، ناگزیر شکاف سنتی بین نگاه فرهنگی به زندگی شهری و نگاه از منظر اقتصاد سیاسی به آن را فرو می‌پاشد».



young children, London, Croom Helm

11. ROSE, DAMARIS (1999b) Tributes to Suzanne Mackenzie: Suzanne Mackenzie's feminist geography--a personal viewpoint, *Gender, Place and GulJure*, 6, pp. 404-408

12. MACKENZIE, SUZANNE & DAMARIS ROSE (1983) Industrial changt:, the domestic economy and home life, in: JAMES ANDERSON, SIMON DUN "CAN & RAY HUDSON (Eds) *Redundant Spaces liz Cities and Regions*, pp. 155-200 London, Academic Pre SB

13. McDOWELL, LINDA (1991) *Life without father and Ford*

14. فورديسم مکتبی است برگرفته از نام هنری فور. در این مکتب اقتصاد مدرن و نظام اجتماعی بر اساس فرآیند صنعتی شدن و تولید انبوه تعریف می‌شود.

15. RAY, BRIAN & RoSE, DAMARIS (2000) *Cities of the everyday: socio-spatial perspectives on gender, difference and diversity* pp. 402-424, Toronto, Oxford University Press

16. MACKENZIE, SUZANNE & DAMARIS ROSE (1983) Industrial changt:, the domestic economy and home life, in: JAMES ANDERSON, SIMON DuN"CAN & RAY HUDSON (Eds) *Redundant Spaces liz Cities and Regions*, pp. 155-200 London, Academic Pre SB

17. VALENTINE, GILL (1993) (Hetero)sexing space: lesbian perceptions and experiences of everyday spaces, *Environment and Planning D: Society and Space*, 11, pp. 395-413

18. a. b. KNOPP, LAWRENCE (1992) Sexuality and the spatial dynamics of capitalism, *Environment and Planning D: and Space*, 10, pp. 651--669

19. PRATT, GERAIDINE & HANSoN, SUSAN (1994) Geography and the construction of difference, *Gender, place and culture* 1, pp. 5--29

20. PETERS, EVELYN (2000) The two major living realities; urban services needs of first nations women in Canadian cities, in; KRISTINE B. MIRANNE & ALMA H. YOUNG (Eds) *Gendering the city: women, boundaries and visions urban life*, pp. 41-62

21. WILSON, ELIZABETH (2001) The invisible flaneur {revised version}, in: ELIZABETH Willion, *The Contradictions 91 Culture: cities, culture, women*, pp. 72--89, London, Sage

22. jACOBS, JANE M. & FINCHER, RUTH (1998) Introduction, in: RUTH FINCHER & JANE M. jACOBS (Eds), *Cities of difference*: pp. 1-25 New York, Guilford

23. GARBER, jUDITH &. TURNER, ROBYNE (1995) Introduction, in: JUDITH GARBER &. ROBYNE TURNER (Eds) *Gender in Urban Research*, Thousand Oaks, CA, Sage

24. GIS

25. KWAN, MERPo (2002) Feminist visualisation: re-envisioning GIS as a method in feminist geographic research 92, pp. 645--661

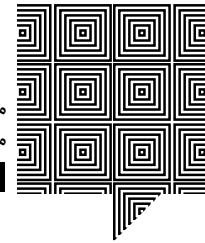
26.

27. COOK, CHRISTINE C., BRUIN, MARILYN & CRUIL, SUE (2000) Manipulating constraints: women's housing and the metropolitan context, in: KRISTINE B. MIRANNE & ALMA H. YOUNG (Eds) *Gendering The City: womem, bounderies, and visions of urban life*, pp. 183-207, Lanham, MD, Rowman & Littlefield

به طور مستقیم به «سیاست توزیع مجدد» پردازد.^{۲۶} و در همین حال توجه را به کندوکاوهای متمرکزتر روی «سیاست شناسایی» جلب می‌کند و به درک آن یاری می‌رساند. کار بخش اعظم این پژوهش‌ها، ثبت و مستند کردن نابرابری‌های مرتبط با جنسیت در مقیاس‌های مختلف شهری است و نشان دادن فصل مشترک‌های آنها با نابرابری‌هایی که بر پایه سایر ابعاد تفاوت از قبیل طبقه، سن، تاهل یا تجرد، «نژاد» و قومیت اعمال می‌شوند. در ضمن پژوهش فمینیستی با رفتن به سراغ مسائل مربوط به سیاست‌های اجتماعی در چهارچوب شهرنشینی نولیبرال، از قبیل اصلاحات مربوط به تامین اجتماعی و مسکن عمومی،^{۲۷} بی‌خانمانی، یا پیامدهای خصوصی سازی بازارهای مستغلات در شهرهای پساسوسیالیستی از زاویه بررسی این که جنسیت و مناسبات طبقاتی در خانه و محل کار چگونه با یک دیگر جفت‌وجور شده اند، به طور مستقیم به سیاست توزیع مجدد می‌پردازد. هم‌زمان با آن، پژوهش فمینیستی دربارهٔ چنین مضامینی، عملاً با دغدغه سیاست شناسایی نیز در تلاقی است.

پانویس

1. SMITH (Eds) *Human Geography: soeie!Y, space, and soeial uience*, pp. 232-251 (London, Macmillan). MITCHELL, KATHARYNE (1999) *Progre!lll Report; What's culture got to do with it? Urban* .20, pp. 667--fJ77
2. WIISON, ELIZABETH (1990) *The sphinx in tJu Ci9* (London, Virago). WIISON, ELIZABETH (2001) *The invisible flaneur {revised version}*, in: ELIZABETH WIISON *The Contradictions 91 Culture: cities, culture, women*, pp. 72--89 London, Sage
3. WIISON, ELIZABETH (1990) *The sphinx in tJu Ci9*, London, Virago
4. Willion, ELIZABETH (2001) *The invisible flaneur {revised version}*, in: ELIZABETH Willion, *The Contradictions 91, Culture: cities, culture, women*, pp. 72--89:London, Sage
5. Willion, ELIZABETH (2001) *The invisible flaneur {revised version}*, in: ELIZABETH Willion, *The Contradictions 91, Culture: cities, culture, women*; London, Sage
6. YOUNG, IRIS MARRON {1997} *Unruly categories: a critique of Nancy Fraser's dual systems theory*, *Nf1W J4l Review*, 222, pp. 147-160
7. HAYFORD, ALRSON (1974) *The geography of women: an historical introduction*, *Antipode*, 6, pp. 1-19. TIVERS,JACQ. UELINE (1978) *How the other half lives: the geographical study of women*, *Am* , 10, pp. 302-306.
- MONK, JANICE & HANSON, V (1982) *On not excluding half the human in human geography*, *Profwiiorral Geographer*, 34, pp. 11-23
8. McDOWELL, LINDA (1983) *Towards an understanding of the gender division of urban space*, *Etwiromment and Pltmning D: So.:U and Spau*, 1, pp. 59-72
9. McDOWELL, LINDA (1993a) *Space, place and gender relations, part 1: feminist empiricism and the geography of social relations*, *Progress in Human Geography*, 17, pp. 157-179
10. TIVERS, JACQUELINE (1985) *Women Attached the daily lives with*



ماریا دلورس گارسیا رامون، آنا اورتیز، ماریا پراتز

مترجم: نسیم گل‌کو

لینک مطلب

بازسازی محله با مطالبات زنانه

آیا تجربه زنان و مردان در یک فضای مشترک عمومی یکسان است؟ آیا زنان و مردان از فضای شهری برابر و شبیه به هم استفاده می‌کنند؟ چگونه می‌توان فضای شهری را به وجود آورد که نیازهای جنسیتی در آن در نظر گرفته شده باشد؟ این مقاله به تحلیل نحوه شکل‌گیری و استفاده از خیابان در شهر بارسلون می‌پردازد. در زمان حکومت فرانکو، دیکتاتور اسپانیا، «ویا جولیا» از نقاط محروم و نابسامان بارسلون به شمار می‌رفت. اما بازسازی این مکان عمومی نمونه بارزی از برنامه‌ریزی شهری مشارکتی در منطقه‌ای کارگر نشین است. به گفته گارسیا-رومان، این مشارکت مختلط نمونه‌ای از بازسازی موفق از یک تلاقی اجتماعی و سیاسی ویژه در اسپانیا است. زنان نقش بارزی در شکل‌گیری این تلاقی داشتند زیرا نهایتاً صدای خود را به گوش همگان رساندند که خواستار مشارکت در فضای عمومی هستند.

زمینه پژوهش ماریا دلورس گارسیا رامون در فلسفه جغرافیا، جغرافیا و جنسیت و جغرافیای روستایی است. او تا سال ۲۰۱۰ استاد جغرافیا در دانشگاه اتونوما در شهر بارسلونا بود.

باشند و اماکنی که در آن صدای مردم شنیده می‌شود، داشته باشد.^۴ نگاه معمارانه، فضاهای عمومی را به عنوان فضاهایی که برای همه باز و قابل دسترسی هستند تعریف می‌کند، درست بر خلاف فضاهای خصوصی که دسترسی به آنها کنترل شده و محدود است.^۵ فضاهای عمومی این امکان را دارند که تبدیل به «عرصه‌های مشارکتی» شوند؛ عناصری محوری در حیات شهری که فرهنگ، عقاید و ارزش‌های ما را بازتاب می‌دهند.^۶ به علاوه، نقش فضاهای عمومی در ادغام و پیوستگی اجتماعی شهر برجسته شده است و استدلال شده است که کیفیت زندگی مناسب در خیابان و فضاهای عمومی شهری، شرطی ضروری برای شادابی جامعه است.^۷

محققان فمینیست، به سوگیری مردانه بسیاری از رویکردها در مطالعات شهری و فضاهای عمومی اشاره کرده‌اند.^۸ از نظر تاریخی، معماری و برنامه‌ریزی شهری حرفه‌ای عموماً مردانه بوده است و در نتیجه رویکردی که فضاهای شهری را همگون و بی‌جنسیت می‌داند رایج شده است؛ با این پیش فرض که گویا نیازها و علایق مردان، عمومی و همگانی است. با این وجود، بسیاری از زنان به دنبال احقاق حق خود برای مشارکت در طراحی و برنامه‌ریزی شهری بوده‌اند تا ایده ایجاد فضاهای عمومی به دور از تبعیض جنسی را جا بیاورند.^۹ بعضی از مطالعات انجام گرفته در حوزه برنامه‌ریزی [شهری] نشان می‌دهد که طراحی فضاهای عمومی بر زندگی زنان تأثیر بیشتری دارد تا مردان. این به این خاطر است که زنان، رابطه نزدیک‌تری با محیط شهری پیرامون خود دارند و زمان بیشتری را بیرون از خانه، مشغول رسیدگی به مسوولیت‌های خانوادگی و خانگی هستند (برداشتن بچه‌ها از مدرسه، رساندن بچه‌ها به دکتر

استفاده و تخصیص فضاهای عمومی، مسأله‌ای اساسی است که باید در هر مطالعه‌ای درباره زندگی روزمره زنان و مردان در شهر در نظر گرفته شود. اما این تجربه [لزوماً] برای همه یکسان نیست؛ چرا که سن، جنس، طبقه اجتماعی و هویت قومیتی، بر تجربه زیسته و فهم ما از زندگی شهری تأثیر می‌گذارند. در سال‌های اخیر، شیوه‌های گوناگون استفاده از اماکن عمومی موضوع بررسی رشته‌های گوناگون (انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، جغرافیا، معماری و...) بوده است و در نتیجه فضاهای عمومی شهری را می‌توان از زوایای متفاوت که مکمل یکدیگرند، تعریف کرد.

از رویکردی اجتماعی - فرهنگی، فضاهای عمومی را می‌توان اماکنی برای ارتباط، برخورد و تبادل اجتماعی دانست که در آنها گروه‌های [اجتماعی] با منافع متفاوت، به هم می‌رسند.^۱ اماکن عمومی را می‌توان هم‌چنان به عنوان «فضاهای منعطف» نیز در نظر گرفت؛ چرا که این فضاها «برای استفاده‌های گوناگون، از جمله موارد پیش‌بینی نشده و غیرقابل پیش‌بینی نیز طراحی شده‌اند. این فضاها طوری طراحی شده‌اند که آمادگی جذب فعالیت‌های مختلف شهروندان و حتی استقبال از کارهایی را که آنها قبلاً نکرده‌اند هم داشته باشد.^۲ به علاوه، وقتی فضاهای عمومی توسط افراد متفاوت و برای فعالیت‌های متنوع به کار گرفته می‌شوند، می‌توانند نقشی در شکل‌دهی هویت جمعی نیز داشته باشند.^۳

از منظر سیاسی، هر تعریفی می‌بایست نگاهی به اماکن عمومی به عنوان محیط‌هایی که در آن مردم می‌توانند در زندگی اجتماعی مشارکت داشته



و فعالیت‌های فوق برنامه، خرید و ...^{۱۰}

می‌کردند. زنان، که بیشتر آنان خانه‌دار بودند، به‌طور خاص در این فعالیت‌ها حضور داشتند، گرچه این حضور، لزوماً همیشه مورد اذعان واقع نمی‌شد.

برنامه‌ریزان شهری ویا جولیا در مصاحبه‌هایشان تایید کرده‌اند که برآورد شدن نیازهای مشخص زنان، در طراحی اولیه در نظر گرفته نشده بود. اما اطلاعات جمع‌آوری شده از مصاحبه‌ها نشان می‌دهد که حضور زنان در اعتراضات شهری، به طرح مطالباتی انجامید که موضوع مذاکره شهرداری و انجمن‌های محلی شد (مانند چراغ‌های راهنمایی، پیاده‌روها و چراغ‌های خیابان‌ها و ...). احساس ما این است که این تاثیر در عمل بسیار بیشتر و عمیق‌تر از چیزی بود که برنامه‌ریزان و یا حتی خود زنان فکر می‌کردند.

< استفاده متفاوت

و تخصیص فضای عمومی بر اساس جنسیت

طراحی دقیق ویا جولیا، در کنار مشارکت قوی انجمن‌های محلی در روند اجرای این پروژه، تحلیل نتایج عملی آن را از نظر استفاده و تخصیص فضا توسط ساکنان محل جالب می‌کند.

در تحقیقات میدانی، ما بیشتر به دنبال بررسی دو جنبه بودیم: استفاده از فضای عمومی و تخصیص این فضا بر اساس نوع فعالیت‌ها و روابط متقابل شکل گرفته در آنها. نخست ما متوجه شدیم که این فضا، بیشترین استفاده‌کننده را در بعدازظهرها دارد. این رقم گاهی به دو برابر تعداد استفاده‌کنندگان در صبح می‌رسید. در واقع در بعدازظهر، هم تعداد مراجعه‌کننده‌ها و هم تنوع آنها بر اساس سن و جنس بیشتر بود. اگر حضور زنان و مردان در بعدازظهر را تقریباً مساوی در نظر بگیریم، صبح‌ها - هم در طول هفته و هم در آخر هفته - ویا جولیا بیشتر توسط مردان اشغال می‌شد، که اکثریت قاطع در تمامی مشاهدات را داشتند. بیشتر آنان شهروندان مسن بالاتر از ۶۵ سال بودند که بر نیمکت‌های حاشیه بلوار، تنها یا با مردان دیگر، نشسته بودند.

حضور به نسبت کمتر زنان در گروه سنی مشابه (بالای ۶۵ سال) در همان ساعات روز را می‌توان با توجه به الگوی کلی نابرابری تقسیم کار منزل بین دو جنس توضیح داد. ۱۵

همان‌طور که انتظار می‌رفت، شنبه (اولین روز تعطیلات آخر هفته در اروپا) شلوغ‌ترین روز هفته در ویا جولیا است. حضور پررنگ تمامی گروه‌های مردم، اعم از زن و مرد در تمامی گروه‌های سنی و همچنین کودکان، در این روز ثبت شد. باید تاکید کرد که در روز شنبه، تنوع نسلی بیشتری هم دیده می‌شد و حتی تعداد بیشتری از پدرانی که برای مراقبت از فرزندان دختر و پسر خود آمده بودند، به چشم می‌آمد. اهمیت شنبه برای مراجعین را شاید بتوان به وقت

فضاهای عمومی، بسته به فعالیت‌های روزمره افراد، می‌تواند معانی متفاوت و متنوعی داشته باشد. بعضی نویسندگان معتقدند که فضاهای عمومی در شهرها، زنان را از سلطه مردان و از بند هنجارهای بورژوازی جامعه مدرن،^{۱۱} آزادتر کرده است. نویسندگان دیگر در مقابل، این فضاها را اماکنی غیرقابل دسترس و خطرناک به‌شمار آورده‌اند.^{۱۲}

گذشته از این دغدغه‌ها، ما معتقدیم که موفقیت و یا شکست برنامه‌ریزی شهری در آفرینش و یا بازسازی اماکن عمومی را باید با سنجش تعداد زنان و مردانی که از آن استفاده می‌کنند و همچنین تنوع این گروه‌ها و فعالیت‌ها و روابطشان در این اماکن بررسی کرد. اگر اماکن عمومی در همه موارد گفته شده، نتایج رضایت‌بخش به‌دست آورند، می‌توانند نقشی به‌سزا در بهبود روابط اجتماعی و کاهش فرآیند طرد اجتماعی ناشی از طبقه، قومیت، سن و یا جنسیت، داشته باشند.

< بازسازی «ویا جولیا»^{۱۳}

و نقش جنبش‌های اجتماعی شهری

احداث خیابان / تفرجگاه ویا جولیا در منطقه‌ای به نام نوباریس در حاشیه بارسلون را می‌توان یکی از نمونه خوب نوسازی فضاهای عمومی دانست. در زمان حکومت فرانکو، این منطقه از نقاط محروم و نابسامان بارسلون به شمار می‌رفت.

طول خیابان ویا جولیا ۱ کیلومتر و عرض آن ۴۰ متر است. در وسط این خیابان، پیاده‌روی عریضی ساخته شده که اندکی مرتفع‌تر از سطح خیابان است و رویش درختانی کاشته شده و در سرتاسرش نیمکت‌هایی گذاشته شده است. این پیاده‌رو، دو طرف خیابان را که قبلاً با آبراهی طولانی از هم جدا شده بود، به هم وصل کرده است. عمق این آبراه در بعضی نقاط حتی به سه متر هم می‌رسید. احداث متروی زیرزمینی در سال ۱۹۸۲ که از زیر خیابان جدید که در حال بازسازی بود، رد می‌شد، کمک کرد که این منطقه به بقیه شهر متصل شود.

می‌توان استدلال کرد که این تغییرات (و به‌خصوص بازسازی خیابان ویا جولیا) بدون وجود یک جنبش اجتماعی شهری بسیار قدرتمند، غیرممکن بود.^{۱۴} این جنبش، عامل وحدت‌بخش در به‌وجود آوردن نوعی حس آگاهی نسبت به محله بود و همچنین نقشی به‌سزا در ایجاد تغییرات اساسی در بافت شهری داشت. انجمن‌های محلی، تمام مراحل ساخت ویا جولیا را با دقت دنبال می‌کردند و در بسیاری مواقع مخالفت خود را با شهرداری اعلام

بازی برای بچه‌ها، نیمکت، تفرجگاه و ورودی قطار زیرزمینی را در کنار هم قرار داده است.

از خلال مشاهدات و مخصوصا مصاحبه‌های انجام‌شده چنین برمی‌آید که یکی از ویژگی‌های مهم این بازسازی این بوده است که درباره طرح اولیه، با انجمن‌های محلی که در زمان اجرای پروژه به شدت فعال بوده‌اند، مشورت شده است. در واقع، ویا جولیا نمونه‌ای عالی از تلفیق برنامه‌ریزی شهری با جنبش‌های شهری است. مصاحبه‌های دقیق نشان می‌دهد که فشار مداوم و فعالیت‌های زنان در این فرآیند، بر نوع مطالباتی که به طرح نهایی اضافه شد، اثرگذار بوده‌اند.

پانویس

1. Borja, J.; Muxí, Z. (2001) *Léspai públic: ciutat i ciutadania*. Barcelona: Diputació de Barcelona. (tr. to spanish, *El espacio público: ciudad y ciudadanía*, Barcelona: Electa, 2003)
2. Walzer, M. (1986). "Public Space: Pleasures and Costs of Urbanity," D p 470
3. Franck, K. A. & L. Paxson. 1989. Women and urban public space: Research, design, and policy issues. pp. 122-146. in E. Zube & G. Moore (Eds.). *Advances in Environment, Behavior & Design*. Vol. 2. New York: Plenum.
4. López de Lucio, R. (2000) *La vitalidad del espacio público urbano en riesgo. Implicaciones urbanísticas de la creciente concentración en enclaves de la actividad comercial, Distribución y Consumo*,
5. Chelkoff G., Thibaud J-P., *Les annales de la recherche urbaine*, n°57/58, Espace publics en ville, 1993
6. The urban garden as public space M Francis - Places, 1989
7. Rogers, Richard. *Cities for a small planet*. Basic Books (AZ), 2008.
8. Hayden, Dolores. *Building suburbia: Green fields and urban growth, 1820-2000*. Vintage, 2009.
9. Wekerle, Gerda R. "A woman's place is in the city." *Antipode* 16.3 (1984): 11-19.
10. Justo, Marcelo Gomes, and Helena Singer. "Sociology of Law in Brazil: a critical approach." *The American Sociologist* 32.2 (2001): 10-25.
11. Wilson, E (1995) *The Invisible Flaneur*. In *Postmodern Cities and Spaces*
12. Valentine, G (1989) *The Geography of Women's Fear*
13. Via Julia
14. Castells, M *The City and The Grassroots: A cross-cultural theory of urban social movements* 1983
15. Yaiou, D *Gender division in urban space: beyond the rigidity of dualist classification* 1992
16. Gans HJ *The sociology of space: a use-centered view and community*, 2002

آزاد افراد شاغل در این روز و همچنین باز بودن مغازه‌ها و مرکزیتی که این خیابان بعد از بازسازی برای خرید به‌دست آورده نسبت داد.

مردان و زنان در گروه‌های سنی بین ۴۵ تا ۶۵ سال و همچنین بالای ۶۵ سال در بلوار، ایستاده و یا نشسته بر نیمکت‌های چوبی و سنگی دیده می‌شدند. به‌طور مشخص مردان در حال گفت‌وگو بر روی نیمکت‌ها و یا ایستاده در گروه‌های بزرگ در پیاده‌روهای کناری مشاهده شدند. برخی از آنها در حال سیگار کشیدن و برخی دیگر در حال خواندن روزنامه و یا صرفا تماشای مردم در حال رفت و آمد بودند. زنان کمتر در حال انجام چنین فعالیت‌هایی بودند. بیشتر آنها با کیسه‌های خرید روزانه‌شان به چشم می‌خوردند. تعداد قابل ملاحظه‌ای از زنان، معمولا مادران میانسال (کمتر از ۴۵ سال) با فرزندانشان در هر ساعتی از روزهای هفته، مخصوصا در ساعات بعد از مدرسه مشاهده می‌شدند (باید به یاد داشت که در اسپانیا نرخ اشتغال زنان میان‌سال، کم‌کم به نسبت پایین است). بسیاری از این‌ها، کودکان خردسالی بودند که در کالسکه‌های خود و یا در حال دوچرخه‌سواری، اسکیت کردن و یا تفریح در زمین بازی دیده شدند. در یک طرف، استفاده از فضاهای عمومی توسط این زنان میان‌سال به وضوح با زمان‌بندی مسوولیت‌های خانوادگی آنان در ارتباط است. در حالی که در طرف دیگر، مردان میان‌سالی که از این فضاها استفاده می‌کنند تنها متأثر از نیازها و علایق‌شان هستند و استفاده آنان ارتباطی با مسوولیت‌های خانوادگی‌شان ندارد. در طول روزهای آخر هفته، به خصوص شنبه‌ها بعدازظهر و یکشنبه‌ها صبح، حضور جوانان (بین ۲۷ تا ۴۵ سال) زیاد و -با توجه به حضور زوج‌های جوان با فرزندانشان- بین دو جنس نسبتا متعادل است.

< نتیجه‌گیری

فضای عمومی مکانی است برای ارتباط متقابل [میان شهروندان]، برخورد و تبادل اجتماعی که در آن افرادی با ویژگی‌های بسیار گوناگون می‌توانند به فعالیت‌های بسیار متنوع بپردازند. بر اساس مطالعات میدانی ما، ویا جولیا تمامی این معیارها را دارد و بنابراین طراحی و اجرای آن می‌تواند به عنوان نمونه موفق از سیاست‌گذاری شهری در نظر گرفته شود. مطالعات میدانی و مشاهدات ما نشانگر حضور نسبتا متعادل زنان و مردان در گروه‌های سنی مختلف در فعالیت‌های متفاوت در این فضای عمومی است. درست است که طراحی مجدد یک فضای عمومی به تنهایی نمی‌تواند تنش‌های اجتماعی و نابرابری‌ها را از میان ببرد؛ اما در هر حال نمونه ویا جولیا نشان می‌دهد که ایجاد یک تغییر موفق در فضاهای عمومی در محله‌های فقیر و کارگری می‌تواند در قوی‌تر کردن روابط اجتماعی و کاهش فرآیند طرد اجتماعی موثر باشد. یکی از دلایل تاثیر مثبت بازسازی ویا جولیا این است که به جای تفکیک کردن فضاها، فضاهایی با کاربری متفاوت مانند مغازه‌ها، زمین‌های



دبرا نورد
مترجم: برکه امین
اینک مطلب

پرسه‌زنی‌های قرن نوزدهمی

در ادبیات شهری قرن نوزدهم، شخصیت ناظر - پرسه‌زن، قدم‌زن، تماشاچی، ولگرد - همواره یک مرد است. مرد تنهای بی‌قید، دارای اعتماد به نفس و نگاه نافذ، شخصیت اصلی این داستان‌هاست. در سوی دیگر زنی ایستاده است که به لحاظ اخلاقی سقوط کرده. به عقیده نویسنده، این زن «تجسم ماهیت مناسبات زودگذر شهری و فقدان رابطه پایدار» است. زنان نویسنده قرن نوزدهمی در چنین فضایی به علت گره خوردن زنانگی با نمادهایی از فقر، بیماری و سقوط مجبور بودند تا با هویت‌های چند گانه‌ای مبارزه کنند. دبرا نورد مدرک کارشناسی ارشد خود را در رشته مطالعات عصر ویکتوریا از دانشگاه لیسه‌ستر و مدرک دکترایش را از دانشگاه کلمبیا دریافت کرد. نورد هم‌اکنون استاد ادبیات انگلیسی در دانشگاه پرینستون است. ترجمه گزیده‌ای از این مقاله را اینجا می‌خوانید.

عباشی و ریخت‌وپاش‌های شهری؛ تمثیل و نمادی از قرنطینه و جداسازی بیماران شهری در کلان‌شهرهایی که در غیر این صورت سرخوش و شاد بودند؛ یا به عنوان عامل ارتباط و آلودگی دیده شود.

اگر پرسه‌زن، مرد بود و یکی از استعاره‌های اصلی برای توصیف شهری او، زن خیابانی می‌بود، آیا ممکن بود یک تماشاگر زن هم وجود داشته باشد یا منظری از مناظر شهری، محصول تخیل زن باشد؟ و اگر چنین منظری ممکن بود، تحت چه شرایطی و با چه ویژگی‌های خاصی ممکن بود که به وجود آمده باشد؟ اینها پرسش‌هایی از تاریخ است، درباره این که چه کسی در خیابان بود، در کدام محله شهر و در چه وقتی‌هایی از شب و روز، و همین‌طور پرسش از بازنمایی؛ درباره معنای فرهنگی که به مرد و زن در زمینه ادبیات و تحلیل شهری منتسب شده است. تاریخ‌نگاران اجتماعی، روایت زندگی عمومی زنان را در دهه‌های آخر قرن ۱۹، یعنی زمانی که آنها با میزانی از آزادی، شروع به رفت و آمد در شهرها کردند، آغاز کرده‌اند. اما پیگیری زندگی خیابانی زنان در دهه‌های ۱۸۴۰، ۱۸۵۰ و ۱۸۶۰ همچنان دشوار است مگر اینکه به خاطرات و داستان‌ها متوسل شویم.^۱ با این وجود، قریب به اتفاق ما این احساس را داریم که زن تنها در خیابان‌های شهر در میانه‌های قرن ۱۹، به قول یک مورخ آمریکایی، «با در معرض خطر و یا خطرناک»^۲ در نظر گرفته می‌شده است. مارتا ویسینوس^۳ نشان می‌دهد که حتی در انتهای قرن، «انتظار نمی‌رفت که یک خانم محترم، در ساعات عصر، بی‌هدف در خیابان‌ها بگردد یا تنها غذا بخورد»^۴. ۷. خواهران پارچیت در رمان «ساعت‌ها» اثر ویرجینیا ولف که در دهه ۱۸۸۰ زندگی می‌کردند، احتمالاً نمی‌توانست‌اند تنهایی بیرون بروند و

یکی از الگوهای اصلی در تماشاگری و مشاهده شهری در قرن نوزدهم از جدال بین بیگانگی و سرایت شکل گرفت؛ بین این حس گاه رهایی‌بخش و گاه اضطراب‌آور که انبوه جمعیت، دور، ناشناخته و غیر قابل درک است و نگرانی از این که نزدیکی به جماعت، مشاهده‌گر را در خطر آلودگی و فساد قرار می‌دهد. ادبیات ولگردی در بافت شهری، و فرهنگ بی‌قیدی و قلندری، از مزایای نداشتن رابطه و گم‌نامی بهره می‌برد؛ آن‌چنان که والتر بنیامین آن را «در حاشیه شهر بزرگ به عنوان طبقه بورژوا» بودن، توصیف کرده است. جدا بودن مرد حاشیه‌ای، هنرمند، به او موقعیت غریبه‌گی و امکان پروراندن هویت‌اش - اما نه الزاماً همدردی‌اش - را با بی‌خانمان‌ها و مطرودها می‌بخشید.^۵

در مرکز این جدال، شخصیت زن سقوط کرده - زن خیابانی - ایستاده است که در تصویر شکل گرفته از شهر قرن نوزدهمی، از روایت چارلز لمب،^۶ یعنی «لندن با گناهان بسیار... شهری مملو از فواحش» گرفته تا تصویر لندن به شدت کاپیتالیست در اثری تحت عنوان شغل خانم وارن،^۷ نقشی مهم دارد. این شخصیت، رمز و راز روابط جنسی، ویژه تماشاگری شهری را بنیاد می‌نهد و همچنین به شکل‌گیری روایت تجربه شهری در خلال این دوره کمک می‌کند. تحقیقی درباره مرد بودن تماشاگر و درباره نقش زن به عنوان سوژه تماشا یا بازیگر صحنه‌ای که متعلق به پرسه‌زن است، تاحدودی نشان می‌دهد که تعبیر زن سقوط کرده، لزوماً یک معنای واحد نداشته است. او می‌توانست در زمان‌های مختلف به عنوان نشانه‌ای از مصائب اجتماعی یا تحقیر؛ بازتابی از مرد تماشاچی یا نسخه‌ای از نفس از خودبیگانه او؛ ابزار لذت و همراه در

**اگر بر سه زن، مرد بود و یکی از استعاره‌های اصلی برای توصیف
شهری او، زن خیابانی می‌بود، آیا ممکن بود یک تماشاگر زن
هم وجود داشته باشد یا منظری از مناظر شهری، محصول تخیل
زن باشد؟**

تمثیل و استعاره‌ای از شرایط غیربهداشتی زندگی شهری، زباله خیابانی، بیماری‌هایی مانند وبا و تیفوس، فقر و خانه‌بهدوشی، اشاعه فحشا و انواع فساد بود.

در داستان دیوید کاپرفیلد (۱۸۵۰) مارتا که فاحشه است، سرگردان به محله‌ای در کنار رودخانه در لندن می‌رود که به باور مردم، «یکی از گودال‌های حفر شده برای مردگان در زمان طاعون بزرگ در همان نزدیکی‌ها بود و تاثیر مصیبت‌بارش، همه منطقه را گرفته بود.» روایت دیکنز، مارتا را نه تنها به لجن و گنداب رودخانه، بلکه به تهاجمی تاریخی از بیماری و مرگ مرتبط می‌سازد. این تصویر به کرات استفاده شده از آلودگی و طاعون، با تصویب «قانون بیماری‌های واگیردار» در دهه ۱۸۹۰ در پارلمان بریتانیا، به یک معنا به اوج خود رسید. این قانون، تلاشی بود برای جلوگیری از گسترش بیماری‌های مقاربتی از طریق اجباری کردن معاینه‌های پزشکی برای روسپیان، به ویژه در شهرهای بندری. تصویب قانون بیماری‌های واگیردار، عملاً این باور قوی را که این زنان به وجود آمده‌اند تا مردان را به دام بیندازند و بدن‌هایشان را با بیماری آلوده سازند، تقویت می‌کرد.

روایت‌های زندگی فاحشه‌ها که از میانه قرن نوزدهم به تدریج در رسالات و تحقیقات ظاهر شد، مقوم این ایده بود که زنان خیابانی را نمی‌توان به طور کامل از شهر که محل زندگی بورژواهای محترم بود حذف کرد. الکساندر پارتن دوشاتل،^{۱۲} پزشک متنفذ فرانسوی که در زمینه فاضلاب‌ها و همین‌طور روسپیان متخصص بود، در تحقیقات سال ۱۸۳۶ خود تاکید می‌کند که برای بسیاری از زنان طبقه کارگر، روسپی‌گری یک اشتغال موقتی است و نه یک هویت مادام‌العمر. به دنبال او، ویلیام اکتون پزشک انگلیسی متخصص بیماری‌های مقاربتی هم در دهه ۱۸۵۰، استدلال کرد که روسپی‌گری می‌تواند یک مرحله در زندگی یک زن باشد، و ممکن است او در نهایت به سوی مسئولیت‌پذیری و زندگی خانوادگی گرایش پیدا کند.

تحقیقات این پژوهش‌گران درباره وضعیت روسپی‌گری، به پُر شدن شکاف

قدم بزنند.

آسمان‌جُل یا مرد در حاشیه در دهه‌های آغازین قرن ۱۹ میلادی تمایل داشت تا از زن‌های خیابانی، به عنوان بدل خود تجلیل کند؛ به عنوان نمادی از شورش خویش علیه محترم بودن، و به عنوان عنصری از مشارکتش در چیزی که والتر بنیامین -در مطلبی که درباره بودلر نوشته- آن را «نااجتماعی» می‌نامد.^{۱۳} برای بودلر، زنانگی سقوط کرده، همان «زن شورش‌گر علیه جامعه است»؛ به قول توماس دِ کوینسی^{۱۴} مرد شورشی، چنین زنی را تصویر وضعیت خود به عنوان «خانه به دوش» یا «خیابان‌گرد» می‌داند.^{۱۵} به نظر می‌رسد فاحشه نیز مانند کهنه جمع‌کن، برای هنرمند به صورت گونه‌ای از خودش دیده می‌شود، گردآورنده‌ای کاردان که از خرده‌ریزه‌های خیابان امرار معاش می‌کند و متاع خود را در بازار می‌فروشد. فاحشه، تجسم ماهیت مناسبات زودگذر شهری و فقدان رابطه پایدار است. در روابط جنسی‌اش «بی‌دوام، زودگذر و تصادفی است»؛ یعنی دقیقاً همان کیفیت‌هایی که بودلر به مدرنیته نسبت می‌دهد.

خواه با ناشناسی و موقتی بودن خود عمل جنسی یا با ظهور ناگهانی و محو شدنش در جمعیت، این زن ملوک‌جنسی (یا زن پیدا شده و گم شده)، در خدمت نمایاندن تجربه تماشاگر مرد قرار می‌گیرد. زن سقوط کرده همچنین می‌تواند با نمایاندن تجربه‌ای بی‌رحمانه و کاملاً تازه از شهر، فاصله و دوری تماشاگر مرد از تصویری که از شهر می‌بیند را به او نشان دهد.

محققان و داستان‌نویسان این دهه‌ها، اضطراب طبقه متوسط از ورود آفات و بیماری‌های شهری به جایگاه اجتماعی‌شان را ثبت کرده‌اند و همچنین اندیشه را در آثار خود پروراندند که حفظ فاصله بین طبقات مختلف شهری، نه کاملاً ممکن و نه حتی مطلوب بود.

تبلیغ اصلاح، مستقیماً به تهدید سرایت بستگی داشت و زنان خیابانی، به نمادی از پیوند آلودگی‌های مختلف اجتماعی و جسمانی تبدیل شدند. او

زن محترم طبقه متوسط در حالی که چشم‌انداز شهری خودش را می‌آفرید، باید با جایگاه زنان در سنت ادبیات ریشه‌دار توصیف شهری هم کنار بیاید. او در عین حال باید با رابطه‌اش با زنان فقیر، زنان گدا، کارگران کارخانه و روسپانی که در حین پرسه‌زنی محتاطانه‌اش با آنها مواجه می‌شود، کنار بیاید

زن «اجتماعی» به ایجاد و شکل دادن به ساختار رمان زندگی شهری کمک کرده است. با این حال جایگاه قدرتمند این زن در یادآوری و تجسم شهری، بر قدرت تماشاگری او هنگام پرسه زدن، دیدن بدون دیده شدن و نشان دادن تجربه شهری خود او موثر بوده است. با این که زن آسمان جُل قلندر مآب که در خیابان گشت بزند و آزادانه نگاه کند نمی‌توانست در شهر قرن نوزدهمی وجود داشته باشد، زنان در آن موقع هم، در واقع در خیابان بودند، و با این که حرکت و اختیار آنها به میزان قابل توجهی با مانع واقعیت‌های شهری و گفتمان‌های رایج، روبرو بود، اما آنها با شهامت، وارد عرصه‌های عمومی می‌شدند و حضور خود را به نمایش می‌گذاشتند.

پانوش

1. 'Walter Benjamin, Charles Baudelaire: A Lyric Poet in the Era of High Capitalism, trans. Harry Zohn (London: New Left Books, 1973), p. 170
2. Charles Lamb
3. Mrs. Warren's Profession
4. Recent historical works that recover the urban experiences of nineteenth-century women include: Ellen Ross, Luue and Toil: Motherhood in Outcast London, r87o-rgr8 (New York: Oxford University Press, 1993); Martha Vicinus, Independent Women: Work and Community for Single Women, r85o-r82o (Chicago: University of Chicago Press, 1985); and Judith R. Walkowitz, City of Dreadful Delight: Narratives of Sexual Danger in Late Victorian London (Chicago: University of Chicago Press, 1992). Mary Ryan's Women in Public Places: Between Banners and Ballots, r825- r88o (Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1990); and Christine Stansell's City of Women: Sex and Class in New York, r78g-r86o (New York: Alfred A. Knopf, 1986), are invaluable works about the American scene which also shed light on Britain
5. Ryan, Women in Public Places, p. 86
6. Martha Vicinus
7. Vicinus, Independent Women, p. 297
8. Benjamin, Charles Bau!Ulaire
9. Thomas De Quincey
10. Baudelaire, "The Painter of Modern Life" p.37. Thomas De Quincey, Confessions of an English opium Eater (Harmondsworth; Penguin, 1971), p.50
11. David Copperfield By Charles Dickens
12. Alexandre Parent Duchatelet

بین منحرف و محترم کمک بسیاری کرد؛ بخشی به علت برانگیختن نگرانی خوانندگان از خودراضی و بخشی برای تضعیف افسانه‌ها درباره زنان خیابانی که هنوز در تصور عمومی، قوت بسیار داشت. در عین حال، آنها مصالح انواع جدیدی از اسطوره‌ها و نگرانی‌ها را مهیا کردند: توهم بیماری که به طور نامرئی به طبقه متوسط حمله می‌کند، احتمال این که عروس به ظاهر پاک‌دامن، گذشته‌ای پنهان داشته باشد، این امکان تشویش‌آور که زن «بد» و زن «خوب»، قابل تغییر شکل یافتن به دیگری هستند. خیابان‌گرد، معنای قدرتمند جدیدی به عنوان عامل گسترش‌دهنده آلودگی پیدا کرد و پرسه‌زن، به عنوان محقق یا داستان‌نویس، تصویر روسپی‌گری را به کار گرفت تا شبکه روابط گریزناپذیری را که شکل‌دهنده تجربه شهری بود، بیرون بکشد.

مدعای من این است که نگاه ویژه شهری زن تماشاگر، داستان‌نویس یا محقق از آگاهی‌اش به این مسئله است که باید از نوع سکسوالیته یا مناسبات جنسی‌ای که برای او در نظر گرفته شده، فراتر رود و از آن چارچوب تخطی کند. این نگاه همچنین از مبارزه او برای خروج از وضعیت سوژه تماشا بودن و تبدیل به تماشاگر شدن نشأت می‌گیرد. زن محترم طبقه متوسط در حالی که چشم‌انداز شهری خودش را می‌آفرید، باید با جایگاه زنان در سنت ادبیات ریشه‌دار توصیف شهری هم کنار بیاید. او در عین حال باید با رابطه‌اش با زنان فقیر، زنان گدا، کارگران کارخانه و روسپانی که در حین پرسه‌زنی محتاطانه‌اش با آنها مواجه می‌شود، کنار بیاید. زنان نویسنده به علت گره خوردن زنانگی با نمادهایی از فقر، بیماری و سقوط که در توصیف مناظر شهری توسط نویسندگان و مصلحان اجتماعی بیان شده بود، مجبور به مبارزه با هویت‌های چندگانه شده بودند. به جای فرض فقدان تماشاگری جنس مونث، ما ممکن است در عوض بپرسیم چه شرایط و گفتمان‌هایی باعث شد تا این وضعیت شکل بگیرد و نشانه‌ها و تناقضاتش چیست.

نقش زن خیابانی در آفرینش ادبیات تماشاگری و تحقیق شهری، مسائل بسیار گسترده‌تری مانند ژانر، زاویه دید، و صلاحیت جنسیتی نویسنده را هم دربر می‌گیرد. زن خیابانی به عنوان نمادی از بیگانگی و تعبیر جایگاه اجتماعی، در طرح‌ریزی یک نوع خاص از شخصیت هنری و در تصویرگری شهر به عنوان یک سالن نمایش، کارناوال و محل تفریح و سرگرمی، مطرح بوده است. به عنوان یکی از راه‌های نشان دادن شبکه روابط اجتماعی، تصویر



فرها غنام
مترجم: رفعت شمس
لینک مطلب

بیرونی و اندرونی

می‌شود و حوزه عمومی بر اساس نگاه مردانه تفسیر می‌شود. معمولاً با تمرکز روی بازار و مسجد، قلمروی عمومی به صورت ترکیبی از «مکان‌های اصلی که مردان در آن معاشرت می‌کنند؛ جایی که آنان، مردان دیگر را می‌بینند و خودشان هم دیده می‌شوند» شناخته می‌شود.

فعالیت‌های زنان، حتی در خارج از خانه -مثلاً در کوچه یا محله-^۵ بخشی از حیطه خصوصی تلقی می‌شود. به این ترتیب مردانی که در کنار خیابان نشسته‌اند، در قلمروی عمومی هستند، اما زنانی که از چاه روستا آب می‌کشند و به خانه می‌برند، همچنان در قلمروی خصوصی گام برمی‌دارند. به‌طور خلاصه، زنان همواره به عنوان عامل خصوصی‌سازی حوزه عمومی شناخته می‌شوند. در همین حال مردان معمولاً به عنوان گروهی همسان دیده می‌شوند و توجهی به این موضوع نمی‌شود که چگونه دسترسی مردان جوان به بعضی فضای‌های عمومی توسط والدین‌شان و / یا دولت محدود می‌شود.

این نگاه دوگانه بر مبنای تفکیک حوزه عمومی و خصوصی، توسط بسیاری از نویسندگان نقد شده است. فمینیست‌ها به‌طور خاص نشان داده‌اند که تمایز قائل شدن بین حوزه عمومی و خصوصی «قسمتی از گفتمان سلطه است که به سرکوب و استثمار زنان در حوزه خصوصی، مشروعیت می‌بخشد». مطالعات نظری بیشتر نشان داده است که مفهوم «عمومی»، چگونه در

[در خاورمیانه] جدا کردن زنان از حوزه عمومی، غالباً در ارتباط با احساس غیرت در مردان دیده می‌شود و منزوی کردن آنان، به عنوان مکانیزمی برای مهار جنسیت‌شان تحلیل شده است که از دید جامعه، عاملی است قدرتمند و بالقوه مخرب.

تمایز بین حوزه عمومی و خصوصی را جداسازی «دو جهان متفاوت» توصیف کرده‌اند. برای مثال مرنیسی^۱ استدلال می‌کند که «جامعه مسلمان را مرزهایی به چند زیر-جهان تقسیم می‌کند: جهان مردان (امت)^۲، جهان قدرت و دین) و جهان زنان که جهان خانگی عواطف جنسی و خانواده است». برای رد شدن از مرزهایی که حوزه عمومی را از حوزه خصوصی جدا کرده است، زنان باید از خود محافظت کنند و با استفاده از حجاب، از ایجاد هرگونه بی‌نظمی اجتماعی بالقوه یا فتنه^۳ جلوگیری کنند. بنابراین زنان «می‌توانند تنها با ماندن در حفاظ^۴ فضای خصوصی خود، وارد فضای عمومی مردان شوند». حجاب در خارج از خانه، به مثابه «نماد در داخل ماندن» دیده می‌شود و زنان را در خیابان، «نامرئی» می‌کند. با این‌که این مطالعات، می‌توانند کمک زیادی به بررسی مناسبات مربوط به جنسیت بکنند، اما معمولاً بحث‌های خود را به موضوع دسترسی زنان به کار با دستمزد محدود می‌کنند و در نتیجه، روابط پیچیده بین فضا، دانش و قدرت را به کنترل عواطف جنسی زنان، تقلیل می‌دهند. به علاوه معنای خصوصی و عمومی در این مطالعات، بر حسب جنسیت فهمیده



**فمینیست‌ها به‌طور خاص نشان داده‌اند که تمایز قائل شدن
بین حوزه عمومی و خصوصی «قسمتی از گفتمان سلطه است
که به سرکوب و استثمار زنان در حوزه خصوصی، مشروعیت
می‌بخشد»**

فضای عمومی، من به تحلیل مفهوم «حریم خصوصی» می‌پردازم و توضیح می‌دهم چگونه با آغاز پروژه‌های خانه‌سازی، شیوه‌های تازه‌ای برای جداسازی حوزه عمومی از حوزه خصوصی ابداع شد.

«حریم خصوصی و خانه‌سازی مدرن»

فرهنگ وبستر،^۶ حریم خصوصی را «حالت یا موقعیت جدا بودن از دیگران یا در معرض دید نبودن»، «مصونیت از مداخله، بدون کسب اجازه»، «مکان انزوا» و «رازداری» تعریف کرده است.

مردم منطقه الزاویه^۷ هم مانند بعضی جوامع دیگر، کلمه مشخصی که دقیقاً معادل واژه انگلیسی «Privacy» باشد ندارند. در لغت‌نامه عربی-انگلیسی المورد، تنها بخشی از معنای حریم خصوصی را در قالب معادل‌هایی نظیر «عزت»^۸ و «سری»^۹ می‌بینیم. البته لغت‌نامه عربی-انگلیسی آکسفورد، کلماتی مانند «تنهایی»^{۱۰} و «خلوت»^{۱۱} را هم به کلمات قبلی افزوده است. هیچ‌کدام از این کلمات نمی‌توانند به تنهایی، مفهوم جدایی خودخواسته و موقت از دیگران را برسانند. هیچ‌کس در الزاویه نمی‌پرسد که «آیا می‌خواهی تنها باشی؟»، هیچ‌کس نمی‌گوید «تو به حریم خصوصی من تجاوز کردی»، یا «من نیاز دارم که کمی تنها باشم». حکایت‌های زیادی در این مورد وجود دارد که چگونه مصری‌ها نمی‌توانسته‌اند درک کنند که خارجی‌هایی که به این کشور می‌آیند بعضی مواقع نیاز دارند که تنها باشند، خصوصاً زمانی که بیمار هستند.

مردم برای کسانی که تنها زندگی می‌کنند احساس تأثر می‌کنند. مثلاً برای من که فرزندی نداشتم و وقتی شوهرم سر کار بود کسی نبود که با او وقت بگذرانم، احساس تاسف می‌کردند. به همین دلیل نه تنها زنان از من دعوت می‌کردند که به دیدارشان بروم و تنها نمانم، بلکه تشویقم می‌کردند که برای سرگرم شدن، بچه‌دار شوم. وقتی که شوهر نادیا برای کار به عربستان سعودی

طول زمان تغییر کرده است. همان‌طور که فریزر^۶ نشان داده است در حال حاضر، حوزه عمومی برای اشاره به مواردی چون «مربوط به دولت»، «قابل دسترسی برای همه»، «مورد توجه همه»، «مربوط به خیر عمومی یا منافع مشترک» به کار می‌رود. خصوصی هم معمولاً اشاره دارد به مالکیت خصوصی یا به «زندگی شخصی و خصوصی که شامل روابط جنسی نیز می‌شود». بنابراین لازم است این سوال دائماً پرسیده شود که چه کسی «خصوصی» و «عمومی» را تعریف می‌کند و چگونه تمایز بین این دو در طول زمان تغییر کرده و تحت تأثیر روابط بین گروه‌های مختلف جنسیتی و سنی قرار می‌گیرد.

هدف من این نیست که ماهیت جنسیتی جداسازی حوزه «عمومی» و «خصوصی» را انکار کنم. بلکه بحث من این است که با بدیهی دانستن وجود یک دوگانه صلب و قطعی انگاشتن جدایی «دنیای مردان» (که همواره معادل با حوزه عمومی، گرفته می‌شود) از «دنیای زنان» (که همواره معادل با حوزه خصوصی، گرفته می‌شود)، تحلیل‌هایی که ارائه می‌شوند، نمی‌توانند دلیل وجود یک تلاش دائمی برای ارائه تعریفی روشن از مرزهای بین حوزه خصوصی و عمومی را توضیح دهند. همین‌طور اگر این جدایی، قطعی دانسته شود نمی‌توان توضیح داد چرا تعریف حوزه عمومی و خصوصی، همچنان دارای نقش حیاتی در بازتولید روابط قدرت و تثبیت نابرابری جنسیتی است. قصد من این است که نشان دهم برای تحلیل این‌که چرا، چه زمانی و به وسیله چه کسانی، کدام فضاهای عمومی برای گروه‌های سنی و جنسی مختلف باز یا بسته می‌شوند، نیاز داریم که پا را فراتر از تأکید بر ویژگی جنسیتی فضای عمومی بگذاریم. این بررسی را باید گامی ضروری دانست برای فهم این که معانی فضاهای مختلف، چگونه ساخته می‌شوند. در حالی که زنان تشویق می‌شوند که مرتب به فضاهایی نظیر مساجد بروند، رفتن آنان به فضاهایی نظیر محل کار و بازار با بار منفی همراه است. اگرچه محدودیت‌های بسیاری برای زنان وجود دارد، اما بسیاری از مردان جوان هم برای رفتن به بعضی فضاهای عمومی مانند خیابان یا قهوه‌خانه‌ها، با خانواده و دولت در کشاکش و منازعه هستند. قبل از وارد شدن به بحث ویژگی جنسیتی

یا روز یا زمان‌هایی که در دوره عادت ماهانه خود نیستند). انتظار می‌رود رفتار زن و مرد در خیابان، متفاوت باشد. زمانی که مردان در خیابان راه می‌روند مدام به اطراف خود نگاه می‌کنند و آماده‌اند تا در دعوای میانجی‌گری کنند یا در صورت نیاز، به دیگران کمک کنند. مردانگی و حسن شهرت آنها وابسته به حفاظت از زنان، تصحیح یک رفتار بد، یا نجات افراد حادثه دیده است. در حالی که متلک‌پرانی به زنان جوان محله‌های دیگر، به عنوان کاری سرگرم‌کننده و لذت‌بخش برای مردان شناخته می‌شود، مردان جوان نباید سرب‌سر زانی بگذارند که در محله خود آنها زندگی می‌کنند. در نقطه مقابل، زنانی که تنها به خیابان می‌روند باید با وقار و سریع راه بروند، از نگاه کردن به اطراف بپرهیزند و در مقابل متلک‌های مردان، واکنش نشان ندهند. اگر یک زن جوان به متلک پرانی‌ها پاسخ دهد این خطر را دارد که بیشتر مورد آزار و اذیت قرار بگیرد، توجه بیشتری را به خود جلب کند و سرانجام ممکن است باعث ایجاد درگیری بین بستگان مرد خود با کسی شود که آزارش داده است.

درحالی که مردان می‌توانند تقریباً در هر ساعت از شبانه روز به خارج از خانه بروند و غالباً هم این کار را می‌کنند، زنان معمولاً در ساعات آخر شب بدون یکی از مردان فامیل یا یک زن دیگر از خانه خارج نمی‌شوند. آنها معمولاً ترجیح می‌دهند بازو به بازوی همراه‌شان راه بروند. مواقعی که با گروهی از دوستان‌شان هستند، راحت‌ترند، بلند می‌خندند و حرف می‌زنند.

زمانی که زنان با یکی از مردان فامیل بیرون می‌روند، آن مرد احساس می‌کند که مسئولیت کامل زن با اوست. بعضی مواقع به دلیل اینکه مرد احساس می‌کند که کسی به زن همراه او متلک‌پرانی کرده است یا با نگاهش او را آزار داده است، ممکن است منازعه‌ای بین او و مرد غریبه صورت بگیرد. بر خلاف زنان جوان، زنان مسن می‌توانند با آزادی بیشتری از خانه بیرون بروند، بدون اینکه نگران آزار و اذیت دیگران باشند. قدرتی که زنان مسن در طول زمان به دست آورده‌اند، در بیرون رفتن بیشتر آنها و اعتماد به نفس آنها در خیابان و بازار، نمود پیدا می‌کند. بنابراین آنها می‌توانند با صدای بلند صحبت کنند، می‌توانند مردان غریبه را مستقیماً مورد خطاب قرار بدهند، و همچنین می‌توانند پاسخ بی‌احترامی‌ها را به صورت زبانی یا فیزیکی بدهند.

پانوش

1. Mernissi
2. umma
3. fitna
4. shield
5. hara
6. Fraser
7. Merriam-Webster's Collegiate Dictionary
8. al-Zawiya
9. uzla
10. sirriya
11. wihda
12. khalwa
13. maglis
14. mafraj
15. Saala

رفت، او به خانه والدینش بازگشت و دو سال با آنها زندگی کرد. نادیا از تنها زندگی کردن می‌ترسید و احساس می‌کرد که مطمئن‌تر و بهتر است که او و فرزندش با والدینش زندگی کنند. بودن با دیگران در زندگی روزمره بسیار مهم است و تنها بودن، خطرناک و ترسناک جلوه می‌کند.

< دیدن و حریم خصوصی

اطاق نشیمن، فضای اصلی معاشرت اعضای خانه با یکدیگر و با مهمان‌ها است. اعضای خانواده در این فضا غذا می‌خورند، چای می‌نوشند و تلویزیون نگاه می‌کنند. مانند مجلس^{۱۳} در لبنان و مفرج^{۱۴} در یمن، صاله^{۱۵} یا اطاق نشیمن در مصر، مرز بین حوزه خصوصی و عمومی است. در طول روز این فضا عمومی است و مهمان‌ها می‌توانند وارد آن شوند (چه زن و چه مرد)، اما شب‌ها این فضا خصوصی می‌شود و به عنوان محل خواب برای اعضای خانواده، مورد استفاده قرار می‌گیرد. زن و مرد با پوشیدن لباس مناسب، از حریم خصوصی خود در این فضای مشترک محافظت می‌کنند.

اگر در ورودی دو خانه همسایه، روبروی هم باشد، خانواده‌هایی که استطاعت مالی دارند سعی می‌کنند نیم‌دیواری در داخل خانه بنا کنند که اطاق نشیمن را از آشپزخانه جدا کند و در نتیجه فضایی را ایجاد کند که راهرو یا سرسرا نامیده می‌شود. بدون این دیوار، زمانی که در ورودی خانه باز است صاله یا اطاق نشیمن در معرض دید همسایگان قرار می‌گیرد. ساخت نیم‌دیوار، صاحب‌خانه را قادر می‌سازد که میدان دید کسی که در زده است را کنترل کند. باید به این نکته توجه شود که رابطه‌ای قوی بین «دیدن» و حریم خصوصی وجود دارد.

مهم‌ترین مسئله تنظیم رابطه بین خود و دیگران این است که فرد مشخص کند که چه زمانی، کجا و چگونه خود را به دیگران بنمایاند. باید به این نکته اشاره شود که تنظیم دیده شدن توسط دیگران، به معنای کشیدن حصار کامل به دور خود نیست، بلکه تنها اعمال کنترل بر این است که چه کسی، چه کسی را و در چه شرایطی می‌بیند. بنابراین در حالی که زنان جوان ملزم به پوشیدن روسری و داشتن حجاب در فضای کار و دیگر فضاهای عمومی هستند، می‌توانند در مهمانی‌هایی مانند جشن تولد یا ازدواج که گاه در خیابان برگزار می‌شود، لباس‌های تجملی بپوشند، صورت و موهایشان را آرایش کنند، و در برابر مهمانان زن و مرد برقصند. این امر در واقع تجلیل از زیبایی، جذابیت‌های جنسی، و توانایی آنها در رقصیدن است. مادامی که رقصیدن در حضور خانواده یا دیگر اعضای فامیل (مردان و زنان) باشد، منعی برای آن وجود ندارد و مایه بی‌ابرویی نیست.

< جنسیتی شدن فضای عمومی

فضاهای عمومی جنسیتی هستند به این معنا که «هم‌بازتابی از نحوه ساختن و فهم جنسیت هستند و هم بر آن تاثیر می‌گذارند.» در حالی که مردان آزادی بیشتری در رفت و آمد در شهر و محدودیت کمتری در دسترسی به فضاهای عمومی دارند، فعالیت‌های زنان از عواملی مانند سن و نحوه پوشش تاثیر می‌پذیرد و محدود به زمان‌های خاصی است (برای مثال، شب



بانو گیکاریه
مترجم: رها دوستدار
لینک مطلب

سکولاریسم و جغرافیای سیاسی روسری

حجاب (و سمبل اصلی آن یعنی روسری) همچنان یکی از مسائل سیاسی مناقشه‌برانگیز در ترکیه است و درک آن اغلب تحت تأثیر اختلاف میان «اسلام‌گرایان» و «سکولارگراها» است. این مقاله ترکیبی از پژوهش فمینیستی درباره سیاست فضای روزمره، با نگاهی تازه درباره مقوله‌های سکولاریسم و دین است. نویسنده با مطرح کردن فرهنگ عمومی (به طور مشخص فیلم بوشرا) و کار میدانی‌اش درباره حجاب، استدلال می‌کند که روسری نمایان‌گر وجوه مشترک سیاست مکان و شیوه عمل فردی است، به نحوی که بحث‌های ایدئولوژیکی را وابسته به انجام کارهای روزمره می‌کند. به عقیده وی تقلیل روسری به نشانه‌ای از اسلام‌گرایی مانع از آن می‌شود که معنای همواره در تغییر آن در گستره زمان و مکان در نظر گرفته شود. بانو گیکاریه‌کسل در دانشگاه کارولینای شمالی دانشیار و در دانشگاه دوگ استاد مدعو رشته مطالعات زنان است. زمینه تخصص او جغرافیای فرهنگی و گرایش او جغرافیای فمینیسم است. ترجمه گزیده‌ای از این مقاله را در اینجا می‌خوانید.

اُجوامع ترک‌تبار مسلمان و محافظه‌کار در اروپا و در کل با اسلام‌گرایی جهانی ارتباط دارند. بررسی‌های ملی اخیر در سطح ترکیه نشان می‌دهد که حدود ۴۸٪ از زنان در این کشور موهای خود را به نحوی می‌پوشانند.^۵ با توجه به رواج استفاده از حجاب و تنوع سبک‌های آن در ترکیه، نحوه استفاده زنان از حجاب و سبک و شیوه بستن روسری، به مسئله‌ای مهم در سیاست و فرهنگ تبدیل می‌شود.^۶

مجموعه متون (جغرافیای) سیاسی درباره حجاب در ترکیه معطوف به سبکی مشخص از روسری است که در دهه ۱۹۸۰ توجه عمومی را به خود جلب کرد. این سبک از روسری، هرچند در آغاز به عنوان سبکی مدرن و در نتیجه عاری از تهدید تشویق می‌شد، به سرعت به عنوان نشانه‌ای از اسلام سیاسی بر بدن زنان، تلقی شد. منتقدان این سبک آن را عمامه می‌خوانند، اصطلاحی که استفاده‌کنندگان از این نوع روسری به شدت به آن معترض‌اند و آن را صرفاً روسری (باشرتوسو)^۷ می‌خوانند و به این ترتیب ارتباط با نوعی اسلام‌گرایی دارای انگیزه ایدئولوژیک را رد می‌کنند. این نوع روسری در برخی مکان‌ها (مانند دانشگاه‌ها، دادگاه‌ها، و مجلس) به دلیل ضوابط پوشش تعدیل شده و در بسیاری از مکان‌های دیگر صرفاً تقبیح شده است. ناگفته نماند که این همان سبکی است که به عنصر اصلی صنعت پررونق مُد حجاب در ترکیه تبدیل شده است.

مسئله پوشش زنان مسلمان، به‌ویژه روسری، صرف نظر از تلقی خاص که از آن به عنوان نشانه‌ای از فرهنگ ملی، هویت اسلامی، مقاومت، ایمان، یا در شق دیگر، یک «دیگری» نامعمول یا تهدیدآمیز، به نحو فزاینده‌ای با مسائل (جغرافیای) سیاسی گره خورده است.^۱ این در حالی است که در گذشته تصاویر زنان مسلمان روسری‌به‌سر آتش‌باز برنامه‌های استعماری اروپا بود و همین یک دهه پیش نیز تصاویر زنان افغان با برقع‌هایی که سرپایشان را پوشانده بود به یاری «جنگ با تروریسم» به رهبری آمریکا آمد.^۲ امروز در بسیاری از کشورهای اروپایی، استفاده از حجاب در کانون بحث‌های ملی درباره مهاجرت، اقلیت‌های مسلمان، و به‌اصطلاح افراط‌گرایی اسلامی^۳ قرار دارد. در واقع، امروز روسری بخشی از «تصویرنگاری وحشت» در اروپاست و نظارت حکومت بر آن روز به روز بیشتر می‌شود. در ترکیه نیز که داوطلب عضویت در اتحادیه اروپاست و ۹۹٪ جمعیتش بر اساس آمار رسمی مسلمان‌اند، حجاب، موضوع سیاسی بسیار پرمنافشه‌ای است.

مجموعه‌ای از گفتمان‌های سیاسی و روایت‌های جغرافیای سیاسی به روسری در ترکیه وجه سیاسی می‌بخشند، به‌ویژه با توجه به تهدید محسوس دموکراسی سکولار که سیاست‌های «اسلام‌گرا» آن را مطرح می‌کنند، سیاست‌هایی که درصد «اسلامی کردن» جامعه‌اند و به شکل‌های مختلف با ایران در همسایگی ترکیه، با کشور پرنفوذ عربستان سعودی، شبکه‌های فراملیتی

فیلم جنجالی در بازنمایی سینمایی استانبول است آن‌گونه که قهرمان زن فیلم که روسری به سر دارد و عنوان فیلم هم برگرفته از نام اوست، تجربه می‌کند و با آن به مبارزه برمی‌خیزد. بر خلاف رمان‌ها و فیلم‌هایی که جهت‌گیری اسلامی دارند و قهرمان زن گمراه‌شان زمانی نجات می‌یابد که راه رسیدن به خداوند را می‌یابد^۱، بوشرا داستان عاشقانه تراژیک است که شخصیت‌های اصلی‌اش تلاش می‌کنند تا از این مرزهای مفروض مکانی، اجتماعی و ایدئولوژیک که ناشی از دوگانگی سکولارگرا/اسلام‌گرا است بگذرند، ولی در نهایت شکست می‌خورند. بهترین توصیف برای این فیلم کندوکاو در شخصیت‌های پسااسلام‌گرا و پسااسکولارگراست. ده سال پیش، تصور چنین چیزی هم دشوار بود، ولی امروز با تغییر چشم‌انداز فرهنگ عمومی و سیاسی ترکیه ممکن شده است. این تغییر نتیجه اصلاحات لازم برای پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا و به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه (یا، به قول معروف، حزب «دموکرات مسلمان» عدالت و توسعه) است^۲ که بر هویت و سیاست و اقتصاد اسلامی تأکید می‌کند. بوشرا خیابان‌ها، مراکز خرید، کافه‌ها، بارها، پشت‌بام‌ها، میدان‌های بزرگ، و حتی فضای یک نمایش مُد لباس اسلامی را به عنوان مکان‌هایی ترسیم می‌کند که در آنها تضاد میان اسلام‌گرا و سکولارگرا یک لحظه با شدت و سرعت پدیدار می‌شود، ولی خیلی سریع در وجوه مشترک و درهم‌تنیدگی‌های بسیار محو می‌شود. ابتدا به بحث درباره این فیلم به عنوان فضایی می‌پردازم که به لحاظ تنش‌های حاکم بر ساخت هویت‌های جنسیتی معاصر اهمیت پیدا می‌کند، و سپس روابط مشابه را در سه مکان پژوهش میدانی خود در استانبول بررسی می‌کنم.

بوشرا دختر خانواده مسلمان ثروتمند و محافظه‌کاری است و ترکیب پوشش او که از روسری و ماتو و شلوار جین تشکیل می‌شود، نماد دینداری و تربیت مذهبی، و همچنین پایگاه اجتماعی طبقه متوسط، جوانی، و موقعیت شهری اوست. بوشرا چهره جدید نسل جدیدی از زنان مسلمان است: زنی متدین که به خانواده و دینش احترام می‌گذارد، ولی در عین حال مستقل و حتی شورشی است. روسری را محکم دور صورتش می‌بندد. زیر آن، کلاه بدون لبه‌ای به سر می‌گذارد تا یک تار مویش هم بیرون نیاید، و روسری را با سنجاق محکم می‌کند که سر نخورد. تحصیلات دانشگاهی دارد و آرزویش این است که روزنامه‌نگار شود. پدر و مادرش قرار ازدواج او را با پسر یکی از دوستان خانوادگی می‌گذارند، و او در آغاز با این ازدواج موافق است. یامان، قهرمان مرد فیلم، روزنامه‌نگار است، شغل مرسوم در میان جوانان چپ‌گرا. برای یکی از روزنامه‌های اصلی کار می‌کند. او مظهر مردانگی ترکی است؛ مشروب می‌خورد، سیگار می‌کشد، و به نظر می‌آید که عصبانی و حتی ناسازگار

در دهه ۱۹۹۰، با اوج گرفتن تنش میان «سکولارها» و «اسلام‌گرایان» و در پی موفقیت احزاب سیاسی اسلام‌گرا در انتخابات و دخالت ارتش در ۱۹۹۷، روسری به شکافی عمیق تبدیل شد که این دو گروه را از هم جدا می‌کرد. این تقسیم‌بندی بر همه جنبه‌های زندگی روزانه از نوع ارائه بدن‌شان گرفته تا تجربه فضاهای روزمره تأثیر گذاشته و همچنان در شکل‌گیری آنها مؤثر است. به‌ویژه در کلان‌شهر استانبول که حزب سیاسی اسلام‌گرا نخستین بار در مقابل چشمان حیرت‌زده طبقه متوسط سکولار در ۱۹۹۴ در انتخابات محلی پیروز شد، گویی فضاهای روزمره شهری تحت تأثیر شکاف‌های عمیق و متعددی که در نتیجه سیاست‌های متضاد سکولاریست‌ها و اسلام‌گرایان به وجود آمده، به نحو فزاینده‌ای از هم گسسته شده‌اند. این سیاست‌های مربوط به فضا و مکان بر تجربه زنان روسری‌به‌سر از شهر تأثیر می‌گذارد، و این‌گونه به نظر می‌رسد که جای آنها در بعضی مکان‌های شهر (مثلاً در کافه‌ای اسلام‌گرا) است، ولی در برخی مکان‌های دیگر (مثل مرکز خرید شیک آکمرکز که در زیر به آن می‌پردازیم) نیست.

با توجه به نحوه شکل‌گیری سوژه‌های خودبنیاد، جغرافیای (سیاسی) روسری هم بسیار شخصی [در اصطلاح اسلامی، مَحْرَم] است. جغرافیای دان‌های فمینیست معتقدند که بدن زن نه تنها مکان مادی گفتمان‌ها و اعمال (جغرافیای) سیاسی است، بلکه آنها را تولید هم می‌کند.^۳ روسری، بخش تعیین‌کننده و بحث‌برانگیز شکل‌گیری جغرافیای (سیاسی) تن زنانه و قالب سیاست در ترکیه است. بی‌تردید دوگانگی سکولارگرا/اسلام‌گرا یکی از محورهای مهم تفاوت اجتماعی است، ولی تمرکز صرف بر این دوگانگی مانع از آن می‌شود که امکانات سیاسی برخورد، تحول، و «وضعیت بینابینی» را در ترکیه معاصر در نظر بگیریم. به علاوه، همین نگاه، توانایی ما را در تشخیص گوناگونی تجربه شهری، فرایندهای صورت‌بندی موضوع، آنچه «سیاسی» محسوب می‌شود محدود می‌کند و توضیح این گوناگونی را دشوار می‌سازد. من در این مقاله «سیاست مَحْرَم‌وارانه» روسری را آن‌گونه بررسی می‌کنم که در فضاهای روزمره پیوسته در حال تغییر و همواره ناهمگن ولی در عین حال منضبط استانبول به تجسم درمی‌آید، شکل می‌گیرد، و دستخوش تحول می‌شود.

من تحلیل خودم را با فضاهای روزمره برخورد و امکان سیاسی آغاز می‌کنم که در نخستین فیلم تجاری ترکیه درباره دوگانگی سکولارگرا/اسلام‌گرا و سیاست مَحْرَم‌وارانه روسری به نام بوشرا^۴ به تصویر در می‌آید. اهمیت این



است. دوست‌دخترش مربی یوگایی است که معنویتش نه از اسلام بلکه از فلسفه‌های «شرقی» نشأت می‌گیرد. فیلم داستان بوشرا و یامان را از زمانی دنبال می‌کند که زندگی‌هایشان با هم تلاقی می‌کند و عاشق هم می‌شوند، تمثیلی برای جامعه ترکِ پسااسکولارگرا و پسااسلام‌گرایی که به‌تازگی به تصویر در آمده است.

< صحنه اول

زنی با روسری خاکستری بزاق که آن را محکم دور سر و گردنش پیچیده و در ماتوی سفیدرنگش فرو کرده، در اتاقی را می‌زند؛ روی در نوشته‌شده «سردبیر». زن وارد دفتر کار بزرگی می‌شود که دو مرد در آن حضور دارند؛ یکی از آنها (احتمالاً سردبیر) پشت میز تحریر بزرگی نشسته و دیگری جلوی میز روی صندلی نشسته و کتاب می‌خواند. زن می‌نشیند، دست‌هایش را روی پوشه‌ای گذاشته و به سؤال‌هایی که سردبیر از او می‌کند مؤدبانه پاسخ می‌دهد. سردبیر از سوابق او تعریف می‌کند، ولی می‌گوید که روزنامه کارآموز لازم ندارد. زن که پیداست از این جواب رد ناراحت شده، بلند می‌شود و به سمت در می‌رود. مرد دیگر که به گفت‌وگوی آنها گوش می‌کرده به سخن در می‌آید: «آن چیزی نیست که فکر می‌کنی»، و در اشاره به روسری، با دست در هوا دایره‌های دور صورت خود می‌کشد. «عصبانی نشو». زن می‌ایستد و در پاسخ می‌گوید: «اگر جای من بودی، خودت هم عصبانی می‌شدی». و مرد می‌گوید: «اگر جای تو بودم، هرگز عمامه سرم نمی‌کردم».

با وجود این، حتی در همان حال که فیلم سعی می‌کند تصویر جدیدی از ترکیه‌ای به دست دهد که در آن روسری شکاف اصلی نیست، بوشرا تجسم تنش‌ها درباره این شیء بسیار سیاسی شده است. آغاز فیلم (صحنه اول را ببینید) متکی به نمادپردازی سیاسی و فرهنگی سکولار روسری است؛ نخستین چیزی که از بوشرا می‌بینیم پشت روسری اوست. پس از آن که دوربین چهره‌اش را نشان می‌دهد. یعنی روسری نمایانگر بوشرا است، حتی در زمانی که او سعی می‌کند بر معنای سیاسی و فرهنگی آن غلبه کند. همدردی اولیه یامان با بوشرا کوتاه‌مدت است، زیرا به‌سرعت پیش‌داوری تندی را علیه روسری به زبان می‌آورد: «اگر جای تو بودم، هرگز عمامه سرم نمی‌کردم». اما در صحنه‌ای خلاف انتظار و ملودرام در پایان فیلم، همین تکه پارچه به‌شدت سیاسی شده جانش را نجات خواهد داد.

در فیلم بوشرا، این دو شخصیت در داستان عاشقانه‌ای که در فضاهای شهری

روزمره معینی روایت می‌شود، از مرزهای مفروض سیاسی، اجتماعی، و مکانی عبور می‌کنند. آنها با برقراری رابطه از ظاهر سطحی تفاوت‌ها فراتر می‌روند یا، آن‌گونه که در تبلیغات فیلم آمده، می‌فهمند که «در تنهایی و بی‌خوابی خویشتن چقدر به هم شباهت دارند». مضامین و روابط اجتماعی جدیدی که این فیلم به تصویر می‌کشد مبنای مداخله نظر شخص مرا در آن دسته از بحث‌های تخصصی و عمومی فراهم می‌کند که سیاست متضاد سکولار/متدین و سکولارگرا/اسلام‌گرا را بازتولید می‌کنند. هدفم این است که این کار را نه از طریق فرضیاتی درباره ذات انسان که مدام در فیلم بوشرا مطرح می‌شود و روسری را به عنوان شیء ارائه می‌کند، بلکه از طریق جغرافیاهای مادی زنانی که روسری به سر می‌کنند (و به‌ندرت به عنوان فاعل یا سوژه در بحث‌های سیاسی مطرح می‌شوند) و از طریق روسری به عنوان شیئی که به لحاظ اجتماعی و سیاسی تولید شده است انجام دهم. به جای آن که توجه خود را به بحثی تعمیم‌یافته درباره فضای شهری^۲ (یا فضای عمومی یا رسمی انتزاعی، آن‌گونه که در بحث‌های موجود در ترکیه رایج است) معطوف کنم، بر «مکان‌های» دارای نظم مشخص در استانبول متمرکز می‌شوم تا مادیت‌های واقعی و اعمال واقع‌شده‌ای را بررسی کنم که در تحلیل‌ها و سیاست‌های این دوگانگی اسلام‌گرا/سکولارگرا اغلب نادیده گرفته می‌شوند.

تحلیل من براساس نظریات پژوهشگران فمینیستی است که در ساختارهای دوگانه تردید می‌کنند و در امکانات سیاسی روابط و فضاهای نامتجانس، دووجهی و پیچیده کندوکاو می‌کنند^۳ پرسش من این است که آیا مکان‌ها می‌توانند تضادهای سکولارگرا و اسلام‌گرا در زمینه هویت و ایدئولوژی ترکی را واژگون کنند و از آنها فراتر بروند. مشاهدات مبتنی بر مکان نشان می‌دهند که اسلام و سکولاریسم بیش از آنکه مفاهیمی متضاد باشند با هم مرتبطند. در یک قلمرو فرهنگی مشخص به لحاظ مکان، معانی روسری وابسته به شرایط است و عمل زنان را در زمان و مکانی خاص شناسایی می‌کند. به این ترتیب، من از طریق بررسی جغرافیاهای مادی و پیچیده روزمره در استانبول، با توجه به شرایط و بر مبنای مکان، به دنبال راهی برای خروج از بن‌بست پیرامون مسئله روسری هستم. از نظر روش‌شناسی، علاوه بر تحلیل فیلم بوشرا به عنوان مکانی سینمایی، تصویرهای تحلیلی از سه مکان در استانبول معاصر ارائه می‌دهم: مرکز خرید شیک و آشکارا سکولار آکمرکز در خیابان اصلی محله فاتح که به لحاظ دینی و اجتماعی محافظه‌کار محسوب می‌شود، و میدان بایزید که بسیاری از اعتراض‌ها به ممنوعیت روسری و سایر مسائل سیاسی در آن روی می‌دهد. تحلیل‌گران اغلب با ساده‌انگاری، مرکز خرید آکمرکز را به عنوان مکان طبقات متوسط سکولارگرا توصیف می‌کنند و آن

**این سبک از روسری، هرچند در آغاز به عنوان سبکی مدرن
و در نتیجه عاری از تهدید تشویق می‌شد، به سرعت به عنوان
نشانه‌ای از اسلام سیاسی بر بدن زنان، تلقی شد**

نشان می‌دهد. آثار او نه جدایی کامل و مرزبندی امر سکولار و امر دینی، بلکه درهم‌تنیدگی مستمر آنها را نشان می‌دهد. از این رو، تحلیل او به یک عصر دقیقاً پس‌اسکولار یا پس‌اسلامی اشاره نمی‌کند، بلکه به ضرورت بررسی وجوه اشتراک این مقولات و حوزه‌های عمل و سیال بودن و ناپایداری مرزهای آنها می‌پردازد که تنظیم و تعدیل مداوم آنها را الزامی می‌کند. من تأکید بر فضا و مکان را به این چارچوب اضافه می‌کنم. متمایز کردن و تأثیرگذاری مداوم امر «سکولار» و امر «دینی» مبتنی بر مکان است، یعنی امر سکولار و امر دینی از طریق مجموعه معینی از روابط، ایدئولوژی‌ها، و اعمال سیاسی و اجتماعی در مکان‌های مشخص شکل می‌گیرند. اما در تولید مکان‌ها نیز نقش دارند، به این معنی که عقاید و اعمال خاص امر سکولار و امر دینی موجب تولید فضا می‌شوند، از بدن گرفته تا فضاهای شهری.

به گفته لیلی کونگ «حتی به‌رغم آن‌که پدیده مقدس غالباً ساخته می‌شود و معنایی مخالف با امر سکولار در آن انباشته می‌شود، مکان اغلب معانی مختلفی دارد و مستلزم پذیرفتن استفاده از معانی هم‌زمان متغیر و متضاد مقدس و سکولار، در هر مکانی است».^{۱۵} این نکته در بازاندیشی تضادهای مفروض میان امر سکولار و امر دینی بسیار تعیین‌کننده است، به‌ویژه در ترکیه که این تضاد اهمیت سیاسی بسیار زیادی دارد. مسئله روسری، به هر حال به وارد کردن اسلام به نحو مشهود به فضایی پیش‌تر سکولار مربوط می‌شود و در نتیجه به جدایی امر دینی و امر سکولار که در آن فضا برقرار است بستگی دارد. با این حال، در بررسی فضاهای مادی و چندگانگی هم‌زمان مکان‌های مشخص که با زندگی روزمره در استانبول جهان‌وطن همراه است، سخن گفتن از مرزهای یک‌دست و دارای توصیف روشن میان سکولاریسم و اسلام ناممکن می‌شود.

بحث درباره روسری اغلب با درک فضا و مکان به عنوان عناصری ایستا و یگانه آمیخته است و در اکثر پژوهش‌ها درباره حجاب که به ایده‌هایی انتزاعی و آرمانی از فضای عمومی معطوف‌اند، نظریه‌پردازی درباره فضا بسیار اندک است. ۱۸ گاهی نیز این پژوهش‌ها با سهولتی بیش از حد، یک مکان خاص را درست نقطه مقابل مکانی دیگر محسوب می‌کنند (از قبیل مرکز خرید در مقابل فروشگاه مُد حجاب)^{۱۹} در چنین رویکردهایی، به این واقعیت توجه نمی‌شود که به‌ویژه در کلان‌شهر متنوعی مانند استانبول هر فضایی بی‌شک یگانه و یکنواخت نیست، بلکه متکثر و ناهمگن است و از این رو نمی‌توان آن را به تقسیم‌بندی دوگانه سکولارگراها و اسلامگرایان تقلیل داد. پس از سال ۱۹۹۸۰، استانبول به مرکزی جهانی برای شرکت‌های چندملیتی، شرکت‌های داخلی، و مهاجران، تبعیدی‌ها و گردشگران تبدیل شده است. در

را در مقابل محله «اسلام‌گرای» فاتح قرار می‌دهند، در حالی که میدان بایزید فضای برخورد سکولارگراها و اسلامگرایان محسوب می‌شود. روایت‌های من از هر یک از این مکان‌ها این قبیل توصیف‌های تقلیل‌گرایانه را پیچیده می‌کند.

من، به جای چنین تحلیلی، بر اساس کار میدانی‌ام در استانبول از سال ۱۹۹۶ نشان می‌دهم که مجموعه‌ای از نیروها، اعمال و اشیاء پیوسته در تغییر — شبیه به مفهوم مسی^{۱۴} از مکان — دائماً هر مکان را تولید و اصلاح می‌کند. در هر مکانی در استانبول، زنانی که روسری به سر دارند به شیوه‌های مختلف جای خود را پیدا می‌کنند و جایشان به شیوه‌های مختلف معین می‌شود. به عقیده من، تفاوت‌های درون و مابین این مکان‌های روزمره شهری، جغرافیاهای به مراتب پیچیده‌تر و اغلب متناقض و ناپیوسته‌ای از سکولاریسم و اسلام را آشکار می‌کند و این جغرافیاهای مرزهای مشخصی را که اغلب نه تنها بین سکولارگرا و اسلام‌گرا بلکه بین سکولار و متدین نیز کشیده می‌شود، پیچیده می‌کند. این تحلیل حاکی از وجود چندگانگی در تلاش‌هایی است که برای توصیف فضاها و مکان‌ها، موضوع‌ها و ایدئولوژی‌هایی با چهارچوب مشخص که در بازنمایی‌های مدرن و ملی‌گرایانه و شرق‌شناسانه سکولار ضرورت یافته‌اند، صورت می‌گیرد.

< امر سکولار، امر دینی و امر روزمره

پژوهشگران اخیراً به بررسی مجدد سیاست و جغرافیاهای دین و سکولاریسم علاقه‌مند شده‌اند.^{۱۵} این علاقه تا حدی مبتنی بر بازگشت آشکار دین به عنوان نیرویی در سیاست و زندگی اجتماعی است و در عین حال، به بازنگری نظریه‌ها و فرضیاتی که مطالعه دین را هدایت کرده است و نیز عمدتاً به نهاد سکولارسازی مربوط می‌شود. با ادامه یافتن بحث‌ها درباره پس‌اسکولاریسم در نظریه و نقد در ترکیه، صحبت‌ها درباره سکولاریسم/پس‌اسکولاریسم با مسئله اسلام‌گرایی/پس‌اسلام‌گرایی گره خورده است. برخی پژوهشگران به پایان دستور کارهایی سیاسی اشاره می‌کنند که در تفسیری خاص از اسلام ریشه دارند و در مقابل، حوزه پیچیده‌تری از عمل سیاسی به‌ویژه در ارتباط با حزب حاکم عدالت و توسعه را مطرح می‌کنند. دیگران تا آنجا پیش می‌روند که به‌طور کلی از پایان اسلام سیاسی سخن می‌گویند.^{۱۶}

پژوهش طلال اسد درباره دین و سکولاریسم برای من در اندیشیدن به این ارزیابی‌های به ظاهر متناقض مفید است.^{۱۷} اسد در تحلیل نخست خود از دین و سپس از سکولار، تنوع این گروه‌ها را به لحاظ تاریخی و بافت اجتماعی



**صحنه پایانی بوشرا هم‌زمان بر روسری به عنوان شیئی مطلوب
دلالت می‌کند و نمی‌کند و حتی در همان زمان که سیاسی
بودن بدن زن به پایان می‌رسد، بار دیگر وجه سیاسی را بر
بدن او حک می‌کند**

در حال مرگ بود، جان می‌گیرد و موهای سیاه و پرپشت بوشرا را که از زیر روسری رها شده عاشقانه بو می‌کند. فیلم در حالی به پایان می‌رسد که یامان را با آمبولانس به بیمارستان می‌برند و بوشرا هنوز بدون روسری در همان نقطه زانو زده و هق‌هق گریه می‌کند.

این پایان‌بندی برخی از تماشاگران را به خشم آورد، چون از نظر آنها یک صحنه کشف حجاب سکولارگرا و استعماری بود. این صحنه یادآور نمونه‌های متعدد کشف حجاب اجباری دانشجویان جوان، هنگام ورود به دانشگاه در ترکیه امروز است. علاوه بر این، صحنه‌های علنی و معروف کشف حجاب در حکومت‌های استعماری را در ذهن زنده می‌کند، مانند صحنه‌های کشف حجاب زنان الجزایری توسط فرانسویان در اوج جنگ الجزایر. جای تعجب است که چنین فیلمی که قصد دارد آینده متفاوتی برای ترکیه ترسیم کند — آینده‌ای که در آن سیاست‌های متضاد سکولارگراها و اسلام‌گرایان جامعه را دوباره نکرده — با کشف حجاب قهرمان زن فیلم به پایان می‌رسد. بنابراین، فیلم به وعده خود وفا نمی‌کند، بلکه گویی می‌خواهد به تماشاگر القا کند که ارتباط و نزدیکی اجتماعی تنها در صورت برداشتن روسری ممکن است و تلویحا به این معناست که روسری مانع نزدیکی و همزیستی توأم با آرامش و حتی مانع حفظ هویت مدنی است که از ذات‌گرایی‌های دین و سکولاریسم فراتر می‌رود.

جالب‌تر این‌که صحنه پایانی بوشرا، در عین حال، زمانی است که بر مادیت روسری تأکید می‌شود. ما، در این صحنه پایانی، روسری را صرفاً به عنوان یک تکه پارچه می‌بینیم؛ در واقع، به عنوان شریان‌بندی که سرانجام جان یامان را نجات می‌دهد. هنگامی که روسری به شیء بودگی خود بازمی‌گردد، گویی معانی اسطوره‌ای و اهمیت ایدئولوژیکی که به آن تحمیل شده فرو می‌پاشد. با این حال، این فروپاشی تنها با برداشتن روسری در یک صحنه کشف حجاب بسیار تخیلی ممکن است، صحنه‌ای که تمرینی برای مسیر انقلاب فرهنگی برنهاد سکولارسازی محسوب می‌شود. صحنه پایانی بوشرا هم‌زمان بر روسری به عنوان شیئی مطلوب دلالت می‌کند و نمی‌کند و حتی در همان زمان که سیاسی بودن بدن زن به پایان می‌رسد، بار دیگر وجه سیاسی را بر بدن او حک می‌کند.

پیشنهاد دورین مسی این است که فضا را «تا اینجا به منزله هم‌زمانی داستان‌ها» تلقی کنیم. این پیشنهاد مستلزم آن است که فضا را به صورتی همواره در حال تولید و چندگانه محسم کنیم که مبنای تصور سیاسی جدیدی می‌شود. انگیزه من برای تحلیل سه مکان در استانبول چنین جست‌وجویی

مجموعه‌ای از پروژه‌ها (از جمله چند پروژه بسیار بحث‌انگیز)، میراث فرهنگی متنوع استانبول به منزله برخی از دلایل انتخاب این شهر به عنوان پایتخت فرهنگی اروپا در سال ۲۰۱۰ به نمایش درآمد. ۲۰۰ در روایت‌های متضاد از رواداری و ممانعت از ورود زنانی که روسری به سر دارند، سعی بر بازنمایی تاریخ پیچیده و صورت‌بندی‌های معاصر در استانبول است. فضاهای شهری استانبول همواره نتیجه وجوه مشترک و متعدد انواع فرایندها، مسیرها و روابطی است که به محورهای قدیم و جدید تفاوت — از جمله طبقه، قومیت، دین، و جنسیت — مربوط می‌شوند. با توجه به تقسیم‌بندی‌های سکولارگرا/اسلام‌گرا و مسئله روسری، همان‌گونه که آنا سکور گفته است، هیچ نظام پوشش واحدی به صورت یگانه و یکپارچه بر شهر استانبول حاکم نیست، بلکه در این شهر نظام‌های متعدد حجاب وجود دارد.

علاوه بر این، همان‌گونه که جغرافیدان‌های فمینیست از مدت‌ها پیش استدلال می‌کنند، تحلیل فضاهای روزمره ما را قادر می‌سازد که از برداشت‌های حکومت‌مدار روابط قدرت و سیاست فراتر برویم و در عوض به ما نشان می‌دهد که موضوع‌های جنسیتی چه سهمی در تولید سیاست دارند و چگونه با آن رقابت می‌کنند. تحلیل‌های دولت‌مدار نه تنها بر ممنوعیت حجاب، بلکه بر ادبیات مربوط به سکولاریسم نیز حاکم‌اند و آنها را تحریف می‌کنند. بعد از پژوهش‌های اخیر درباره ترکیه که به طور فزاینده به بررسی مسائل روزمره می‌پردازند، من این بحث را مطرح می‌کنم که مسائل روزمره مسائلی حساس‌اند، زیرا مرزهای امر سکولار و امر دینی روزبه‌روز و از طریق اعمال به‌ظاهر معمولی ساخته و حفظ می‌شوند، همان‌گونه که منززل می‌شوند، از آنها تخطی می‌شود و اصلاح می‌شوند.

در پایان، به فیلم بوشرا برمی‌گردم که تصاویرش نمونه کوچکی است از پویایی که من تحلیل کرده‌ام. صحنه پایانی بحث‌انگیز فیلم در میدانی بزرگ در استانبول روی می‌دهد که مانند بسیاری از پارک‌ها و میدان‌های دیگر در سراسر ترکیه، مجسمه بابیهتی از آتاتورک در آن نصب شده است. دو عاشق سرانجام زیر نگاه مراقب بنیان‌گذار جمهوری و پس از ایستادگی در مقابل خانواده‌ها و دوستان و حتی کارفرمایان خود، یکدیگر را ملاقات می‌کنند. ولی پایان تراژیک این ملودرام زمانی است که یامان چاقو می‌خورد. مهاجمان سه مرد جوان ناشناس و بی‌خانمان‌اند. این سه نفر که در سراسر فیلم ظاهر می‌شوند، مظهر سویه تیره استانبول و جوانان ازدست‌رفته بی‌خانمان، بیکار، و معتاد آن هستند. بوشرا در حرکتی نمایشی و اروتیک روسری خود را از سر برمی‌دارد و محکم روی زخم خونین ران یامان می‌بندد. روسری سفیدش بلافاصله به خون یامان آغشته می‌شود. یامان که همان چند لحظه پیش

2. Abu-Lughod, L. 2002. Do Muslim women really need saving? Anthropological reflections on cultural relativism and its others. *American Anthropologist* 104, no. 3: 783 – 90
3. Scott, J. 2007. *The politics of the veil*. Princeton, NJ: Princeton University Press
4. Secor, A.J. 2001. Towards a feminist counter-geopolitics: Gender, space, and Islamist politics in Istanbul. *Space and Polity* 5, no. 3: 191 – 211
5. Go'karıksel, B. 2001. Istanbul'un Ku'tlu'rel Haritasında Galleria, Akmerkez ve Capitol'un Yeri [Mapping Galleria, Akmerkez and Capitol in the cultural context of Istanbul]. *ToplumBilim* 14: 105 – 13
6. Go'le, N. 1996. *The forbidden modern: Civilization and veiling*. Ann Arbor, MI: The University of Michigan Press
7. başörtüsü
8. Dowler, L., and J. Sharp. 2001. A feminist geopolitics? *Space and Polity* 5, no. 3: 165 – 76. Ehrkamp, P. 2010. The limits of multicultural tolerance? Liberal democracy and media portrayals of Muslim migrant women in Germany. *Space and Polity* 14, no. 1: 13 – 32
9. Büsra, 2010, Directed by: Alper Caglar
10. C, ayır, K. 2007. *Islamic literature in contemporary Turkey: From epic to novel*. New York: Palgrave Macmillan
11. Yavuz, H., ed. 2006. *The emergence of a new Turkey: Democracy and the AK Party*. Utah: The University of Utah Press
12. Woodward, K., J.P. Jones III, and S.A. Marston. 2010. Of eagles and flies: Orientations toward the site. *Area* 42, no. 3: 271 – 80
13. Kofman, E., and L.J. Peake. 1990. Into the 1990s: A gendered agenda for political geography. *Political Geography Quarterly* 9: 313 – 36
14. Massey, D. 1994. *Space, place, and gender*. Cambridge: Polity
15. a. b. Kong, L. 2001. Mapping 'new' geographies of religion: Politics and poetics in modernity. *Progress in Human Geography* 25, no. 2: 211 – 33
16. Dag'ı, I. 2004. Rethinking human rights, democracy, and the West: Post-Islamist intellectuals in Turkey. *Critique: Critical Middle Eastern Studies* 13, no. 2: 135 – 51
17. Asad, T. 1993. *Genealogies of religion: Discipline and reasons of power in Christianity and Islam*. Baltimore, MD: Johns Hopkins University Press
18. O'Neil, M.L. 2008. Being seen: Headscarves and the contestation of public space in Turkey. *European Journal of Women's Studies* 15, no. 2: 101 – 15
19. Navaro-Yashin, Y. 2002. *Faces of the state: Secularism and public life in Turkey*. Princeton, NJ: Princeton University Press
20. Go'ktu'rk, D., L. Soysal, and I' Tu'reli. 2010. *Orienteering Istanbul: Cultural capital of Europe?* New York and London: Routledge
21. Mills, A. 2010. *Streets of memory: Landscape, tolerance, and national identity in Istanbul*. Athens, GA: The University of Georgia Press

برای رسیدن به یک تصور جدید فضایی-سیاسی است. داستان‌های استانبول محدودیت‌های مشاهده این شهر را از پشت منشور دوگانه‌انگاری سکولارگرا و اسلام‌گرا تصویر می‌کند. ولی این بررسی اهمیت ساخت‌های فضایی جنسیتی امر سکولار و امر دینی و علاوه بر آن به هم‌ریختگی و ناپایداری آنها را در مکان‌های روزمره و از مکانی به مکان دیگر نشان می‌دهد. در یک زمان و یک مکان، به نظر می‌رسد که فضای سکولار کاملاً مخالف دینداری و زهدی است که آشکارا و علنی از طریق روسری ابراز می‌شود. به نظر می‌رسد که فضای سکولار پایدار و ثابت است و مظهرش مجسمه آتاتورک است که شهروندان را زیر نظر دارد، نگهبانی است که زنی را از ورود به دانشگاه منع می‌کند، دروازه‌های عظیم دانشگاه استانبول است و فروشنده‌ای است که در یک مرکز خرید به زنی که روسری به سر دارد خدمات ارائه نمی‌دهد. ولی در زمان و مکانی دیگر، مثلاً در خیابان‌های محله فاتح، مرزهای فضاهای سکولار و دینی و معنی آنها به دلیل تعداد زیاد روسری‌ها ناپایدار به نظر می‌رسد و تفاوت‌ها مدام تغییر می‌کند.

زنان در کانون فرایند جاری متمایز کردن و واژگون کردن فضاهای سکولار و اسلامی قرار دارند. بدن و اعمال زنان کارزار استقرار و بازتولید ایدئولوژی‌های لائیک و اسلامی می‌شود. بدن زنان، در حرکت از این سو به آن سوی شهر، ساخت‌های فضایی جنسیتی و لائیک مانند و دینداری علنی را به نمایش درمی‌آورد. علاوه بر این، زنان تضاد میان فضاهای سکولار و اسلامی را بر هم می‌زنند و فضاهای مخالف و ناپیوسته‌ای خلق می‌کنند که آنها را می‌توان پاساسکولار و پاساسلامی توصیف کرد. تجربه‌های روزانه زنان از فضاهای مختلف شهری در خلق ذهنیت آنها نیز مؤثر است. زنی که روسری به سر دارد شاید در مرکز خرید آکمرکز احساس کند نادیده گرفته شده است و تعلق خود را به این فضا از طریق قابلیت‌هایش در مصرف کردن ثابت کند، ولی در خیابان‌های محله فاتح با جمعیت قاطی شود، در یک سازمان حقوق بشر داوطلبانه فعالیت کند، یا در میدان بایزید پرچمی ضدامپریالیستی به دست بگیرد. در جغرافیای فمینیستی، به جنسیت در وجوه مشترک نژاد، طبقه، قومیت، و جنس بسیار توجه شده است. ۲۱ آنچه کمتر مورد بررسی قرار گرفته نقش زنان به عنوان تولیدکنندگان فضاهای مخالف دین و سکولاریسم است و همین‌طور نقش آنان در تولید صورت‌بندی‌های جغرافیایی ناپیوسته از موضوع و ایدئولوژی. در چنین صورت‌بندی‌هایی، یعنی در مادیت و اعمال واقعی فضاهای روزمره است که می‌توانیم امکانات سیاسی متغیر را بیابیم.

پانویس

1. Alloula, M. 1986. *The colonial harem*. Minneapolis, MN: The University of Minnesota Press



امیلی پلوتن
مترجم: سهیلا جعفری

اینک مطلب

«ما با دیگران طراحی می‌کنیم نه برای دیگران»

امیلی پلوتن «برای راه‌اندازی یک برنامه آموزشی به منطقه روستایی و بسیار فقیر «برتی کانتی» در ایالت کارولینای شمالی رفت. هدف از این برنامه آموزشی بهبود سیستم آموزشی مدرسه و در عین حال بهبود شرایط زندگی مردم منطقه بود. او کلاسی به نام «طراحی و ساخت کارگاه اچ» را راه‌اندازی کرد. اساس کار در این کلاس این بود که ذهن و جسم دانش‌آموزان دبیرستانی به کار گرفته شود تا با طراحی خلاقانه شهری، چهره این منطقه فقیرنشین تغییر کند. هدف این برنامه آموزشی این است که آموزش و پرورش تبدیل به چرخ محرکه بزرگی برای توسعه جامعه شود. در این ویدئو او از تجربه‌اش در این کارگاه می‌گوید.

این داستان یه جایی است که حالا دیگه من به آن می‌گویم خانه. این داستانی از آموزش عمومی و جوامع روستایی است، و این که چه طرحی توانایی آن را دارد که هر دو آن‌ها را بهتر کند. خُب این شهرستان «برتی کانتی» است که در کارولینای شمالی در ایالات متحده قرار دارد. برای این که به شما ایده‌ای از این که برتی کانتی کجاست، بدهم؛ خُب این کارولینای شمالی است، و اگر این را بزرگ‌نمایی کنید، برتی کانتی در شرق ایالت قرار دارد. حدود دو ساعت رانندگی از «رالی» فاصله دارد. این‌جا خیلی تخت و باتلاقی است و بیشتر، زمین‌های کشاورزی است. در این منطقه ۲۰ هزار نفر خانه دارند که به‌شکلی پراکنده در منطقه توزیع شده‌اند. تنها ۲۷ نفر در هر مایل مربع زندگی می‌کنند که حدود ۱۰ نفر در هر کیلومتر مربع می‌شود.

برتی کانتی یه جایی است که حالا دیگه من به آن می‌گویم خانه. این داستانی از آموزش عمومی و جوامع روستایی است، و این که چه طرحی توانایی آن را دارد که هر دو آن‌ها را بهتر کند. خُب این شهرستان «برتی کانتی» است که در کارولینای شمالی در ایالات متحده قرار دارد. برای این که به شما ایده‌ای از این که برتی کانتی کجاست، بدهم؛ خُب این کارولینای شمالی است، و اگر این را بزرگ‌نمایی کنید، برتی کانتی در شرق ایالت قرار دارد. حدود دو ساعت رانندگی از «رالی» فاصله دارد. این‌جا خیلی تخت و باتلاقی است و بیشتر، زمین‌های کشاورزی است. در این منطقه ۲۰ هزار نفر خانه دارند که به‌شکلی پراکنده در منطقه توزیع شده‌اند. تنها ۲۷ نفر در هر مایل مربع زندگی می‌کنند که حدود ۱۰ نفر در هر کیلومتر مربع می‌شود.

برتی کانتی نه تنها یک منطقه روستایی است بلکه به شکل باور نکردنی فقیر است. این فقیرترین منطقه در ایالت کارولینای شمالی است. از هر سه کودک، یکی از آنها در فقر زندگی می‌کند و نمونه بارز یک «زاغه روستایی» به شمار می‌رود. اقتصاد آن بیشتر برپایه کشاورزی است. پنبه و توتون بزرگ‌ترین محصولات آن هستند و ما به بادام‌زمینی برتی کانتی بسیار مفتخریم. بزرگ‌ترین کارفرمای این منطقه کارخانه تولید کننده فرآورده‌های مرغی «پردو» است و «ویندزور» مرکز این منطقه است. این نقطه از ویندزور که الان به آن نگاه می‌کنید مثل «میدان تایمز»، محل زندگی فقط دوهزار نفر است و مانند بسیاری از شهرهای کوچک دیگر طی سال‌ها خالی از سکنه شده. در آن‌جا ساختمان‌های خالی، بدون استفاده و نیازمند تعمیر بیشتر از ساختمان‌هایی هستند که مردم در آنها زندگی می‌کنند. می‌توانید تعداد رستوران‌های شهر را با انگشتان یک دست بشمارید. «کباب بانی» رستوران مورد علاقه من هست. اما در تمامی منطقه یک قهوه‌خانه وجود ندارد، هیچ کافی تتی نیست، هیچ سینما و کتاب‌فروشی وجود ندارد و حتی یک فروشگاه «وال‌مارت» هم نیست.

برتی کانتی نمونه بارزی از افولی مناطق روستایی آمریکایی است. ما این داستان را در همه جای کشور و حتی خارج از مرزهای آمریکا دیده‌ایم. ما نشانه‌های بیماری را می‌دانیم. این میدان تهی از سکنه‌ای است از یک شهر کوچک. این مرکز شهر است که تبدیل به شهر ارواح شده. فرار مغزها... جایی که همه افراد تحصیل کرده و کسانی که شرایط ترک آن‌جا را دارند، می‌روند و هرگز بر نمی‌گردند. جایی که وابسته به یارانه‌های کشاورزی است، عملکرد مدرسه‌ها ضعیف است، نرخ فقر بالاتر از مناطق شهری است و هیچ استثنایی در مورد برتی کانتی وجود ندارد. شاید بیشترین مشکلی که با آن دست و پنجه نرم می‌کنند، مانند خیلی از جامعه‌های مشابه دیگر، این است که هیچ

می‌کنیم، نه برای دیگران.» در این مورد، هنگامی که ما تمرکز بر طرح‌های بشردوستانه داریم، دیگر این طراحی برای یک کارفرما نیست. طراحی برای مردم است و اجازه دادن به راه‌حل‌های مناسب که از درون سیستم پدیدار شوند.

زمانی که ما برای این کار دعوت شدیم در سانفرانسیسکو مستقر بودیم و در طی سال ۲۰۰۹ در حال رفت و آمد به آنجا بودیم. تقریباً نیمی از وقت‌مان را در برتی‌کانتی می‌گذرانیدیم. هنگامی که می‌گویم «ما»، منظورم پروژه «اچ» است. اما به‌طور ویژه منظورم خودم و شریکم «متیو میلر» است که معمار و سازنده فروشگاه از نوع «مک گروی» است. خوب، سریع بریم جلو تا به امروز. و حالا ما در آنجا زندگی می‌کنیم. در این تصویر از عمد سر متیو را بریدم، به خاطر این ژاکت. اگر بفهمد که من این عکس را استفاده کردم من را می‌کشد. این ایوان جلوی خانه ماست. ما اینجا زندگی می‌کنیم. ما اینجا را خانه می‌نامیم. طی این سال که ما بسیاری از وقت‌مان را صرف پرواز به آنجا می‌کردیم، فهمیدم که عاشق این منطقه شده‌ایم، مردم و کاری که توانایی آن را داریم در منطقه‌ای روستایی مثل برتی‌کانتی به‌عنوان طراح و سازنده انجام دهیم. کاری که هر جایی نمی‌توانی انجام دهی. اینجا فضا برای تجربه کردن، گسترش و آزمایش وجود دارد. ما حمایت بی‌نظیر دکتر زولینگر را داریم و علو و اصالتی که در خاکی که زیر ناخن‌های انگشتانت موقع کار می‌رود، وجود دارد.

اما فراتر از دلایل شخصی ما برای بودن در این‌جا، نیاز بیش از حدی است که در منطقه هست. خلاء کاملی در نوآوری سرمایه‌دربرتی‌کانتی وجود دارد. حتی یک معمار مجاز در کل منطقه موجود نیست. ما فرصت آن را دیدیم که طرح‌هایی را به‌عنوان ابزاری دست‌نخورده به آنجا بیاوریم، چیزی که برتی‌کانتی نداشت و این که به‌شکلی، پیش‌گام در نوع جدیدی از ابزار در جعبه ابزار خود باشد. هدف‌های اولیه با همکاری دکتر زولینگر - که دلیل آنجا بودن ماست - تبدیل به طرح‌های کاربردی در سیستم آموزش و پرورش عمومی شد. اما بیش از آن، ما فهمیدیم که برتی‌کانتی به‌عنوان یک جامعه، نیاز مبرمی به دیدگاه تازه‌ای از غرور، ارتباطات و نوآوری‌های سرمایه‌ای دارد که کمبود آنها بسیار زیاد بود. بنابراین، هدف تبدیل به طرحی شد که برای

از نگاه نژادی، حدود ۶۰ درصد مردم ساکن در این منطقه آمریکایی - آفریقایی تبار هستند. اما چیزی که در مدرسه‌های دولتی اتفاق می‌افتد این است که بیشتر کودکان ممتاز سفیدپوست به آکادمی خصوصی «لورانس» می‌روند، بنابراین، دانش‌آموزان مدرسه‌های دولتی حدود ۸۶ درصد آمریکایی - آفریقایی تبار هستند. این تفاوت بسیار فاحش را می‌توانید در لیست تازه فارغ‌التحصیلان که در روزنامه محلی منتشر شده ببینید. خوب می‌توان گفت که سیستم آموزش و پرورش دولتی در برتی‌کانتی در حال تقلاست. در واقع هیچ نظامی برای ارزیابی آموزگاران وجود ندارد و تنها ۸ درصد از کل جمعیت منطقه مدرک لیسانس و یا بالاتر دارند. هیچ میراث و سابقه‌ای از تحصیلات هم وجود ندارد. در حقیقت، دو سال پیش تنها ۲۷ درصد از همه دانش‌آموزان کلاس سوم تا هشتم، استانداردهای ایالتی را برای هر دو درس انگلیسی و ریاضی گذراندند.

به نظر می‌رسد که من تصویر تیره و غم‌افزایی از این منطقه ارائه کردم، اما وعده می‌دهم که خبرهای خوب هم هست. به نظر من، یکی از بزرگ‌ترین دارایی‌های برتی‌کانتی در حال حاضر این مرد است: او دکتر «چپ زولینگر» است که براساس علاقه شخصی دکتر «زد» شناخته می‌شود. او در سال ۲۰۰۷ به‌عنوان ناظر و متصدی جدید برای اصلاح سیستم آموزشی ناکارآمد منطقه تعیین شد. او پیش از این در «چارلستون» کارولینای جنوبی و سپس در «دنور» کلرادو بوده است. کارش را با تعدادی از نخستین مدرسه‌های ویژه با بودجه دولتی در اواخر دهه ۸۰ در ایالات متحده آغاز کرد. او یک انسان باهوش و ساختارشکن با افکار نوین است و دلیل این‌که امروز من در آنجا زندگی و کار می‌کنم، اوست. در فوریه سال ۲۰۰۹ دکتر زد از ما یعنی پروژه «اچ» (طراحی برای بشریت، زیستگاه، بهداشت و شادی) که یک سازمان طراحی غیرانتفاعی است و من آن را تاسیس کردم، دعوت کرد که به برتی‌کانتی برویم و با او برای اصلاح مدرسه‌های این حوزه مشارکت کنیم و طرحی برای اصلاح سیستم آنها ارایه دهیم. او ما را به‌طور خاص دعوت کرد چرا که ما شیوه‌های بسیار ویژه از فرایند طراحی داشتیم: طراحی راه‌حل‌های مناسب برای مکان‌هایی که به‌شکل معمول دسترسی به خدمات طراحی یا نوآوری‌های سرمایه‌ای ندارند. ما به‌شکل ویژه ۶ دستورالعمل طراحی را استفاده می‌کنیم که شاید مهم‌ترین آنها بند ۲ باشد: «ما با دیگران طراحی



آموزش و پرورش قابل اعمال باشد. اما باید می‌فهمیدیم که چگونه آموزش و پرورش را تبدیل به چرخ محرک بزرگی برای توسعه جامعه کنیم.

برای این کار ما سه دستاورد مختلف برای برخورد طراحی و آموزش را انتخاب کردیم. باید بگوییم که این سه مورد را ما در برتی‌کانتی انجام دادیم، اما من بسیار مطمئنم که آنها برای خیلی جوامع روستایی دیگر در سراسر آمریکا و شاید فراتر از آن قابل اجراست. نخستین مورد از این سه دستاورد، طراحی برای آموزش و پرورش است که سراسرترین و روشن‌ترین برخورد بین آموزش و طراحی به‌شمار می‌رفت. این ساخت و سازهای فیزیکی برای بهبود بخشیدن به فضاها، مواد و تجربه‌ها برای آموزگاران و دانش‌آموزان و در واکنش به کلاس‌های درس سیار، کتاب‌های درسی منسوخ شده و مصالح بی‌کیفیتی که این روزها مدرسه‌ها را با آنها می‌سازند، بود. خوب، این‌جا محلی برای انجام چندین کار متفاوت بود. گام نخست، بازسازی آزمایشگاه‌های کامپیوتری بود. به‌شکل سنتی، آزمایشگاه‌های کامپیوتری به‌ویژه در مدرسه‌هایی با عملکرد ضعیف مانند برتی‌کانتی، جایی که باید هر دو هفته یک‌بار نمره بدهید، آزمایشگاه کامپیوتر به روش مته - کشتن (تکرار زیاد و جداسازی بیش از حد مهارت‌ها)، تجهیزاتی برای آزمون‌ها به‌شمار می‌روند. شما وارد می‌شوید، رو به دیوار می‌نشینید، آزمون را می‌دهید و آزمایشگاه را ترک می‌کنید. خوب ما می‌خواستیم که به شیوه‌ای آن را تغییر دهیم که دانش‌آموزان رویکردی جدید به تکنولوژی داشته باشند. فضای شاداب و اجتماعی ایجاد کنیم که بیشتر از آن استفاده شود و قابل دسترس‌تر باشد. هم‌چنین امکانی را برای آموزگاران فراهم کنیم که از این فضاها برای آموزش مبتنی بر تکنولوژی استفاده کنند. خوب این آزمایشگاه در یک دبیرستان قرار دارد و مدیر دبیرستان عاشق این اتاق است. هر بار که بازدیدکننده‌ای دارد، اولین محلی که او را می‌برد این‌جاست.

گام بعدی، سیستم «زمین آموزشی» است که با همکاری برخی از آموزگاران ایجاد شده و به آن «چشم‌انداز» آموزشی می‌گویند. این اجازه می‌دهد که

دانش‌آموزان دبستانی درس‌های اصلی را از راه بازی و فعالیت‌های کودکانه، دویدن به اطراف و فریاد زدن یاد بگیرند. در این بازی که می‌بینید کودکان در حال انجام آن هستند، آنها ضرب را از راه بازی «مرا تطبیق بده» یاد می‌گیرند. در بازی «مرا تطبیق بده» شما کلاس را به دو تیم تقسیم می‌کنید. هر تیم در یک طرف زمین بازی قرار می‌گیرند و آموزگار یک قطعه گچ برمی‌دارد و یک عدد روی یکی از حلقه‌های لاستیک می‌نویسد. سپس یک مشکل ریاضی را می‌پرسد برای مثال، چهار چهارتا می‌شود چند تا؟ و سپس یک دانش‌آموز از هر تیم برای مسابقه می‌آید. تا این‌که چهار ضرب در چهار می‌شود ۱۶ و حلقه‌ای که روی آن ۱۶ نوشته را پیدا کند و روی آن بنشیند. هدف نشستن تمامی افراد تیم شما روی یکی از حلقه‌های لاستیکی است و سپس تیم شما برنده خواهد بود. تاثیر یادگیری در زمین‌بازی بسیار تعجب‌آور و شگفت‌انگیز بوده است. برخی از این کلاس‌ها و آموزگاران نمره‌های آزمون بالاتری به دانش‌آموزان داده‌اند و راحتی بیشتری مواد، به‌ویژه با پسرچه‌ها که بیرون می‌روند و بازی می‌کنند و از این‌که عدد دو رقمی را ضرب کنند و اهمه‌ای ندارند. هم‌چنین آموزگاران توانایی آن را دارند که این‌ها را به‌عنوان ابزار ارزیابی برای سنجش بهتر دانش‌آموزان خود برای درک مواد نو به‌کار گیرند. در این نوع تدبیر برای آموزش، فکر می‌کنم مهم‌ترین مساله، داشتن مالکیت مشترک برای راه‌حل‌ها با آموزگاران است، به‌شکلی که آموزگاران انگیزه و تمایل به استفاده از این تدابیر را دارند. خوب، این آقای «پری»، معاون سرپرست پروژه است. او در یکی از روزهایی که آموزگاران را آموزش می‌دادیم آمد و ۵ دور بازی "مرا تطبیق بده" را پشت سر هم برد و خیلی هم به خودش مفتخر بود.

دومین دستاورد، طراحی دوباره خود سیستم آموزش بود. این از همه پیچیده‌تر است. این نگاهی به سطح سیستم آموزشی می‌کند که چگونه اداره و اجرا شده و چه چیزی برای چه کسی در آن ارایه می‌شود. در بسیاری از موارد تغییر خیلی زیادی ایجاد نمی‌شود. این شرایطی را ایجاد می‌کند که براساس آن، تغییر ممکن خواهد بود و برای تغییر نیاز به مشوق‌هایی است که بگوید در

آموزشی است که پادزهری برای کلاس‌های کسل‌کننده، خشک و کلامی به‌شمار می‌رود که بسیاری از مدرسه‌های منطقه از آن به ستوه آمده‌اند. این مشارکتی فعال و پرتکاپوست، نیاز به تعامل فعال دارد و به کودکان اجازه می‌دهد که تمامی موضوع‌های آموزشی را به شیوه واقعی به‌کار گیرند. ما شروع کردیم به فکر کردن درباره این که از کارگاه‌های آموزشی و به طور خاص، از کارگاه آموزشی چوب و فلز چه می‌خواهیم. از دید تاریخی، این کارگاه‌ها برای کودکانی که قصد به کالج رفتن نداشتند ایجاد شده بود. این یک مسیر آموزش حرفه‌ای به‌شمار می‌رفت و یک کلاس کار بود. این کلاس کارگران ساده بود. پروژه به چیزهایی مثل این فکر می‌کرد: «بیابید یک فقس پرنده برای مادران برای کریسمس بسازید.» در دهه کنونی، تعداد زیادی از بودجه‌های مربوط به کارگاه‌های آموزشی به‌شکل کامل برداشته شده‌اند.

ما فکر کردیم چه می‌شود اگر کارگاه‌های آموزشی را دوباره برگردانیم. اما این بار پروژه‌ها پیرامون نیازهای جامعه جهت داده شوند و برپا کردن کارگاه‌های آموزشی با روند انتقادی و تفکر طراحی خلاق بیشتر در فرایند کاردر کارگاه باشد. ما به این فکر به شکل ایده مبهمی نگاه کردیم و سال گذشته با دکتر زالینگر از نزدیک روی نوشتن این طرح به‌عنوان پیشنهادی برای یک برنامه آموزشی یک‌ساله، از سطح دبیرستان تا گروه تازه واردان به کالج کار کردیم. این برنامه ۴ هفته دیگر شروع می‌شود. در آخر تابستان گذشته، شریکم متیو و من فرایند دشوار و کاملاً پیچیده دریافت تایید آن به‌عنوان آموزگاران دبیرستان و اجرای واقعی آن را طی کردیم. طرح به این شکل خواهد بود:

در طی دو نیم سال تحصیلی پاییز و بهار، دانش‌آموزان هر روز سه ساعت در کارگاه ۴۲۰ متر مربعی ما وقت صرف می‌کنند. در طی این مدت آنها هر کار مختلفی را انجام می‌دهند؛ از بیرون رفتن و تحقیقات مردم‌نگاری و یا یافتن چیزی که نیاز دارند، برگشتن به کارگاه و فکر کردن برای تجسم طراحی برای

جوامع روستایی تغییر در درون سیستم‌های آموزشی آسان است. پس برای ما، این یک کمپین گرافیک عمومی به نام «اتصال برتی» بود. در این جا هزاران نقطه آبی رنگ در سراسر کشور هست و این برای صندوق مالی بود که در مدرسه‌ها، بخش‌داری‌ها می‌بایست یک کامپیوتر رومیزی و یک باند اینترنتی در هر خانه‌ای با یک کودک در نظام مدرسه عمومی قرار دهند. حالا باید بگوییم در واقع تنها ۱۰ درصد از خانه‌ها اینترنت دارند و تنها جایی که WiFi (تکنولوژی برای تبادل داده‌ها به‌شکل بی‌سیم) دارد در ساختمان مدرسه‌ها و یا در رستوران «مرغ سوخاری بوجانگل»- که من زیاد کنار آن چمپاتمه زدم تا کار کنم- است. گذشته از این، مردم هیچ‌انزده و متعجب بودند که این نقطه‌های آبی رنگ که در سراسر کشور دیده می‌شوند چه هستند. این از سیستم مدرسه‌ها خواسته بود پیش‌بینی و تصور کند که طرح چگونه می‌تواند کاتالیزوری برای ارتباط بیشتر با جامعه باشد. این از مردم می‌خواهد که به کنار مدرسه‌ها بروند و در باره این که چگونه می‌توانند نقشی را برای توسعه و گسترش جامعه خود برعهده بگیرند، فکر کنند. اولین گروه کامپیوترها اواخر همین تابستان نصب شدند. ما به دکتر زالینگر کمک می‌کنیم تا استراتژی پیرامون چگونگی ارتباط ما با کلاس‌های درس و خانه‌ها برای گسترش یادگیری فراتر از درس مدرسه تهیه کند.

و سومین دستاورد که بیشتر از همه در باره آن هیجان زده‌ام و در حال حاضر روی آن کار می‌کنیم، «طراحی برای یادگیری» است. طراحی برای یادگیری یعنی در واقع ما می‌توانیم طراحی را در مدرسه‌های دولتی آموزش دهیم، نه این که اساساً طراحی برای آموزش دادن باشد. نه این که برای مثال، بگوییم «بیاید با ساختن یک موشک، فیزیک را یاد بگیریم» بلکه دانش طراحی و تفکر را با مهارت‌های واقعی ساخت و ساز همراه کرده و آن را در جهت هدف جامعه محلی سوق می‌دهد. همچنین به معنای این است که طراحان، دیگر مشاوران نیستند، بلکه ما آموزگار و مسوول رشد خلاقیت و نوآوری‌های سرمایه‌ای برای نسل آتی هستیم. آن چه این طرح پیشنهاد می‌کند چهارچوب



مفهومی که ممکن است جواب دهد. آنها در کارگاه به‌شکلی واقعی طرح‌ها را آزمایش می‌کنند، آنها را می‌سازند، نمونه‌سازی می‌کنند و می‌فهمند که آیا قصد دارند روی آن دوباره کارکنند و آن را اصلاح کنند. سپس در طول تابستان به آنها یک شغل برای تابستان پیشنهاد می‌شود. به آنها به‌عنوان کارکنان پروژه «اچ» دستمزد داده می‌شود و به‌عنوان کارگران ساختمانی برای انجام این پروژه‌ها برای جامعه با ما هستند. اولین پروژه که تابستان سال آینده ساخته خواهد شد، یک بازار محصولات کشاورزی سرباز در مرکز شهر است. به‌دنبال آن پناهگاه اتوبوس برای سیستم اتوبوس‌رانی مدرسه‌ها در سال دوم و تعمیرات خانه‌های سالمندان در سال سوم خواهد بود. این‌ها پروژه‌های قابل دیدن واقعی هستند که امیدوارم دانش‌آموزان به آن اشاره کرده و بگویند، "من این را ساختم و به آن افتخار می‌کنم."

مایلم که سه نفر از دانش‌آموزان ما را ببینید. این «رایان» است و ۱۵ سال سن دارد. او عاشق کشاورزی است و می‌خواهد آموزگار دبیرستان شود. می‌خواهد به کالج برود ولی قصد دارد دوباره به برتی کانتی برگردد چون خانواده‌اش اهل آن‌جا هستند. اوبسیار تمایل دارد که چیزهای خوبی را که از این مکان گرفته به آن برگرداند. چیزی که ممکن است کارگاه «اچ» به او پیشنهاد کند راهی برای توسعه مهارت‌هایش است که شاید بتواند به اخلاقی‌ترین شکل، آن‌چه را از این‌جا گرفته به آن برگرداند.

این «اریک» است. او در تیم فوتبال بازی و در مسابقه‌های دوچرخه سواری روی زمین خاکی شرکت می‌کند. می‌خواهد معمار شود. کارگاه «اچ» به او راهی را پیشنهاد می‌کند که بتواند مهارت‌های خود را به‌عنوان یک معمار گسترش دهد؛ هر چیزی از طرح اولیه تا کارهای چوبی و فلزی و این‌که چگونه برای به‌دست آوردن یک مشتری تحقیق کند.

و این «آنتونی» است. او ۱۶ ساله است و عاشق شکار، ماهی‌گیری، در فضای باز بودن و انجام هر کاری با دست‌هایش. کارگاه «اچ» فکر می‌کند به‌دلیل چنپ و جوش زیاد، او می‌تواند ادامه تحصیل دهد. به جنگل‌داری علاقه‌مند است اما هنوز مطمئن نیست. اگر قصد نداشته باشد که به کالج برود مهارت‌های صنعتی مربوطه را خواهد داشت.

چیزی که طراحی و ساختمان واقعا به سیستم آموزش دولتی ارایه می‌کند با کلاس‌های درسی متفاوت است. این ساختمان در مرکز شهر که شاید

تبدیل به بازار محصولات کشاورزی آینده ما شود، حالا کلاس درس است. دانش‌آموزان باید به محله‌ها بروند و از همسایه‌ها بپرسند که چه نوع مواد غذایی را، از کجا و چرا می‌خرند. این تکلیف درسی آنهاست. در پایان تابستان، وقتی که آنها بازار محصولات کشاورزی را ساختند و آن را برای عموم باز کردند، مراسم بریدن ربان و افتتاح پروژه برگزار می‌شود. این امتحان نهایی است و برای این جامعه، چیزی که طراحی و ساختمان به آنها ارایه می‌دهد چیزی واقعی است؛ پیشرفت واقعی و قابل مشاهده. هر سال یک پروژه داریم که این نوجوانان را به بزرگ‌ترین دارایی و منبع دست نخورده برای آینده‌ای نو تبدیل می‌کند.

ما می‌دانیم که کارگاه «اچ»، به‌ویژه در سال اول آن، یک کار کوچک است؛ ۱۳ دانش‌آموز، دو آموزگار و فقط یک پروژه در یک محل. اما ما فکر می‌کنیم چیزی مثل این در سایر مناطق هم مناسب خواهد بود. من بسیار به قدرت کارهای کوچک اعتقاد دارم. انجام کارهای بشردوستانه در مقیاس جهانی بسیار دشوار است زیرا وقتی که موضوع را به این اندازه بزرگ می‌کنید توانایی نگاه کردن به مردم به‌عنوان فرد را از دست می‌دهید.

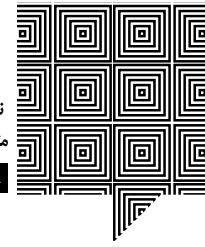
در آخر، طراحی خود یک فرآیند آموزشی مداوم، برای مردمی که ما برای‌شان کار می‌کنیم و آنها برای ما به‌عنوان طراح کار می‌کنند، است. طراحان! ببینید با این موضوع روبه‌رو شویم که ما نیازمندیم خومان را دوباره اختراع کنیم. ما نیازمندیم نیازمندیم دوباره خودمان را پیرامون مسایل مهم آموزش دهیم. ما نیازمندیم خارج از محیط امن خود کار کنیم. ما نیازمندیم در خلوت خود، شهروند بهتری باشیم.

با این‌که این داستان بسیار کوچکی است، ما امیدواریم بیان‌گر گامی درست در جهت آینده جامعه‌های روستایی، آینده آموزش عمومی و شاید برای آینده طراحی باشد.

پانویس

۱. (میدانی مشهور در نیویورک)

Permission to republish granted under Creative Commons License.
Designer Emily Pilloton moved to rural Bertie County, in North Carolina, to engage in a bold experiment of design-led community transformation. She's teaching a design-build class called Studio H that engages high schoolers' minds and bodies while bringing smart design and new opportunities to the poorest county in the state.



شهرهایی بدون خشونت برای زنان

طرح منطقه‌ای «شهرهایی عاری از خشونت برای زنان، شهرهایی امن برای همگان» از سوی صندوق حمایت از زنان سازمان ملل متحد (یونیفم) ارائه شد و در برزیل و مخروط جنوبی آمریکای لاتین در سطح منطقه‌ای اجرا شد. در این طرح بر مشارکت زنان در طراحی فضای شهری تأکید شده است.

< بازگشت به فضاهای عمومی

منطقه‌ای اسپانا، قانون اول مسابقه تاسیسات شهری: حقوق زنان در استفاده و بهره‌مندی از شهر، ۲۰۰۹)

مارتا تیرینا فعال حمایت از حقوق زنان و خواهر رومینا تیرینا می‌گوید: من می‌خوام این ژست، این نوع فعالیت در جاهای دیگر هم مثل خوخوانی، توکومان و خیلی جاهای دیگر هم اعمال بشه تا همه رومینا بدونن که اونا واقعا امکان استفاده و بهره‌مندی از فضاهای عمومی رو دارن. («من هم مثل تو هستم» برنده مسابقه تاسیسات شهری در پارک اسپانا، رزاریو، شد).

ما اهمیت بازسازی فضایی عمومی رو فهمیدیم، فضایی شبیه به میدون فراموش شده تو شهر که آخر هفته‌ها مردا اونجا جمع می‌شن تا مشروب دور هم بخورن. ما فهمیدیم برای باهم بودن باید به زمان و مکان یه جون دوباره بخشید و این موضوع از اهمیت اساسی برخورداره (بازار منطقه‌ای دوستان ۲۰۰۹)، این که نیاز هر انسانی اینه که مکانی باشه تا بتونه اونجا رو با دخترا، پسر، پیرا و جوونا مشترکا استفاده کنه.

(ارائه کتاب «ما زنانی که تاریخ را می‌سازیم») «همه ما امروز برای معرفی کتاب ما زنانی که تاریخ را می‌سازیم این جا دور هم جمع شدیم، این کتاب حاصل مسابقه‌ای است که امسال برگزار شد و در اون ۴۵ داستان به‌ثمر رسید، ۴۵ روایت از صداها و قالب‌های مختلف.

ما زن‌ها فکر می‌کنیم بهترین راه برای تغییر این واقعیت اینه که تو محله‌ها مون مشارکت فعال داشته باشیم. هدف ما اینه که بتونیم یه ظرفیتی برای کار ایجاد کنیم تا ما زن‌ها، کارمندا ی بخش عمومی و به‌طور کلی جامعه، بتونیم فضای عمومی رو مال خودمون کنیم تا همسایه‌ها، موبسات زنان و شهرداری بتونن در این فضاها وقت‌هایی رو برا ملاقات و حرف‌زدن با همدیگه صرف کنن.

< بازشناسی و بهره‌مندی از شهرمان

ویوی آنا کروئل، از برگزارکنندگان گروه شهرهایی عاری از خشونت برای زنان می‌گوید: من ازش خوشم اومد چون یه جاهایی تو شهر بود من تا حالا ندیده بودم. ما جاهای مختلف رو رفتیم دیدیم مثل: رودخونه، پارک استقلال، ما از کنار فلوریدا، پارک آلیب و جاهای مختلف رد شدیم. این که جاهایی رو که من نمی‌شناختم رو مشترکا استفاده می‌کردیم خیلی خوب بود و برای من تجربه تازه‌ای بود.

این ویدئو در ارتباط با یک طرح آزمایشی است که از سوی مرکز تبادل و خدمات در مخروط جنوبی آرژانتین، شبکه زنان و اسکان در آمریکای لاتین در منطقه غربی شهر رزاریو، آرژانتین، در سال‌های ۲۰۰۷، ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ در چارچوب طرح یونیفم-آسید، «شهرهایی عاری از خشونت برای زنان، شهرهای امن برای همگان» اجرا شد.

برگزارکنندگان گروه شهرهایی عاری از خشونت برای زنان، کارمندان شهرداری رزاریو و گروه مرکز تبادل و خدمات در مخروط جنوبی آرژانتین بودند.

< ایجاد تغییر در فضاهای عمومی

استلا ماریس گیتن، یکی از برگزارکنندگان گروه شهرهایی عاری از خشونت برای زنان می‌گوید: چیزی که من خیلی ازش خوشم اومده اینه که ما زن‌ها می‌تونیم تو همه زمینه‌ها مشارکت کنیم. برای مثال می‌تونیم به همه منشی‌هایی که تو بخش دولتی کار می‌کنند دسترسی داشته باشیم و وقتی بعدا نتایج رو می‌بینیم می‌شه دید که تو یه میدون شهر همه‌چی به حقیقت پیوسته، مثلا لواز یه مکان بازی، درختا، درب‌ها و غیره. یا حتی چراغ‌ها، همه اون چیزایی که ما زن‌ها دنبالشون بودیم و حالا داریم واقعا بهشون می‌رسیم. وقتی می‌بینی همه چی داره انجام می‌شه احساس می‌کنی این واقعا عالیه.

< به‌کارگیری حق استفاده و بهره‌مندی از شهرمان

بهره‌گیری از هنر به‌عنوان تکنیکی برای به‌کارگیری حقوق مان (بازار

ZANNEGAAR

.

NET

 /ZANNEGAAR

 /ZANNEGAAR



ZANNEGAAR.NET/SUBSCRIBE